



مرا تخت زین باشد و تاج ترگ

قبا جوشن و دل فتاده به مرگ

کتاب حاضر یکی از شاهکار های استاد اقبال آشتیانی است که در عین ممنوع بودن بسیار کمیاب می باشد.

از استاد اقبال آشتیانی کتاب های متعددی بر جای مانده ولی تاثیر این کتاب تا حدی بود که ایشان برای حفظ جانشان قصد مهاجرت به کانادا را کردند.

حال این کتاب نایاب برای اولین بار در قالب کتاب الکترونیکی (PDF) در فضای مجازی (اینترنت) قرار گرفته است . فرصت را از دست ندهید و یکی از بهترین تحقیقات تاریخی نوشته شده تا به امروز را مطالعه کنید.

این کتاب را به دقت و به صورت موشکافانه مطالعه کنید پس از اتمام آن در صورت مطالعه مجدد در مرتبه دوم شما چیز دیگری در لابه لای نوشته های این کتاب خواهید یافت.

در ضمن اگر پس از اتمام این کتاب هنوز به امام زمان معتقد بودید در آن صورت شما یکی از **313** یار ایشان در آخر الزمان خواهید بود.

امرداد **1391** خورشیدی مصادف با **2571** شاهنشاهی ایرانی

بابک .ع



دانشمند فقید استاد عباس اقبال «آشتیانی»



زبان و فرهنگ ایران

۴۳

خاندان نوبختی

تالیف دانشمند فقید

عباس اقبال

« آشتیانی »



منتشر گردد برای اینکه در صفحات کتاب نیز تغییری حاصل نشود و رجوع یادداشتهای مضبوطی که در این مدت در مطبوعات و آثار محققان صفحات آن اشاره شده دشوار نگردد این طبع جدید بطریق عکسی افست بعمل آمد. تنها تفاوتی که این نسخه با چاپ قبلی دارد این است که اغلاط چاپی مشروح در ذیل صفحه ۲۹۷ چاپ ۱۳۱۱ و برخی از اغلاط جزئی دیگر که در آن فهرست ضبط نشده و سیاق عبارت بصحیح آن راهبر بود در این نسخه تصحیح گردیده و غلطنامه قبلی حذف شده. و امید است صنعت چاپ افست که گاه میتواند کارچاپی را از نسخه اصلی نیز واضحتر بسازد توانسته باشد تکثیر نسخ این کتاب را بهمان خوبی چاپ اول بدرستی تمهید کند، و سعی این کتابخانه در تجدید چاپ این کتاب در نظر اهل فضل باحسن قبول مواجه گردد.

ضمناً نظر باینکه بعضی از مقالات انتقادی و توضیحی که درباره خاندان نوبختی در مطبوعات فارسی مقارن زمان نشر چاپ اول کتاب منتشر شده نیز ممکن است برای خوانندگان کتاب مفید باشد امیدوار است در فرصتی که چندان دیر نباشد مجموعه ای از اهم آن نوشته ها را نیز با استخراج از مآخذ گردآوری نموده در جزوه ای جداگانه و مستقل منتشر نماید و از ارباب اطلاع تقاضا دارد ناشر را بمنابیی که در این موضوع بیخنی داشته اند رهبری فرمایند.

اول اردیبهشت ۱۳۴۵ - سید عبدالغفار طه‌پوری

«خلخال»

یادداشت ناشر در چاپ دوم

طبع اول کتاب خاندان نوبختی تألیف ارجمند استاد دانشمند فقید و عباس اقبال آشتیانی، بسال ۱۳۱۱ هجری شمسی در مطبعه مجلس بانجام رسید .
مؤلف فاضل هم در مقدمه کتاب (ص : ۱۶۰ و ۱۸۱) با کمال خلوص و انصافی که شیوه خاص رجال علم و اهل تحقیق جمله ص : ۱۶۰ و ۱۸۱) با کمال خلوص و انصافی که شیوه خاص رجال علم و اهل تحقیق است به این نکته اشارت فرموده که این رساله را در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع می شمارد و از اهل فضل و اطلاع انتظار دارد که در این بحث معلومات مستند کاملتری را که حاصل میکنند منتشر سازند .

پس از نشر نخستین چاپ این کتاب - که در موضوع خود اثری یگانه و تألیفی بیسابقه و از لحاظ تاریخ و ادب ایران بسیار مهم بود - به دعوت مؤلف ارجمند آن کسان از اهل فضل در تأیید یا توضیح برخی از مطالب، یادداشت هایی در برخی از مجلات منتشر کردند که مطالعه آنها نیز برای خوانندگان دانش پژوه در این زمینه سودمند تواند ؛
بیشک هر گاه تجدید چاپ این کتاب نفیس در زمان حیات مؤلف دانشمند مقدر شده بود همه آنچه پس از نشر چاپ اول درباره خاندان نوبختی گفته و نوشته بود مورد توجه خاص استاد قرار میگرفت و طبع جدید آن حاوی فواید تازه ای از آن و تفصیل بعضی از مجملات نیز میبود .

اما تجدید چاپ کتاب بزودی مقدور نگردید و سالها گذشت و نسخ - بکلی نایاب شد و چندی پس از اینکه اینجانب آرزوی خود را برای نشر چاپ به استاد عزیز ابراز نموده و ایشان وعده تجدید نظر و آماده کردن نسخه را داده بودند ایفای این مأمول با رحلت نابهنگام و اسفانگیزه مؤلف ارجمند دوچا جبران ناپذیر گشت .

اکنون پس از اینکه سالهاست نسخ چاپ اول کتاب نایاب است ، جست و علاقه مندان مطالعه این کتاب سبب شد که این کتابخانه با کسب اجازه استاد فقید بنشر چاپ تازه ای از این کتاب عزیز اهتمام کند و چون شایسته تر آن بود که متن کامل نسخه چاپی کتاب بی هیچ تغییر و تصرف

خاندان نوبختی

متضمن شرح حال هر يك از افراد این خاندان با فهرست تالیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی هر يك از ایشان و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن و فرقه‌هایی که از میان طایفه شیعه برخاسته‌اند با فهرستی الفبائی از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان.

فهرست کتاب

- ۵	مقدمه
۴-۱	خاندان نوبختی
۱۰-۵	فصل اول - نوبخت جدّ این خاندان
۱۴-۱۱	فصل دوم - ابو سهل بن نوبخت
۲۴-۱۵	فصل سوم - پسران ابو سهل بن نوبخت
۱۸-۱۵	۱ - اسماعیل
۱۸	۲ - ابو ایوب سلیمان
۱۸	۳ - داود
۱۸	۴ - اسحاق
۱۹	۵ ، ۶ ، ۷ - ابوالحسن علی و هارون و محمد
۲۰	۸ - ابوالعباس فضل
۲۰	۹ - عبدالله
۲۱ - ۲۰	۱۰ - سهل و پسرش حسن
۲۴-۲۱	ابونواس و آل نوبخت
۴۸-۲۴	فصل چهارم - ظهور علم کلام و متکلمین اولیة آن
۳۷-۳۲	فرقة معتزله
۴۳-۳۷	علم کلام
۴۸-۴۳	عقیده بخلق قرآن
۵۹-۴۹	فصل پنجم - فرقة شیعه و متکلمین اولیة آن
۵۳ - ۴۹	فرق مختلفه شیعه
۵۸ - ۵۳	مسئله امامت
۷۷-۵۸	فرقة امامیه و متکلمین اولیة آن
۸۸ - ۷۷	۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق
۷۸	۲ - هشام بن سالم جوالبقی
۸۰ - ۷۹	۳ - هشام بن الحکم
۸۱ - ۸۰	۴ - ابوالحسن علی بن میثم تمار
۸۱	۵ - ابو مالک حضرمی

۸۱-۸۲	۶- ابو جعفر مكاك
۸۲-۸۳	۷- يونس بن عبدالرحمن قمي
۸۳	۸- ابو حفص حداد نيشابوري
۸۳-۸۴	۹- ابو الاحوص بصري
۸۵-۸۷	۱۰- ابو عيسى وراق
۸۷-۹۳	۱۱- ابن الراوندي
۹۳-۹۵	۱۲- ابو جعفر بن قبة رازي
۹۶-۱۲۴	فصل ششم - ابو سهل اسماعيل بن علي و برادرش ابو جعفر محمد
۹۶-۱۰۱	۱- زندگانی اداری ابوسهل نوبختی
۱۰۱-۱۰۴	۲- زندگانی علمی و ادبی او
۱۰۴-۱۰۶	۳- شاگردان ابوسهل نوبختی
۱۰۶-۱۱۱	۴- ابو سهل نوبختی و مسئله غیبت
۱۱۱-۱۱۶	۵- ابو سهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج
۱۱۶-۱۲۳	۶- تألیفات ابوسهل نوبختی
۱۲۵	ابو جعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی
۱۲۵-۱۲۶	فصل هفتم - ابو محمد حسن بن موسی
۱۲۶-۱۲۸	۱- احوال ابو محمد نوبختی
۱۲۸-۱۳۴	۲- تألیفات او
۱۳۴-۱۳۶	کتاب رد بر غلاة
۱۳۶-۱۴۰	کتاب الآراء و الديانات
۱۴۰-۱۴۳	فرق الشیعه
۱۴۳-۱۶۱	آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است؟
۱۶۱-۱۶۵	تعداد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم
۱۶۶-۱۸۰	فصل هشتم - ابواسحاق ابراهیم
۱۶۸-۱۷۰	عصر مؤلف کتاب الیاقوت
۱۷۰-۱۷۷	انوار الملکوت
۱۷۷-۱۸۰	کتاب الابتهاج
۱۸۱-۱۹۲	فصل نهم - ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسرش ابوالفضل یعقوب
۱۹۳-۱۹۴	فصل دهم - ابوالحسین علی بن عباس و پسرش ابو عبدالله حسین
۱۹۳-۱۹۶	ابوالحسین علی

۱۹۸-۱۹۶	آل نوبخت و بختی
۱۹۹-۱۹۸	آل نوبخت و ابن الرومی
۲۱۱-۲۰۰	ابو عبدالله حسین
۲۳۹-۲۱۲	فصل یازدهم - ابوالقاسم حسین بن روح
۲۲۴-۲۲۲	حسین بن روح و شلمغانی
۲۲۹-۲۲۴	دعای شلمغانی
۲۳۹-۲۲۹	تالیفات شلمغانی و قتل او
۲۳۹	فصل دوازدهم - ابوالحسن موسی بن کبریاء
۲۴۲-۲۴۰	فصل سیزدهم - ابو محمد حسن بن حسین
۲۴۵-۲۴۳	فصل چهاردهم - سایر افراد خاندان نوبختی
۲۶۷-۲۴۶	فصل پانزدهم - فهرست فرق شیعه یا منتسبین بایشان
۲۷۲-۲۶۸	فهرست کتبی که بآنها مراجعه شده
۲۷۹-۲۷۳	فهرست تعریفات علمی و اسامی فرقه‌ها
۲۸۴-۲۷۹	فهرست کتب
۲۸۵ تا آخر کتاب	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی
ضمیمه آخر کتاب	شجره نسب آل نوبخت

مقدمه

یکی از شیرین ترین و دلانگیز ترین مباحث تاریخی بلا تردید تاریخ ادیان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شئون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و بر اثر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته و یا بتبع بعضی پیش آمده های قاطع راه انقراض و زوال سپرده است.

مسامحه میگویند که عقاید دینی انسان زاده بیم و امید است و اختیار آن عقاید چه بتقلید چه بشکل تحمیل آنها بر خود، برای جلوگیری از غلبه بیم و تقویت حس امید در زندگانی است.

اعم از آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهاتی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدیم ترین ازمئه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرگ دیگری نیز داشته که رفع آن کمتر از تهیه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارة اخری همچنانکه هستی بشر در مقابل نامالایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات زنده در خطر بوده و انسان بایستی با تمام قوی در دفع این نامالایمات و بستن راه آن تعرضات بکوشد خاطر حساس و فکر ناتوان و اندیشه چاره جوی او نیز در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که از هر طرف انسان را احاطه میکرد، و تصور مرگ و بیخبری از عالم فردا بسختی دوچار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را با برانگیختن وسایل و اندیشیدن تدابیر دفاع میکرده جان خویش را نیز بایستی با تدابیری از این حالت قلق و اضطراب بیرون آورد و پریشانی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا بشکلی بآرامش و فراغ بال مبدل سازد و آن راهی نداشته است جز آنکه یا انسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی او باشد تحت اختیار در آورد و آنها را مطیع امر و اراده خویش

کند و یا آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرود آورده خود را خدمتگزار فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی یا بر اثر حس کنجکاوی و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را ببرد و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و یا آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته در دریای توهم غوطه خورد و برای هر امر مجهول خارجی پیش خود علتی فرض کرده خویش را با آن قانع سازد و از زاده‌های قوای واهمه خود در برابر پریشانی خاطر سدی سدید بکشد و در پناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در سر همین دوراهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد یا اقوام مختلفه با یکدیگر مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت بروز میکند و در همین مقام است که پویندگان طریق تحقیق یعنی پژوهندگان جواهر معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی پای بند و گرفتار گذاشته پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ننشسته بقدر وسع میکوشند تا مگر بیشتر از پیشینیان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالنتیجه رنج خاطر خود و دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد یا اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که باید آنرا «مرحله دینی» نامید گذشته و قبل از آنکه مدعی گشودن راز طبیعت و یافتن حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند پی سپر این مقام بوده اند حتی از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سرو کاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و متزلزل است بعجز خود اقرار آورده و با انصاف تمام تصدیق کرده اند که با وجود و جوب طلب حقیقت باز هنوز مدت‌ها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زیارت جمال شاهد حق فروغ بصیرت بگیرد و

با وصول بآن آستانه قدس کاملاً از رنج باطن و اضطراب خاطر بیاساید و سعادت ابدی فائز گردد.

بنا بر این مقدمه تا زمانیکه این سعادت بوسیله علم و عقل میسر نتواند شد و استعداد طبقات مختلفه مردم در درک حقایق بیک میزان نیست مرحله دینی در طی طریق زندگانی و تحمل شداید و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت و سعادتست بخصوص برای افراد یا اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای طرز فکر و حس دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین مقام در مرحله دیگری نمیدانند.

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ پرداخته اند در دست داشته و استعداد ایشان را میشناخته اند بهمین جهت با قلبی پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیراندیشی مصالح مردم را از همان راه که بآن عادت داشته اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشه ردایی را که موجب بدبختی بوده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده اند.

در مقابل این طبقه خیر خواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده اند که یا بادعای پیشوائی و بیپایه هدایت عامه و راندن ایشان بسمت شاهراه حقایق و معارف و یا باسم مخالفت با ادیان باستظهار یک مشت معلومات ناقص یا آلوده باغراض قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمه طی این طریق است نداشته اند توفیق نیافته بلکه تیشه بریشه نیکبختی سواد اعظم مردم زده اند و مانند راهزنانی طرار جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی بعقایدی تکیه امیدواری داده بوده اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحله ایشان را بغارت برده آن بینوایان را در معاک پریشان روزگاری و نامرادی غرو گذاشته اند.

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع بشرو بیان طراری و مخرقه و نیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون در ضمن تصادم بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید و اسواء

و نحل از پست ترین درجات تا عالیترین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن از هرزه ترین علفهای خودرو گرفته تا زیباترین و خوشبوترین ازهار انواع گوناگون بدست میآید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتگان نشاتده شده است و آن نهالها در طی قرونیکه برای این باغ گذشته است گاهی رشد و نضج داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمل دم نامساعد ایام را میکرده اند .



در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملتی باشند که بتدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی مجزا از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بیشتر بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان نیز کمتر حیث عمومی دارد وغالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است . در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان «مقالات» یا «آراء و دیانات» یا «ملل و نحل» اول دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفلسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده باشند .

بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان این کار را پیش گرفته و فضایل شیعی و خارجی و سنی و اشعری و کرامی و صوفی همه کتبی متعدد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً غرض در پرداختن اینگونه کتب رد آراء سایر فرق و بر کرسی نشاندن حرف «حق» فرقه خود که فقط همان را فرقه ناچئه میدانستند بوده و آراء حکما و ملل غیر اسلامی را بهمین قصد در طی مؤلفات خود میآوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کش قلم تعصب دینی است غالباً نگارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعنها زده و اقسام تهمت‌ها برایشان بسته‌اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده‌اند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب پیش رفته‌اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در زیر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت بمذهب خود اخفای هر گونه حقیقت و تزویر و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میدانسته‌اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی یا ادبی خودداری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین میکرده‌اند جز تشنیع برایشان یا پرگرداندن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظوری را تعقیب نمی‌نموده‌اند. بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک باطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنین حقیقی بعقیده‌ای را از شیادان و طراران تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست.



مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه پست‌تر و خوارتر می‌شمردند نه چنان ضربه‌ای بود که باسانی جراحات آن التیام پذیرد و کینه غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون ببرد. ایرانی خواهی نخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیانت اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میدانهای قادیسیه و جلولا و حلوان و نهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت مجرای خیال ایرانی متعصب در حفظ آداب قومی و یادگارهای اجدادی را نیز عوض نماید و او را بر آن دارد که بطرز عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو قوم هم از جهت ساختمان نژادی

و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجه معیشت و طرز تمدن ایشان بکلی با هم متباین بود .

همینکه ایام محنت لشکر کشی بایران و قتل و غارتها رو بکوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعه هائله کاسته شد برای مغلوبین دوره ندبه و تأسف بر ایام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مختصات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکرسامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر وا گذاشت .

در نیمه اول قرن دوم هجری یکی از فرزندان ارجمند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحد کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسر داد جشتمش از مردم شهر جور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسلمین بنام عبدالله بن المقفع شناخته شده چون میدانست که انقراض يك قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خط فارسی (پهلوی) عبری از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بیاد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بیندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کمیت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شیجعان و فرسان خویش میبایدند لنگ نماند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و با طبع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و مجادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرقیون و ابن دیسان و مانی را عبری ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد^(۱) و باب برزویة طیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله و دمنه افزود^(۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاوی و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی عبری ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم عبری نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زنداقه بودند آنها را بطور عموم زنداقه خواندند و اشتهاار ابن المقفع در انتشار اینگونه مقالات تا آنجا کشیده شده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زنداقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد^(۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین با ابن المقفع منسوب میداشتند^(۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع، معبد بن عبدالله یا معبد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از یکتفر از بزرگزادگان ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سنبویه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اولیه فرقه معتزله باشد^(۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته بر ضد جبریه قیام کرد و اوو یونس اسواری (که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشان معتزله را

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب الهند ابوریحان بیرونی ص ۷۶
 (۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید برساله ای که نگارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) در خط مقررزی ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنسویه یعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تحریفی در این اسم راه یافته باشد.

ریختند و عمر بن عبید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیرو معبد گردید .
انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود و قوت گرفتن فرقه معتزله
بتدریج روح ملت پرستی و تعلق ایرانیها را بافکار و آراء قدیمه بجوش آورد و دوره
قیام و نهضت‌های دینی این قوم بر ضد خلفا، یعنی کسانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام
میدانستند، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که پای ادله عقلیه را بکلی بسته و در
قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار سخیف در اصول دین از خود اظهار
کرده بودند شروع شد و علیرغم ایشان میل قلبی ایرانیها بطرف دشمنان خلفا و
مخالفین اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ایرانی و عقاید مخالفین
خلفا و اصحاب سنت و زوایج فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن يك
طبقه از فرزندان پرهیز کار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پسر عم و داماد حضرت رسول
بودند و خلفا را بعزت غصب خلافت و حرکات ناشایست سزاوار این مقام نمیدانستند
و در اصول عقاید نیز با معتزله فرقی فاحش نداشتند اکثر ایرانیها بمذهب شیعه
گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیروان این فرقه گردیدند منتهی در اختیار
این طریق نیز جماعتی بتدبیر و حکمت آراء موروثی اجدادی را که بظاهر نیز چندان
زنده بنظر نمی آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع
خود يك نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آلتی ساخته
علناً بر ضد خلفا و هر گونه فکر عربی حتی در باطن بر ضد اسلام برخاستند و اگر چه
در رفتن این راه عده‌ای از این فرق بعمد قدم بر نمیداشتند و چنین می پنداشتند که
جمیع افکار ایشان عین اسلام است باز محرك اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران
پرستی و بستگی بآراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان بدر میبرده
و در این طریقشان می انداخته است .

فرقی که در آخر این کتاب فهرستی از اسامی و شمه‌ای از مقالاتشان بدست
داده‌ایم اکثر از میان ایرانیها برخاسته و غالباً نیز عنوان تشیع را پیش کشیده اند

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب اینگونه مقالات ابتدا از طرف ایرانیها که متعصبین عربی نژاد ایشان را در ولایات اسیر میگرفتند و «موالی» میخواندند شیوع یافته متکلمین اهل سنت خبری جعلی نقل میکردند که: «عموم بدعتها و ضلالتها در ادیان از جانب ابناء اسرا ظاهر میگردد»^(۱) و در باب فرقه سازی ایرانیها و تمایل ایشان بتشیع میگفتند که: «ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت ذاتی تا آنجا که خود را ابناء احرار (آزادگان) و سایرین را بنده میخواندند. چون به رنج زوال دولت خود بدست عرب که پیش ایشان بقدرترین اقوام بودند دچار گردیدند این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بچنگ برخاستند و بریاست امثال سباز و استاسیس و مقنع قیام کردند و چون دیدند که این تدبیر مؤثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمودند و با ابراز محبت نسبت بخاندان رسول الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابی طالب وارد آمده بود شیعیان شمردند و شیعه را ابراهمائی مختلف بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند»^(۲).



کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه تقدیم قارئین محترم میگردد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصیل است که صمیمانه در راه توفیق بین آراء خاصه ایرانی و مذهب تشیع کوشیده و در منزله ساختن ساحت این مذهب از تهمتهایی که سایر فرق بر آن وارد میکرده اند سعی بسیار نموده و با اختیار اصول اعتزال و دفع عقیده بتشیه و تجسیم و رؤیت در باب توحید و داخل کردن باب امامت در مباحث کلامی و دفاع از مسأله غیبت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دین و تقویت جامعه شیعه در مقابل قدرت خلفا و عنصر متعصب ترك و اصحاب حدیث و سنت این فرقه

(۱) الفرق بین الفرق ص ۱۰۱

(۲) الملل والنحل ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۵ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۹۰

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده اند . کسانی که در تاریخ ایران دقت کرده باشند دانسته اند که همچنانکه قبل از اسلام ایرانی وزردشتی برای خارجیان يك مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تا زمان حاضر نیز ایرانی و شیعه يك معنی بوده ، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه . عبارتی که در فوق نقل کردیم و سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه ب بعد همه شاهد این نکته است . بنابراین ، خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع استقلال ایرانی و نجات آن از استحاله در جامعه اهل سنت یکی از بزرگترین خدماتی است که تذکر و قدردانی از آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است .



هفت سال قبل موقعیکه نگارنده در دارالفنون پاریس بادامه تحصیلات خود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه « لیسانس » در ادبیات یکی از موضوعاتی را که اختیار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه این قسمت شخص محصل بایستی در باب موضوعی رساله ای بنویسد اینجانب نیز با اشاره علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمدخان قزوینی دامت ایام افاضاته شرح حال خاندان نوبختی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله ای بفرانسه در همین خصوص نوشته از تصدیق ممتحنین گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نایل آمدم و چون در طی جمع آوری یادداشت جهت تهیه آن رساله مختصر بتدریج با اهمیت موضوع برخوردم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدم و برخی از عمر را در اینکار صرف کردم تا این رساله ناچیز گرد آمد .

سال گذشته موقعیکه بفرنگستان رفته بودم دوست دانشمند من آقای استاد لوئی ماسین یون ، از مشاهیر مستشرقین فرانسه معلم « کلتردو فرانس » و مدیر مجله « تتبعات راجع باسلام^(۱) » مرا مشوق شد که این رساله را برای مجله ایشان بزبان

[1] Monsieur Louis Massignon professeur au collège de France directeur de la Revue des Etudes Islamiques.

فرانسه انشاء کنم . قسمتی از اینکار در پاریس انجام یافت و چون بایران برگشتم
بتشویق بعضی از دوستان گرامی متن فارسی آنرا بطبع رساندم و ترجمه فرانسه را
نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم .

البته این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهم است که
شایسته تحقیقات و توجه بیشتری است اما متأسفانه با نداشتن فراغت کافی و عدم
دسترسی بجمیع نسخ خطی راجع باین مبحث استقصای آن علی العجلاله از عهده این
ضعیف خارج مینماید . امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بچشم
اصلاح و انصاف نگریسته هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بتاریخ
ایران و جامعه شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی
و بدون هیچگونه تعصب خاص با قدمی ناتوان و معرفتی ناقص در خط آن داخل
شده است ایشان بسر منزل کمال نزدیک کنند .

در پایان این مقدمه وظیفه اخلاقی و فرض ذمه خود میدانم که از دوستان و
سروران معظمی که در تهیه وسایل مادی و معنوی این تألیف بنگارنده کمک کرده
و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی جمیله مبذول داشته اند از صمیم
قلب تشکر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا
میرزا محمدخان قزوینی دام اجلاله که در هر دو سفر اینجانب بفرنگستان در بذل انواع
راهنمائیها و گذاردن کتابخانه خود باختیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند .
من و امثال من هر چه در این راه داریم از برکت هدایت و دانش و فضایل ایشان
است متعنا الله بطول بقائه .

فاضل بزرگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی و اخوی
دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله مد ظلهمما نیز در تشویق نگارنده ویاری
باساس این بنا خالصاً مخلصاً از هیچ قسم عنایت دریغ نفرمودند مخصوصاً آقای
شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب منتهی بر نگارنده ثابت است چه معظم له علاوه
بر اظهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب انوار الملکوت بخرج شخصی جهت

خدمت باین کار سه چهار فقره یادداشت گرانها در مکاتیب خود برای نگارنده فرستاده اند که تمام آنها را بنام نامی فاضل محترم ثبت کرده ام و خود را رهین مرحمت ایشان میشناسم .

تشویق و ترغیب آقای استاد لوئی ماسین یون نیز از محر کین عمده اینجانب در اتمام این نسخه گردید ، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم .

کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سرو کار دارند میدانند که نفیس ترین گنجینه پر بهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانه حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مد ظلله العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بذل هیچگونه مال و صرف عمر دریغ نفرموده و در نتیجه سالها زحمت و رنج خزانه الکتبی از کتابهای فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقه حفظ آبروی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتختهای خارجی تحصیل کند فرموده اند : نگارنده از کتابخانه ذیقیمت ایشان استفاده بسیار کرده و از آن گنجینه نفیس تمتع بسیار بر گرفته ام . بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری از مخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند . این مقدمه را باظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم .

طهران ، آذرماه ۱۳۱۱

عباس اقبال (آشتیانی)

خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در این مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ایشانست یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانیند که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه نشر علوم و حکمت و آداب و اداره یاره ای مشاغل دیوانی ذکری بخیر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عدّه هم از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای تازی زیبای یعنی آبوتواس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابو عباده ولید بن عیید بخثری (۲۰۶-۲۸۳) و علی بن العباس بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجه آورده و یادگارهای فکر و ذوق این سه گوینده استاد را مغلّد ساخته اند.

جدّ اغلای این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران این ابوسهل از مترجمین زبان فارسی بهلوی عربی و از منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجدادی خود بتازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمان کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زایجه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمین عربی زبان آموخته اند.

يك عدّه از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جعفری از مدافعین جدی این آئین شده و در راه تشدید مبانی مذهب مزبور و ردّ آراء مخالفین از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عدّه از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اولین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طبقه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامه و فرق دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدوّن و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۲۷-۲۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شوّن دنیاوی مشهورترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهرزاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوآت ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فِرَقُ الشَّيْعَةِ و کتاب الآراء والتیارات از اولین کسانی است که در باب ملل و نحل بتألیف کتاب پرداخته و این دو نفر بواسطه تبعیت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه برگردن این طایفه منّی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدّیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی از او در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یاثوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن ابی الحمید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف جلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام انوار الملکوت فی شرح الیاثوت بر آن نوشته و کتابی که خواهرزاده علامه سید عمید الدین عبدالمطلب حسینی جلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابویعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی سال ۳۲۲) و پسرش ابوالفضل یعقوب و ابوطالب نوبختی و ابوالحسن علی بن عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بکر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوم حضرت حجّت و از وکلا و نواب محمودین امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدده خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد بشرح ذیل:

۱- مترجمین کتب فارسی بهلوی عربی و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل مانند عبدالله و ابوالعباس فضل؛

۲- متکلمین امامی مثل ابو اسحاق ابراهیم و ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛

۳- اصحاب و خواص "ائمه اثنی عشریه" مثل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابوالقاسم حسین بن روح؛

۴- ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابوالحسین علی و ابو عبدالله حسین؛

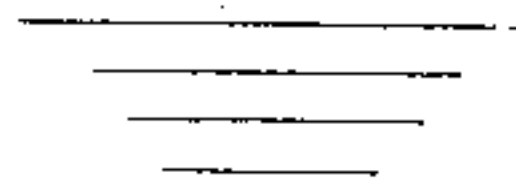
۵- کتاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحاق و ابوالفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛

۶- علمای اخبار امامی مثل ابوالحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هایشان برای علمای بعد حجّت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند (۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند میسرده اند (۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فن (۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۲ (۲) ج ۱۴ انوار ج ۱۴ ص ۳۵۵-۳۵۲ (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و سروج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص ابلیس ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بمثل و محل میدانسته (۱) و در اخبار شیعه امامیه و تقریر مذهب ایشان آل نوبخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر او از ارکان این دین می‌شمرده اند (۲) و در جمع اخبار و اشعار ابونواس و بختری و ابن الرومی آل نوبخت از مهمترین و موثوق ترین مراجع بوده اند و در هنر ترجمه در ردیف مترجمین بزرگ محسوب می‌شده (۳).

نظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خاندان جلیل القدر نوبختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشتگاهی در این خصوص کرد می‌کرد اینک که تا حدی این کار با انجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم. باشد که مفید اقد و طالبان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر مجد و عظمت نژاد ایزانی را تذکره ای فراهم باشد.



(۱) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹ (۲) ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۹۷ (۳) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۳۰۹

فصل اول

نوبخت جدّ این خاندان

از خاندان نوبختی اول کسی که ذکرش بمیان می آید و در تواریخ باو اشاره میشود نوبخت زردشتی است که در عهد منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میزیسته و اعضای این خانواده عظیم عموماً باو منسوبند و همه از فرزندان او بشمار میروند و بهمین مناسبت است که مورّخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل نوبخت یا بتی نوبخت یا نوبختیون نامیده اند.

املائی اسم این شخص در اشعار و نوشته های شعرا و ادبای معاصر یا قریب العهد با او هم نوبخت (با واو) و هم نوبخت (با یاء) ضبط شده و هر دو نیز صحیح بنظر میرسد و آن از کلمات مرکبه فارسی است که جزء اول آن نو بمعنی تازه و جدید و جزء دوم آن نخت بمعنی حظّ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم بهمین معانی در زبان فارسی مستعمل است.

گویا فارسی قدیم تلفظی داشته است بین تلفظ یاء ماقبل متحرک و واو ماقبل متحرک عربی و چون رساندن آن بالفبای عربی ممکن نبوده آنرا گاهی بایاء ماقبل متحرک و گاهی نیز با واو ماقبل متحرک ادا میکردند و لابد هیچکدام از این دو صوت هم تلفظ مزبور را درست نمیرسانده ولی چون از همه بیشتر بآن صوت شبیه میشده آنرا باین دو وضع درمی آورده اند و این کار را مسلمین عربی زبان در باب يك عده از تلفظهای فارسی که در عربی نظیر آنها وجود نداشته کرده اند که ذکر آن از موضوع ما خارج است. حقیقه امروز هم درست نمیدانیم که کلمه نو را که جزء اول يك عده از اسامی

و اعلام مرکبه فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و اسامی مزبور همه بوسیله رسم الخط عربی بما رسیده و تلفظ امروزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناط اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسلمین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نبیخت و نوروز و نبروز و غیره .

آل نوبخت خود را از نژاد گوز پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بختی شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند ؛ از آن جمله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید :

و إِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَجِيَّةً	لِلْمَكْرَمَاتِ فَمِنْ أَبِي يَعْقُوبٍ
لَا يَحْتَدِي خُلُقَ الْقَيْصِيِّ وَلَا يَرِي	مُتَشَبِّهًا فِي سُودِدٍ بَغْرِيْبٍ
تَمْضِي صَرِيْمَتَهُ وَ تَوْقِدُ زَأْيَهُ	عَزَمَاتُ جُوذِرْزٍ وَسُورَةَ بِيْمٍ (۱)
شَرَفٌ تَتَابَعَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ	كَالرَّمْحِ أَنْبُوبًا عَلَيَّ أَنْبُوبٍ (۲)
وَ آرِي النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا	لِنَجِيْبٍ قَوْمِ لَيْسَ بِأَبْنِ نَجِيْبٍ (۳)

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر مدوح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید :

مَا لِلْمَكَارِمِ لِأَثْرِيْدُ سَوِي أَبِي	يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ
وَ إِلَى أَبِي سَهْلٍ بِنِ نَوْبَخْتٍ أَنْتَهَى	مَا كَانَ مِنْ غُرِّ لَهَا وَ حُجُولِ

(۱) جودرز معرب و یکی از اشکال کلمه گودرز ویب شکل دیگر کیواست ، قلب وار و کاف فارسی بپاه در السنه آریائی بسیار معمول بوده و هست ، گشتاسپ رادر کتب و کتیبه های قدیم و اوراق مترجم از پهلوی باشکال هبستاسپ و ویشناسپ و ویستاسپ و بستاسپ نوشته اند .
 (۲) این بیت بختی در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .
 (۳) دیوان بختی طبع بیروت (۱۹۱۱ م) ص ۱۷۶-۱۷۷ .

نَسَبًا كَمَا اطَّرَدَتْ كُعُوبٌ مُتَقَفِّفٌ لَدُنِّي يَزِيدُكَ بَسَطَةً فِي الطُّوْلِ
يُقْضَى إِلَى يَسِيبِ بْنِ جَوْذَرِزَالِذِي شَهْرَ الشَّجَاعَةِ بَعْدَ قَرِطِ حُمُولِ
أَعْقَابُ أَمْلَاكِ لَهُمْ عَادَاتُهَا مِنْ كُلِّ نَيْلٍ مِثْلِ مَدِّ النَّيْلِ
الْوَارِثُونَ مِنَ السَّرِيرِ سُرَاتُهُ عَنْ كُلِّ رَبِّ تَحِيَّةٍ مَأْمُولِ
وَالْفَارِثُونَ بِسَهْمَةٍ مَعْرُوفَةٍ فِي التَّاجِ ذِي الشَّرَفَاتِ وَالْإِكْلِيلِ (۱) .. الخ

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی
اول کسی است که بستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود
خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جد آل نوبخت را هم که بآئین زردشتی
سر میکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است. (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت این خلیفه درست مشخص
نیست. مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) در تاریخ
بغداد آورده (۳) و سید رضی الدین علی بن طاوس (۵۸۹ - ۶۶۴) آنرا در کتاب فرج الهیوم
نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافت برسد یعنی قبل از سال
۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاکردان خود چنین حکایت
کرده که: «جد ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران
خود بود. موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که
پزندان قدم گذارده؛ نوبخت خود نقل میکند که من او را مردی با هیبت و جلالت و حسن
صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را بآن هیأت
ندیده بودم. از مکان خود بر خاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد»

(۱) دیوان بختری ص ۱۷۷ - ۱۷۹

(۲) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۰

(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵

(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد.

بر سبیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری؟ گفت از مردم مدینه . گفتم از مدینه النبی؟ گفت آری ، گفتم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام . باو نزدیکتر شدم و از کنیه او پرسیدم گفت : ابو جعفر . گفتم مزدگانی بده چه بدین بهی قسم که عنقریب مالک مملکتی خواهی شد شامل این نواحی و فارس و خراسان و جبال . از من نپذیرفت ، او را اطمینان دادم و از او خواستم تا بامن عهد کند که اگر این پیشگوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید . ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد . چون بخلافت رسید پیش او رفتم و نوشته را باو نشان دادم . خدا را شکر گفتم و مرا بخدمت خود پذیرفت ، بدست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم .

اگرچه بقرینه نوبخت بایستی بستن و مذهب رسمی خلفای بغداد گرویده باشد ولی فرزندان او بعد ها بتشیع مشهور و لا اقل بقول ابن الندیم بولایت آل علی بظاهر معروف شده اند (۱) و چنانکه بعد خواهیم دید يك عده از ایشان از بزرگان علمای امامیه گردیده و در این راه بمدارج عالیه ارتقاء جسته اند . نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمین خاصه منصور بوده و منصور در موقع بنای دارالخلافه بغداد (شروع بنای آن در سال ۱۴۴) اساس آن شهر را در ساعتی ریخت که نوبخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود (۲)

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصیل قتل ابراهیم بن عبدالله المتخص بن الحسن الثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد النفس الزکیه گوید که قبل از رسیدن خبر قتل ابراهیم ، نوبخت بر خلیفه ابو جعفر منصور وارد شد و گفت با امیرالمؤمنین فتح و ظفر ترا خواهد بود . خلیفه ابن پیشگوئی را نپذیرفت ، نوبخت گفت خلیفه امر بحبس من فرماید و اگر قضیه چنانکه من میگویم انجام نیافت مرا بقتل رساند . در این اثنا خبر هزیمت ابراهیم رسید و منصور بیت ذیل را انشاد کرد :

(۱) الفهرست ص ۱۷۷

(۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۶۷ و یعقوبی ص ۲۳۸ . B. G. A. VII . de Goeje و الآثار الباقیه ص ۲۷۰ و آثار البلاد قزوینی ص ۲۰۹ و ابن الأثیر ج ۵ ص ۴۶ (چاپ لندن) و کتب دیگر تاریخی و جغرافیائی و Salmon, Introd. à la topog. de Bagdad p. 1,76

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمَسَافِرُ

چون پیشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دوست جریب از اراضی تهر جوهر را بعنوان اقطاع (تبدول) باو بخشید (۱).

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهیم بن عبدالله بدان تمثیل کرده از معمر بن اوس البارقی و جزء قطعه‌ایست که آنرا ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است (۲) و بیت مزبور از امثال سایر عرب بوده است که غالباً در این موارد بآن تمثیل میشده چنانکه عایشه پس از قتل علی بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا انشاد کرده اند (۳).

نهر جوهر یکی از نواحی با اصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های نزدیک بغداد و در جانب غربی شط دجله بوده (۴) و گویا در همین دو هزار جریب زمینی که منصور بنوبخت واگذشته او و فرزندان او برای خود منازلی ساخته و بناهایی کرده بوده اند چه آل نوبخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حومه بغداد و اطراف دجله املاک و خانه هایی داشته و در محله تهر طبق از محلات غربی بغداد (۵) و نوبختیه (۶) و در نزدیکی نعتیه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل غربی دجله) نیز مالک منازلی بوده اند (۷).

غیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری از احوال نوبخت در دست نیست جز اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی نوبخت را نیز ذکر میکند و کتابی در احکام نجوم باو نسبت میدهد (۸).

- (۱) طبری ج ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لیدن) و ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در جزء قطعات تاریخ عربی. Fragmenta hist. arabicorum طبعم دگوبه de Goeje و دیونک de Jong
(۲) الاغانی ج ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیات العیون ج ۱ ص ۲ و ۴۲ و ۶۸ و کتاب الاذکیاء ابن جوزی ص ۵۲ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۰۷
(۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ج ۳ ص ۱۶۱ (۶) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۱ و ج ۶ ص ۱۹۲ و کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۲ (۷) یعقوبی ص ۲۲۱
(۸) کشف الظنون ج ۵ ص ۲۵

بشرط صحّت این نسبت احتمال کلی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی پهلوی عبری ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورّخین در عداد افراد اوّلی خاندان منسوب باو از مترجمین پهلوی عبری نام برده اند و پسر نوبخت یعنی ابوسهل چینه کتاب از پهلوی عبری نقل کرده و بگفته ابن التّدیم تکیه او در علم نجوم بکتب ایرانیها در این فن بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهنسلی و ضعف نمیتوانسته است چنانکه باید بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند بهمین جهت با امر منصور پسر خود ابوسهل را بجای خویش گماشته است و گویا نوبخت جز این یک پسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت بهمین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزندی دیگر جز او از نوبخت در کتب و اشعار نیست.

فصل دوم

ابو سهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت پیر و ضعیف شد و از خدمت منصور باز ماند پسر خود ابو سهل را با اشاره خلیفه بمصاحبت او گماشت.

ابو سهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشتن را چنین معرفی کردم: (۱) خرشاذ ماه (۲) طیازا مازریاذ (۳) خسرو ابی شاذ (۴). خلیفه گفت تمام این کلمات که گفتی اسم تست، گفتم آری. خلیفه را خنده گرفت و گفت یا از آنچه شمردی بر کلمه طیازا اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و یا بکنیه‌ای که بنو خواهم داد راضی شو، من شوق دوم را اختیار کردم و کنیه ابوسهل را از خلیفه پذیرفتم (۵) از آن زمان بعد پسر نوبخت بابو سهل مشهور شد و اسمش باطل گردید. (۶)

ابو سهل از قراریکه یاقوت نقل میکند از همان تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع انشاء این شهر با اشاره خلیفه مزبور اختیار طالع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بآن طالع بنا شود بطول بقاء و کثرت آبادی نایل و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی نیز این خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷).

ابو سهل از تاریخ بنای بغداد تا سال فوت منصور (یعنی از ۱۴۴ تا ۱۵۸)

(۱) این کلمات قطعاً تحریف شده و بهمین جهت فهم معانی آنها مشکل است. جزء اول مسلماً خورشید است که در قدیم آنرا خرشید (بدون واو) هم مینوشتند و الف بعد از خاء الف عربی است که آنرا مؤلفین تازی گاهی برای رساندن صوت یاء مجهول فارسی بکار میبردند.
(۲) خ. ل = خرشاذ (۳) خ. ل = مازریاذ (۴) خ. ل = خسرو ابی شاذ
(۵) شاید اختیار کنیه ابوسهل هم بملاحظه صموبت تلفظ اسم دراز او بوده و خلیفه در اختیار آن باین نکته نظر داشته.

(۶) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ و قطعی ص ۴۰۹ و مختصر الدول ص ۲۲۴.
(۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۶۸۴ - ۶۸۵. در تاریخ بغداد بنام ابن منجم تصریح نشده ویشکونی فوق از یکی از منجمین بدون تصریح باسم منقول است (تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۷).

همه وقت در خدمت این خلیفه میزیسته و ازنده‌های او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته (۲۴ ذی‌الحجّه ۱۵۸) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای پسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن اللّجلاج طبیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت می‌نخوابید این دو تن بایکدیگر بمنادمه می‌نشستند . موقعی ابن اللّجلاج ابوسهل را بصرف نبیذ دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال کران آمد از صرف نبیذ دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادمت ابن اللّجلاج خود داری کند و تا سه روز از او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقارین اثنین بصلح و صفا مبتد کردید و بمادت معمول بشرب نبیذ نشستند . ابن اللّجلاج بر سبیل کله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : با آنکه من هیچگاه در علم خود بخل نوزیده و در مواقع احتیاج بسؤالات تو جواب داده‌ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی گرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بتزاید خواهد رفت . در جیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالیه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترک این عادت نمی‌پذیرد گمانم آنست که در رسیدن بآبادی قید (در وسط راه کوفه بمگه) در دماغ او بیوستی ظاهر شود که من و اطببای دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمگه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن اللّجلاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بقیه علیل بود و قبل از وصول بمگه جان سپرد و در بئر مینون مدفون گردید (۱) .
ابوسهل بن نوبخت بعد از فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) را هم درک کرده و در تت الحکمة یا نیراته الحکمة مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بسر میبرده است (۲) .

(۱) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و طبقات الامم ص ۶۰

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای
اولی بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا
که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکری بمیان نمی آید و در اشعار ابو نواس که در
خاندان نوبختی میزیسته و با پسران ابوسهل محشور بوده بهیچوجه از پدر ایشان
ذکری دیده نمیشود.

ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بعربی و در
نیجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن الندیم
هفت کتاب ذیل را از او اخذ میبرد:

۱ - کتاب الیهبطان (۱) در موالید؛

۲ - کتاب القال الثجومی؛

۳ - کتاب التوالید (جدا گانه غیر از کتاب الیهبطان)؛

۴ - کتاب تحویل سینی التوالید؛

۵ - کتاب التدخل؛

۶ - کتاب التسیه و التمثیل؛

۷ - کتاب المتخل من آقاول التجمین در اخبار و مسائل و موالید و غیرها (۲).

گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اول یعنی الیهبطان است در موالید که ابن الندیم
فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند (۳).

اسم این کتاب در نسخه چایی الفهرست التهبطان ضبط شده ولی ما شکل فوق
را ترجیح دادیم و با قرب احتمالات بهبطان یکی از هوز وارشهای پهلوی است که
آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است.
ابن الندیم و بتقلید او فقطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و این گویا خطاست
زیرا که اولاً اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

(۱) با اختلاف قراآت: الیهبطان و التهبطان و در نسخه خطی متعلق بفاضل معاصر آقای حاج

میرزا ابوعبدالله زنجانی: الیهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و فقطی ص ۲۵۵

(۳) الفهرست ص ۲۲۸-۲۲۹

باطل و بجای آن کنیه ابوسهل اختیار شد تا نیا چنانکه خواهیم دید ابوسهل پسری بنام
فضل داشته و شاید ابن التّدیم ابن پسر یعنی ابوالعبّاس فضل بن ابی سهل بن نوبخت را با ابو-
سهل بن نوبخت اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابوسهل مؤلفین
قرون بعد هیچکدام اسم او را نبرده و در این خصوص در زحمت بوده و حتی معاصرین
و مردم قریب العهد با ابوسهل نیز نام او را نمیدانسته اند (۱)
ابوالعبّاس نجاشی صاحب رجال معروف بتدوین اسم او را طیارث ذکر میکند (۲)
و این کلمه تحریف شده يك جزء از همان اسم درازی است که قفطی و ابن المبرّی و
ابن ابی اصیبعه ذکر کرده اند.

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۰۲ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰

فصل سوم

پسران ابو سهل بن نوبخت

ابو سهل بن نوبخت پسران متعدّد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و اخبار و اشعار مذکور شده است.

پسران ابو سهل بشرحیکه بعد خواهیم گفت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و این گوینده ظریف القول نامی غالباً بمنزل ایشان وارد میشده و از خوان نعمت آل نوبخت متنعم میگردد و آن جمع را باقتضای طبع شاعری مدح یا هجو میگفته است و همین امر باعث بقای نام يك عدّه از ایشان شده و ذکر جماعت مذکور در اخبار و اشعار ابونواس مانده است.

اسامی این ده پسر ابو سهل و اخبار هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱. اسمعیل

مشهور ترین پسران ابوسهل، اسمعیل است که اخبار او با ابونواس فوق العاده مشهور شده و این شاعر تیز زبان او را هجوهای رکیک گفته است. چهار قطعه شعر در هجو اسماعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروفترین آنها دو قطعه ایست که در آنها ابونواس اسماعیل را بیخجل و لثامت منسوب داشته و آن دو قطعه اینست :

نُحِبُّ اسْمَاعِيلَ كَالْوَشْيِ إِذَا مَا شَقَّ يَرْفَا
عَجَبًا مِنْ آثَرِ الصَّنِيعَةِ فِيهِ كَيْفَ يَنْحَفِي
إِنَّ رَفَاءَ كَ هَذَا . الْلَطْفُ الْأُمَّةِ كَفَا
فَإِذَا قَابِلَ بِالنُّصْفِ مِنَ الْجِرْدِ قِ نِصْفَا
الْطَّفُ الصَّنِيعَةُ حَتَّى لَا يَرِي مَطْمَنَ إِشْفَا
مِثْلُ مَا جَاءَ مِنَ التَّنْصُورِ مَا غَادَرَ حَرْفَا

(۱) دیوان ابونواس چاپ قاهره من ۱۷۱-۱۷۲ و شرح دیوان اوج ۱ (نسخه خطی پاریس)

وَلَهُ فِي الْمَاءِ أَيْضًا عَمَلٌ أَبَدٌ ظَرْفًا
 مَرْجُهُ الْعَذَبَ بِمَاءِ السَّيْرِ كَيْ يَزِدَّ أَدَّ ضِعْفًا
 فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلُ مَا يَشْرَبُ صِرْفًا (۱)

ایضاً

عَلَى خُبْرٍ إِسْمَاعِيلَ وَاقِيَةَ النَّحْلِ وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوْيِ بَرِي ابْنِهِ
 وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَمَنْقَاءِ مُغْرِبٍ يُحَدِّثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُويَةٍ
 وَقَدْ حَلَّ فِي دَارِ الْأَمَانِ مِنَ الْأَكْلِ وَلَمْ يَرِ آوِي فِي حُزُونٍ وَلَا سَهْلٍ
 وَتَصَوَّرُ فِي بَسْطِ الْمُلُوكِ وَفِي الْمِثْلِ سَوَى صُورَةٍ مَا إِنْ تَمِرٌ وَلَا تُحْلِي
 وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَلَيْبِ بْنِ وَائِلٍ وَمَنْ كَانَتْ يَحْمِي غِرَّهُ مِنْتَ الْبَقْلِ
 وَإِذْ هُوَ لَا يَسْتَبْ حَصْمَانِ عِنْدَهُ وَلَا الصَّوْتُ مَرْفُوعٌ بِجِدِّ وَلَا هَزْلٌ
 فَإِنْ خُبْرُ إِسْمَاعِيلَ حَلَّ بِهِ الَّذِي أَصَابَ كَلْبِيًّا لَمْ يَكُنْ ذَاكَ مِنْ دُلِّ
 وَ لَكِنْ قَضَاءٌ لَيْسَ يُسْطَاعُ رَدُّهُ بِحِيلَةٍ ذِي مَكْرٍ وَلَا فِكْرٍ ذِي عَقْلِ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعه دوم در میان ادبای نازی زبان خبلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و انشاد میکردند چنانکه ابو زید مروزی موقعیکه با ابوحنان علی بن محمد توحیدی بمنزل ذوالکفایتین علی بن محمد بن العبد رفته بودند و حاجب وزیر ایشان را باین عذر که ذوالکفایتین مشغول نان خوردن است بار نداده بقطعه دوم تمثیل جسته است (۳) و مرکز کیوت (۴) طابع معجم الادباء بتصور اینکه این قطعه از

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۷ و شرح دیوان ابن شاعر تألیف حمزه اصفهانی نسخه کتابخانه ملی پاریس ج ۱ ورق 252b
 (۲) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و شرح دیوان ارج ۱ و کتاب الحیوان جاحظ ج ۳ ص ۴۰
 (۳) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۸۲ (۴) Margoliouth

ابوزید مروزی است در ذیل صفحه بمنا سبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عبّاد گرفته است در صورتیکه قطعه فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابوزید مروزی بتصریح یا قوت آنها را بر سبیل تمثیل خوانده.

هجوی که ابونواس از اسماعیل گفته و او را با وجود ا کرام و مهمان نوازی در حق خود بیخبل منسوب داشته مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته چنانکه جلیظ از مذمت رفتار حق شکنانه ابونواس خود داری توانسته است (۱)

اتفاقاً میان پسران ابوسهل کسی که بیش از همه بابونواس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را ضبط و برای دیگران روایت نموده است همین اسماعیل است و جزء اصفهانی و دیگران بنچند واسطه از او اخبار ابونواس را نقل نموده اند (۲) و ابونواس خود نیز در مدایحی که از اسماعیل گفته مجد و حلم او را ستوده است (۳).

اسماعیل بن ابی سهل مدتها بعد از مرگ ابونواس (بقول اصح سال ۱۹۹) حیات داشته و در حق این شاعر گفته است: «من از ابونواس داناتر و باحافظه تر هرگز ندیده ام» پس از فوت او خانه اش را جستیم جز صندوقچه ای که متضمن چند پاره نوشته بود مشتمل بر نحو و لغات غریبه چیز دیگر نیافتیم (۴).

اسماعیل لا اقل تا سال ۲۳۲ که سال فوت واثق خلیفه باشد میزیسته و در دستگاه مأمون جزء ندما و ادبای محضر او بوده است (۵) و یکی از شاگردان او یعنی ابوالحسن یوسف بن ابراهیم کاتب از خدمتگزاران ابواسحاق ابراهیم بن مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴) که در سال ۲۲۵ در دمشق بوده از اسماعیل بن ابن سهل بن نوبخت روایت میکرده (۶). بنا بشهادت طبری در سال ۲۳۲ موقعیکه واثق خلیفه در حال احتضار بوده از جماعتی از اطبا و منجمین در باب حالت خلیفه استشاره شد از آن جمله بودند حسن بن سهل برادر ذوالریاستین فضل بن سهل سرخسی و اسماعیل بن [ابی سهل] بن نوبخت (۷) ابوالفرج بن العبری بین حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل و اسماعیل

(۱) کتاب البخله ص ۷۷ (۲) شرح دیوان ابونواس در مواضع متعدده و اخبار ابونواس ج ۲ (خطی) و ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ چاپ de Slane (۳) دیوان ابونواس ص ۱۰۶ (چاپ مصر سال ۱۳۲۳). (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) تاریخ بغداد ابن طیفور ص ۲۹۹-۳۰۰ (۶) مجمع الادباء ج ۲ ص ۱۵۷ (۷) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۳۶۴

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هر دو در روایت طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که بریالین واثق خلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در ابن الاثیر هم حسن بن سهل النجم^(۱) قید شده همان برادر فضل ذوالریاستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال پرسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو می کرده است^(۲) تقریباً عین همین اشتباه برای کِلِر^(۳) ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طیفور دست داده موقعیکه خواسته است فهرستی الفبائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالریاستین است چون يك بار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان نوبختی گرفته و بعضی دیگر نیز دوچار این خبط شده اند^(۴)

۲ - ابویوب سلیمان

ابوایوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابونواس و راوی يك قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را حزه اصفهانی در شرح دیوان ابونواس و ابن منظور مصری در کتاب اخبار این شاعر نقل کرده اند و از يك قطعه از اشعار ابونواس معلوم میشود که سلیمان وقتی نیز حکومت زاب را داشته است^(۵) سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن الندیم دیوان شعر او بینجاه ورقه میرسیده^(۶)

۴ - داود

داود ناقل يك قسمت از اخبار ابونواس و از معاشرین اوست^(۷)

۴ - اسحاق

اسحاق جد پدری ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف و برادرش ابو جعفر محمد و جد مادری ابو محمد حسن بن موسی است که عنقریب بذکر ایشان خواهیم پرداخت.

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۳۲ (۲) کتاب الأوائیل تألیف ابوهلال عسکری نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق ۱۸۴ Keller (۳) (۴) L. Massignon, Passion d'al - Hallâdj P. 144 (۵) دیوان جایی ابونواس ص ۱۸۲ (۶) الفهرست ص ۱۶۶ (۷) شرح دیوان ابونواس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ورق 295 b

۵ و ۶ و ۷ - ابوالحسین علی و هارون و محمد

علی نیز از معاصرین ابونواس بوده و این شاعر او را مدح می‌گفته است (۱)
وقتی ابونواس بر سبیل مزاح گفت :

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنَيْتُهُ بِحَقِّ قَائِنٍ صَحَّفَتْ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حلم مقام عبدالله و سلیمان و عباس برادران دیگر خود را نداشت
بر ابونواس متغیر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل
برادر دیگر علی گریخت ولی علی باورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون
ابونواس را از چنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته‌اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی
چندی بعد وفات یافت. (۲)

علامه مجلسی در بحار الانوار بنقل از کتاب فرج الهموم تألیف سید رضی الدین علی بن
طاوس نقل میکند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه ای بحضرت امام ابو عبدالله
جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) نوشته سؤال کردند که ما از فرزندان نوبختیم
و پدر و جد ما عمر خود را بتحصول نجوم میگذرانند، آیا اشغال باین فن حلال و
مجاز است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند آری حلال است. (۳)

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی آید زیرا که حضرت صادق در سال
۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر
هارون و محمد بشرحیکه سابقاً گفتیم در آن وقت بلکه لااقل تا سال ۱۷۰ که سال اول
خلافت رشید است حیات داشته. در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل
(از معاصرین امین و ابونواس) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود از او مثل يك
شخص مرده نام ببرند. احتمال دارد که پسران ابوسهل این عریضه را یکی دیگر از
ائمه عنوان کرده و در باب حلال و حرام نجوم کسب تکلیف کرده باشند.

(۱) شرح دیوان ج ۲ ورق 510b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۲) اخبار ابونواس ج ۲ (خطی)

(۳) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۲

۸ - ابو العباس فضل

ابو العباس فضل ازندمای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی نیز داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا بولایت عهد مسبوق کرده و بقول مشهور مأمون بهمین علت از او مکدر شده و او را زجر نموده است. سید بن طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و زمانی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر توأمان داشته است (۳).

۹ - عبد الله

ابونواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابونواس ورد هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابونواس و شرح آن تالیف حمزه اصفهانی و کتاب اخبار ابی نواس باقی است (۴). قفطی حکایت متنیه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذوالریاستین بوده است بعبد الله نسبت میدهد و نام پدر او را با شکیباه سهل ذکر میکند (۵) و زرخشری در کتاب ربیع الابرار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ - سهل و پسرش حسن

سهل ازندمای ابونواس (۷) و پسر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم بنام آلا تواء (۸) و يك عدّه از مؤلفین او را با حسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العبری که او را بجای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج الهموم تألیف سید بن طاوس

و عبون اخبار الرضا ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) فرج الهموم (خطی) (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 298b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

(۴) دیوان چلبی ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق 45b و اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۹۹-۲۰۰

(۵) تاریخ الحكماء ص ۲۲۲ (۶) بنقل سید بن طاوس از آن کتاب در فرج الهموم (۷) اخبار

ابی نواس ص ۱۱۱ (۸) الفهرست ص ۲۷۵

جزء هججینی فرض نموده است که در حال احتضار واثق خلیفه بر بالین او بوده اند (۱)
از کتاب الا نواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت اثری باقی نیست ولی
ابو سعید بن منصور بن علی بندان دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در
احکام نجوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی
که در سال ۵۰۷ تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران
وجود دارد (۲).

ابونواس و آل نوبخت

ابونواس حسن بن هانی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ
و ظرافت و ذوق او را کمتر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و
شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته بر می آید با آل نوبخت ارتباط کلی داشته و غالب
آیات خود را در منازل ایشان میگذرانیده، با ایشان پیاله میزده و از خوان نعمت و کرم
و بخشش آن بزرگ زادگان فضل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش
مکرر باین جمله اشاره میکند و نوبختیان را ندیمان یعنی هم پیاالگان خود میخواند (۳)
با این حال شاعر مزبور که طبیعتی هجاء و زبانی تند داشته از ناسزا گفتن بآل نوبخت
و ذم ایشان خود داری نتوانسته و با الفاظ رکیک پسران ابوسهل مخصوصاً اسماعیل را
هجو گفته و حتی بعرض و ناموس ایشان نیز حمله کرده است.
در میان آل نوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته گاهی هجو بیات
ابونواس را جواب میگفته و این شاعر خلیع العذار را مذمت و ملامت مینموده است
ولی این ملامتها بجای آنکه ابونواس را متذکر سوابق نعمت بنی نوبخت و حقوق
ایشان نماید بر خلاف او را بغضب می آورده و تند تر و رکیک تر از پیش بهجوپسران
ابوسهل و میداشته است چنانکه در نتیجه همین ترتیب وقتی ابونواس در هجو زرین
زن ابوسهل و جدّه نوبختیان قطعه ای بسیار زشت ساخت و در آخر آن در ردّ جواب
آل نوبخت گفت:

(۱) مختصر الدول ص ۲۴۵ (۲) گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ج ا ورق 258 b

سَيَبْقَى بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَ أَمَّا الَّذِي قَدْ قَلْتُمُوهُ فَرِيحٌ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات زشت رکبک همانطور که ابو نواس ادعا کرده هزار و دو بیست و کسری سال است که باقی است و از عموم تألیفات گرانبهای آل نوبخت جز یکی دو کتاب اثر دیگری بجا نمانده و از این نیز عجیب تر آنکه بیت فوق حکم امثال سایر را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲).

خصوصتی که در آخر کار بین ابو نواس و پسران ابوسهل ظاهر گردید و آن شاعر را بزشت کوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل نوبخت را بمسموم ساختن ابو نواس متهم ساخته اند. جمعی گفته اند که آل نوبخت بمناسبت قطعه ای که زُبُور کاتب از معاصرین ابونواس در هجو علی بن ابی طالب و پیروان آن حضرت باسم ابو نواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعلمت هجو ابونواس از او و از مادرش و منسوب ساختن او را بر فرض و بخل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابونواس را نتیجه ضربتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه برادر خود هارون باو وارد آورده (۳) بهر حال دخالت آل نوبخت در مرگ ابو نواس درست روشن و ثابت نیست و چون بزرگان نویسندگان و مورخین بضبط آن اعتنائی نکرده اند باید آنرا از جمله تهمتهایی دانست که دشمنان آل نوبخت بایشان بسته اند.

بعد از مرگ ابو نواس پسران ابوسهل در سر کفن و دفن او بر یکدیگر مسابقت میجسته و هر کدام میخواسته اند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق کردند که در این عمل همه سهم باشند (۴) و در مرثیه او ابیاتی نیز منظوم ساختند (۵).

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۲۰۰ (۲) شرح دیوان ابو نواس ج ۲ ورق 405 b (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۴) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) شرح دیوان ابو نواس ج ۳ ورق 208 b

بمناسبت الفتی که ابونواس با فرزندان ابوسهل بن نوبخت داشته و غالباً مهمان ایشان بوده پسران ابوسهل از هر کس بهتر میتوانسته اند اخبار و اشعار شاعر ندیم و همصحبت خود را جمع آوری نمایند بخصوص که همه اهل فضل و ادب بودند و این جنس متاع را بهر قیمت که بود میخریدند و گرد میگردیدند.

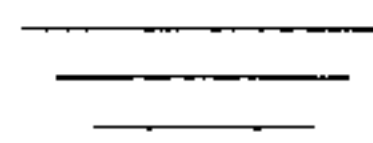
با اینکه ابونواس خود چندان دقیق در ضبط اشعار خویش نداشته و بهمین جهت مقداری از آنها پراکنده و نابود شده (۱) آل نوبخت حتی المقدور شعر او را مدون و اخبار او را ضبط کرده اند و آنرا در خاندان خویش سینه بسینه نقل نموده و بکسانی که در قرون بعد در صدد تدوین اشعار و اخبار ابونواس برآمده رسانده اند. ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) ادیب و مورخ مشهور که شرح بسیار نفیسی بر دیوان ابونواس نوشته و گفته های او را گرد کرده غالب اخبار و اشعار این شاعر را مستقیماً از بنی نوبخت گرفته و برای این کار سه سفر ببغداد رفقه و در سفر سوم یعنی در سال ۳۲۶ نسخه دیوان ابونواس را که آل نوبخت جمع کرده بودند از ایشان خواسته و مطالعه و استنساخ نموده است (۲) و آل نوبخت علاوه بر دادن نسخه خود بحمزه او را پیش کسان دیگری هم که اخبار و اشعار ابونواس را فراهم داشته هدایت کرده اند و یکی از این جماعت که حمزه برهنائی آل نوبخت از او مقداری از اخبار و اشعار ابونواس را گرفته مهلهل بن یوت بن مززع از شعرای استاد و نواده خواهری جاحظ معروف است که در جمع اشعار ابونواس سعی داشته و گویا غرض از این کار ترتیب کتابی بوده است در سرقات شعریه و تقلب ابونواس و از این کتاب مهلهل يك نسخه در کتابخانه استگوریال اسپانیا موجود است (۳).

از آل نوبخت کسانی که اخبار و اشعار ابونواس را از اجداد خود یعنی فرزندان ابوسهل بن نوبخت نقل کرده و بدیگران مثل حمزه اصفهانی و ابوبکر صولی جاهلین دیوان این شاعر یا رواه دیگر رسانده اند اسامی اشخاص ذیل در کتب دیده میشود:

(۱) شرح دیوان او ج ۱ ورق 4b (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 199 b

(۳) Hart. Derenbourg. Mss. ar. d'Escorial II, № 772

- ۱ - ابوطالب نوبختی (۱)؛
 - ۲ - محمد بن روح (۲)؛
 - ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۲) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
 - ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
 - ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
 - ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
 - ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).
- و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.



- (۱) شرح ابن ابونواس ج ۲ ورق 271 b
- (۲) ایضاً ج ۳ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۳) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
- (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
- (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)
- (۶) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۷ ص ۴۴۳
- (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

فصل چهارم

ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عصر زندگانی ایشان مقارن است با دوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که بر اثر ترجمه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان مخصوصاً زنادقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون^(۱) و ابن دیمان^(۲)

(۱) - مرقیون *Marcion* یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن بیمد با ایجاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است با این تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بتئویت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است. عالم بعقیده مرقیون بسه طبقه که هر یک روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است. طبقه اعلیٰ مقرر خداوند رحمان و طبقه اسفل فلرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده بوجود آورده است. پیروان مرقیون که بمرقویه معروفند در مالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از اودر این نواحی باقی بوده اند. برای مختصری از عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۲۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۱۰۱ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۳۶ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۲۲ و ۳۲۸ و *Burkitt, Religion of the Manichees 80-84*

(۲) - ابن دیمان (۱۵۴-۲۲۲) یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد پارت

بوده و والدین او از ایران بشهر رها (اورقه حالیه) *Edesse* مهاجرت کرده و ابن دیمان در آنجا تولد یافته و بنهر دیمان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است. در سال ۱۷۹ بآئین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت خصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول ❁❁❁

و سُنِّيَّة (۱) و براهمه و یهود و نصاری و زردشتیان (ماصطلاح مسلمان مجوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج کلی داشته و فرق مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای رد و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه‌ای از پای نمی‌نشسته‌اند و باندازه‌ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

عیسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده‌اند. ابن دیصان که مردی شاعر و اخترشناس و مورخ بوده بتئویت عقیده داشته و می‌گفته که نور فاعل خیر است باختیار و ظلمت فاعل شر است باضطرار. نیکی و خیر و نفع و بوی خوش عموماً از نور و زشتی و شر و ضرر و عفونت کلیه از ظلمت بعمل می‌آید. نور زنده و دانا و توانا و حساس و درآک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمیز نیست. دیصان در چین و خراسان و اراضی فست سقلاي فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جاهتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته‌اند و یکی از مشاهیر ایشان آبوشاگرد یصانی است که خود را بفرقه امامیه بسته بوده و با ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر میزیست.

مذهب مانی از عقاید مرقیون و ابن دیصان اقتباسات بسیار کرده و بهمین جهت معمولاً این دو نفر را از پیشقدمان مانی میدانند و ذکر هر سه نفر را غالباً در یک ردیف می‌آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانوی معروف مشهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمانین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیصان رجوع کنید بالفهرست ص ۲۲۸-۲۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۴-۱۹۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۲۶ و تلیس ابلیس ابن جوزی ص ۴۷-۴۸ و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الانتصار ۳۹-۴۳ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۲۲۲ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و *W.Wright, Syriac Literature 28-30* و *Burkitt, op. cit. 70-79*

(۱) سُنِّيَّة از کلمه سُنَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا بتعبیر بعضی از لغویون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سنی کویا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سنیته بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده‌اند و می‌گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواس خمس نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده‌اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان باسم جریر بن حازم آزادی در بصره با عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۴) متکلم معروف معتزلی مناظره کرده است (الانغانی ج ۳ ص ۲۴). برای عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۲۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ چاپ مصر و الفرق بین الفرق ص ۳۴ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۴.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی میکرده و از خلیفه و ارکان دولت گرفته تا کتبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع بموضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و با از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که با وجود قبول شریعت محمدی و با تظاهر بمسلمانان هنوز عقاید آباء و اجدادی را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسلمین واقعی بایستی از یک طرف بایرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن بدهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسلمین بضلالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نومسلمانان متظاهر سد شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و نقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آل نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و با قلم و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید میکرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هر یک از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل با خصم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هر یک از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منقحاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند بخوبی اهمیت مقام متکلمین نوبختی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تا حدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از یکی دو کتاب اثری دیگر بزمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میکشته و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امامیه مثل شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن -
حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵-
۴۳۶) و شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن محمد بن عثمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابوالجیش مظفر بن
محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) و ابوالحسین علی بن وصیف الثانی الأستر (۲۷۰-۳۶۵)
و ابوالحسن محمد بن پسر سوسنجردی مستقیماً یا بواسطه از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
(۲۳۷-۳۱۱) اخذ علم کرده اند. شیخ طوسی شاگرد سید مرتضی و سید مرتضی
شاگرد شیخ مفید و شیخ مفید شاگرد ابوالجیش و ابوالجیش شاگرد ابوسهل اسماعیل
بوده است. (۱) علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶) از علمای بزرگ
امامیه و عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) از ادباء و متکلمین بزرگ و از معتزله بغداد
که در بسیاری از عقاید نزدیک بشیعه بوده هر دو کتاب کلامی مشهور شیخ ابوسحق
نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده و آراء مؤلف آنرا بتفصیل و بسط
منتشر ساخته اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین فصلی از کتاب التنبیه ابوسهل
اسماعیل را نقل مینماید و ابن ابی الحدید و علامه حلی و مجلسی در مؤلفات خویش
باقوال کلامی آل نوبخت استشهاد مینمایند.

بمناسبت آنکه در ترجمه احوال متکلمین نوبختی و تعداد تألیفات ایشان و اشاره
بمسائلی که بر سر آنها این قضایا و مخالفین فرقه امامیه اختلاف موجود بوده بسیاری
از موضوعات و اصطلاحات کلامی تصادف میشود برای روشن ساختن مطلب خود را
ناگرم دیدیم که در این فصل از تاریخ ظهور علم کلام در میان مسلمین و احوال مشاهیر
متکلمین اولیه شیعه کلمه ای چند بر سبیل توضیح بیاوریم و غرض از تمهید این مقدمه
تنها تقریر نکات تاریخی است چه نه بحث در مسائل کلامی موضوع رساله فعلی است و
نه کارنده ناچیز آن از عهد انجام این کار خطیر بیرون تواند آمد بهمین علت از خوانندگان
بصیر مستدعی است که در این مرحله اگر بخیط و خطائی برخوردند در آن بچشم گذشت
و اغماض بینند و نگارنده این سطور را که خود بیمابگی و قصور اطلاع خویش معترف

است بیدگمانی مورد ملامت قرار ندهند.

در زمان حیات حضرت رسول اکرم بعثت نفوذ و اقتدار کلی پیغمبر اسلام و شور و شوق مسلمین در انتشار شریعت و احکام دینی قرآن و انحصار جامعه اسلامی به‌عصر عرب بین مسلمین هیچگونه اختلافی که باعث بحث و نزاع شود و کزندگان بآن حضرت را بفرق مختلفه منقسم نماید بروز نکرد چه صاحب شریعت عموم مشکلات را حل میکرد و دستور عالی او، متبع و اطاعت از آن بر هر مسلمی واجب بود و هیچکس حق نافرمانی و سرپیچی از آن نداشت. اما همینکه پیغمبر اسلام رحلت یافت هنوز امر کفن و دفن آن حضرت بانجام نرسیده بود که بین صحابه و مسلمین بر سر امامت یعنی تعیین جانشین حضرت رسول و پیشوای مسلمانان اختلاف حاصل شد و با این که صحابه بزرگ سعی کردند که از پیش آمد این موضوع، که بتدریج اهمیت بسیار پیدا کرد و از بزرگترین موارد خلاف بین مسلمین گردید، جلوگیری کنند ممکن نشد.

غیر از مسئله امامت که عنقریب بشرح آن خواهیم پرداخت پاره‌ای اختلافات دیگر هم در فروع دین و امور دنیائی بظهور رسید که رفع آنها بمناسبت اقتدار کلی صحابه بزودی پیشتر گردید و راه حل این گونه اختلافها در آن ایام فقط استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی یعنی احادیث مرویه از حضرت رسول بود. همینکه یکی از صحابه حدیثی از حضرت رسول نقل میکرد و در باب موضوع مورد خلاف آنچه را از حضرت شنیده یا دیده بود روایت مینمود دیگر برای کسی مجال بحث باقی نمینامد چه در آن ایام یکی بعثت محدود بودن مسلمین به‌عصر عرب و معرفت کامل و آشنائی ایشان بدقایق و رموز زبان عربی و لحن قرآن و عدم اطلاع بطرز فکر مردم غیر عرب و مخلوط نشدن با تمدن‌نشین سایر ممالک، دیگر بعثت نهی شدید صحابه از تأویل آیات متشابه قرآن و تفسیر برآی، عموم مسلمین بیک شکل فکر میکردند و هنوز راه شبهه و تفکر در مسائل دینی بر ایشان باز نشده بود بخصوص که مسلمین گرفتار جهاد و فتح بلاد و گرفتن ایمان از مخالفین بودند و هنوز آن آرامش و سکوتی که جهت این

قبیل تفکرها و بحثها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی بر قرار نگر دیده بود. بهمین علل اختلافاتی که پیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجع بصحابه و استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی بسهولت دست میداد.

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای نیز مسلمین حقیقی از اهل زده و کسانی که سر از اطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بار عایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و بار تکاب چه خطایا و گناهایی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز يك زشته اعمال ناپسند از عثمان خلیفه سوم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود.

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵)

مسلمین بسه فرقه منقسم گردیدند:

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن

حضرت شدند.

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت که قلیلی بیش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بیطرفداری آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از فتنه اعتزال کردند و بهمین جهت معتزله نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را نباید با فرقه عظیمی که بعدها ظهور نمود اشتباه کرد. و از این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بن الخطاب و محمد بن مسلمة انصاری و اسامة بن زید بن عارت کلبی و آخف بن قیس و غیرهم.

۳ - فرقه سوم بخونخواهی عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این

فرقه که عثمانیه خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعه جمل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل موسی بن جعفر و بقیه یاران ایشان گریخته جمعی از آنان بینه معاویه رفتند و با اهل شام بمخالفت امیر المؤمنین برخاسته معاویه را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ مبین (سنه ۳۷) بیرون کردند و آن وقعه چنانکه میدانیم حکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمانان که در بیعت حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمیت را صحیح نشمردند از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بعنوان خوارج قیام کردند و با اینکه در وقعه جمل و آن (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقاید خود برنداشتند و روز بروز بر عقیده خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه فرقه بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کلی مسلمانان گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقه کوچک شیعه که با امامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیه مسلمانان و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویه که سواد اعظم مسلمانان میشدند دست یکی کرده بفرقه مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر درباریان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که گرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضروری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت هوکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را إرجاء (بتأخیر انداختن) میگویند.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویه

و جانشینان او بود بهمین علت مرجئه را فرقه تحکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجئه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه ثمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجئه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تأویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسلمین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان خارجی حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه‌ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کننده این مقاله متبد بن عبدالله جهنی بود و او بر خلاف مجتبه یا جبریه برخاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجتبه میگفتند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً میگوئیم نهر جریان میکند و آسیا میگردد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل میدهیم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تأویل میکردند.

معبد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام سَبْوِيَه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تَفْوِض خوانده میشود. پیروان معبد جهنی بنام قَدَرِيَه معروف شده‌اند ولی معتزله که بعدها این رأی معبد

را پذیرفته از قبول این لقب تبری جسته اند و میگفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند باین اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: **الْقَدْرِيَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱)**.

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملک بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یونس آسواری و جمعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تاویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بیعتات مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) و جمعد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) والی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتیکه ابوحنیفه و اصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱) از والی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ایامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او دردم دنیا و لزوم عبرت اندوژی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توجه و ارادت جمع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج با اسم آزاریه که پیروان نافع بن آذرق بودند در تحت سرکردگی قطری بن النجاء بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

(۱) کنز الفوائد کراچی ص ۴۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۰

ازارقه و تهییج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده امواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عراقین بدست مهلب بن ابی صفرة از آن حدود رانده شد.

در زمان فتنه ازارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز

کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل :

۱ - ازارقه میگفتند که هر کس ، چه مسلم چه غیر مسلم ، مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صفریه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نجدات میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برای علمای فقه و گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانیبای مرسل و کتب آسمانی و بحقیقت احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر ، منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

و اصل بن عطار ای هیچیک از این فرق را که یا بکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و یا با ایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رائی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان عبارت از یک سلسله خصلت های نیکوست که چون در مرد جمع آمد او را

یلفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیشود و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) جسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیرهای بدون توبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا نزد دو گروه پیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت با این تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرار گاه او از قرار گاه کفار بالاتر خواهد بود

عقیده و اصل بن عطا از این تاریخ بنام التنزیه بین الثرتین و اعتزال معروف شده و پیروان او را هم اهل الاعتزال یا معتزله خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و واصل موفق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عبید بن باب (۸۰-۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود با خود یار کند و بدستگیری بکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تأسیس نمایند.

غیر از عقیده بتفویض و اعتزال و انکار قدر و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و با وجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آنرا بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمسہ معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است :

۱ - توحید : خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است . هیچیک از حواس نمیتواند او را دریابد نه در دنیا و نه در آخرت . مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لمبزی است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد . خالق اشیاء است

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مُخْتَلَبٌ اَبْسَثٌ .

۳ - **عدل** : « خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است و افعال بندگانش را خلق نمیکند بلکه مردم بقدرتی که خداوند بایشان داده با آنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب بامور ناپسند و فساد انگیز است . خداوند بندگانش را تکلیف با عملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد . مبادرت بفعل یا خود داری از آن بقدرتی است که خداوند آنها را ببندگانش خود داده و مالک این قدرت اوست اگر بخواهد میتواند آنها را سلب کند یا باقی بگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطرار از عصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگانش خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته . معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف و تقریر توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسیم و تشبیه و مجبوره و غیره اهل توحید و عدل نیز میگویند .

۳ - **وعدو و وعید** : « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند . »

۴ - **المنزلة بین المنزلین** : که شرح آن در فوق گذشت .

۵ - **امر بمعروف و نهی از منکر** : « بر هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب

است که احکام خداوند را بر هر کس راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادون آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نکند » (۱) .

بعد از **اصل بن عطا** و **عمر بن عبید شاکردان** و **پیروان** ایشان مثل **ابوالهذیل**

محمد بن هذیل علاف (۱۳۱ - ۲۳۵) و **ابو سهل بشر بن مختیر** (متوفی سال ۲۱۰)

و ابواسحق ابراهیم بن سَیَّار نَظَّام (وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱) و ثَمَّاقِینِ اسْرَس (از معاصرین هارون در مأمون) و هِشَامِ بن عَمْرٍ و قَوطِی (از معاصرین مأمون) و ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد خِطَّاط (نیمه دوم قرن سوم) و ابوموسی عیسی بن صَیِّح الرِّدَّاز (از معاصرین بشر بن معتمر) و ابومحمد جَعْفَر بن مَبِیَّر (وفاتش در ۲۳۴) و ابوالفضل جَعْفَر بن حَرَب (وفاتش در ۲۳۶) و ابوعثمان عمرو بن بَحر جَاحِظ (وفاتش در ۲۵۵) اصول خسه معتزله را با شرح و تفصیل در بصره و بغداد که دو مرکز عمده ایشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اولی خود و با یکدیگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه باسم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول خسه را باختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی باصحاب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند.

در زمان خلافت یزید بن ولید بن عبدالملک (سال ۱۲۶) یعنی موقعیکه واصل بن عطا و عمرو بن عبید اصول خسه را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان بنی امیه در دیانت حتی بر عمر بن عبدالعزیز نیز ترجیح دادند و یزید اول خلیفه ای بود که جانب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد بنی عباس چند نفر دیگر از خلفا نیز این سیره را تعقیب کردند.

علم کلام

پس از تأسیس دولت عباسی و توجه بترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهم که حتی در آخر دوره بنی امیه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود در این دوره بتدریج قوت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را با یکدیگر بیش از پیش شدت داد.

از یک طرف کتب مانی و مرقیون و ابن دیمان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸ -

۱۶۹) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنادقه مثل عبدالکریم بن آبی العوجاء و

جَدَّ صَخْرَةَ وَيَعْنِي بِن زِيَادٍ وَ مُطِيعِ بْنِ أَبِي سَرِيحٍ كَتَبِي جُنْدٍ دَر تَأْيِيدِ مَذَاهِبِ مَانَوِي وَ مَرْقِيُونِي وَ دِيصَانِي تَالِيفِ كَرَدَنَد. (۱) وَ اَزْ طَرَفِي دِيْكَرِ اَزْ مُسْلِمِيْنَ كَسَانِي كِهْ بِمَطَالَعَةِ فَلَاسِفَةِ يُونَانِي پَر دَاخْتَنَد وَ دَر اَصْلِ وَ مَبْدَأِ هَرْ چِيْزِ بَتَحْقِيقِ وَ اسْتِدْلَالِ مَشْغُولِ شَدَنَد ذَاتِ بَارِي تَعَالِي وَ صِفَاتِ حَضْرَتِ اَحَدِيْتِ رَا نِيْزِ مَوْرِدِ بَحْثِ قَرَارِ دَاَدَنَد وَ كَفْتَنَد كِهْ بَرَايِ نَجَاتِ اَزْ تَبْكِ عَوَامِي وَ تَقْلِيْدِ اَزْ اَقْوَالِ اَسْلَافِ وَ تَوَقُّفِ دَر حُدُودِ ظَوَاهِرِ شَرِيْعِ بَايَدِ دَر اِيْنِ مَرْحَلِهْ هَمْ بَقَدَمِ نَظَرِ اسْتِدْلَالِ پِيْشِ رَفْتِ وَ اَزْ فَلَاسِفِهْ كِهْ مَرْدَمَانِي بِيْ نَهَايْتِ هُوَشْمَنْدُو رُوْشَنِ فِكْرِ بُوْدِهْ اَنْدِ تَبْعِيْتِ كَرَد. (۲)

بَطُوْرِ كَلِّيْ اَحْكَامِ شَرِيْعِيْ اِسْلَامِ بَا مَتَعَلِّقِ بَعْمَلِ وَ طَاعَتِ اَسْتِ بَا مَتَعَلِّقِ بِمَعْرِفَتِ وَ اِعْتِقَادِ، قِسْمَتِ اوَّلِ رَا اَحْكَامِ قُرْعِيْ بَا عَقْلِيْ وَ قِسْمَتِ دُوْمِ رَا اَحْكَامِ اَصْلِيْ بَا اِعْتِقَادِيْ مِيْكَوْنِيْنَد. بَحْثِ دَر مَسَائِلِ مَرْبُوْطِ بَعِبَادَاتِ وَ اَحْكَامِ عَمَلِيْ جِزْءِ قُرُوْعِ وَ بَحْثِ دَر اِعْتِقَادِيَّاتِ وَ مَعْرِفَتِ جِزْءِ اَصُوْلِ شَمْرَدِهْ مِيْشُوْد. كَسِيْ كِهْ دَر مَعْرِفَتِ وَ تَوْحِيْدِ بَحْثِ كَنْدِ اَصُوْلِ وَ كَسِيْ كِهْ دَر طَاعَتِ وَ شَرِيْعَتِ تَحْقِيقِ نَمَايَدِ قُرُوْعِيْ بَشَّارِ مِيْ رُوْد. (۳)

دَر اوَّيْلِ اَزْ بَرَكْتِ وَ جُوْدِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ بَا تَرْدِيْكَيْ بَزْمَانِ بَعَثِ بُوَاسِطَةِ اِمْكَانِ سَمَاعِ اَخْبَارِ اَزْ صَاحِبِ شَرِيْعَتِ وَ قَلَّتِ اَخْتِلَافَاتِ وَ سَهُوْلَتِ مَرَا جِعِهْ بِصَحَابِهْ وَ تَقَاتِ، مُسْلِمِيْنَ اَزْ تَدْوِيْنِ اَحْكَامِ شَرِيْعِ وَ تَرْتِيْبِ اَنْ بَفْصُوْلِ وَاِبْوَابِ وَ تَقْسِيْمِ اَنْ بَقُرُوْعِ وَ اَصُوْلِ بِيْ نِيَاْزِ بُوْدَنَد وَ لِيْ هَمِيْنَكِهْ اَخْتِلَافِ آرَاءِ بَرُوْزِ كَرْدِ وَ مِيْلِ بِيْدْعَتِ وَ اِظْهَارِ رَاْيَاهِيْ مَخْتَلَفِ ظَاهِرِ وَ قِتَاوِيْ وَ آرَاءِ كَوْنَاكُوْنِ تَزْيَادِ شَدِ اَحْتِيَاْجِ بَتَدْقِيْقِ نَظَرِ وَ التَّفَاتِ بَا مَر تَدْوِيْنِ وَ تَقْرِيْرِ اَحْكَامِ شَرِيْعِيْ مَحْسُوْسِ كَرْدِيْدِ وَ اِرْبَابِ اسْتِدْلَالِ وَ نَظَرِ بَا سَتَنْبَاطِ اَحْكَامِ وَ بَدَلِ جِهْدِ دَر تَحْقِيقِ عَقَايِدِ دِيْنِيْ وَ تَمْهِيْدِ اَصُوْلِ وَ قَوَاوِيْنِ وَ حُجُجِ وَ بَرَاهِيْنِ اَنْ وَ تَدْوِيْنِ مَسَائِلِ بَا اَدْلَهْ وَ تَهِيَّةِ جَوَابِ جِهْتِ رَفْعِ شَبَهَاتِ شَرُوْعِ كَرْدَنَد. عِلْمِيْ كِهْ اَزْ اِيْنِ رَا هِ بَدَسْتِ اَمْدِ فِقْهْ خَوَانْدِهْ شَدِ وَ قِسْمَتِيْ اَزْ اَنْ كِهْ بَاعْتِقَادِيَّاتِ اَخْتِصَاصِ دَاشْتِ بَعْنُوَانِ فِقْهْ اَكْبَرِ مَوْسُوْمِ كَرْدِيْدِ. غَالِباً عَمَلِيَّاتِ رَا فِقْهْ وَ اِعْتِقَادِيَّاتِ رَا بِمَنْاسِبَتِ مَشْهُوْرْتَرِيْنِ وَ عَالِيْ تَرِيْنِ مَبَاْحْثِ اَنْ كِهْ مَبْحَثِ تَوْحِيْدِ وَ صِفَاتِ بَا شَدِ عِلْمُ التَّوْحِيْدِ وَ الصِّفَاتِ

(۱) مَرُوْجُ الذَّهَبِ ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) تَلِيْسِ اَبْلِيْسِ ص ۵۲ وَ ۸۷

(۳) شَهْرِسْتَانِيْ ص ۲۸ وَ شَرْحِ مَقَاْصِدِ تَقْتَاْزَانِيْ ص ۶

میگفتند و این علم درم را چون مباحث آن با جمله «کلام در ذکر فلان مبحث یا فلان» شروع میشد علم کلام نیز خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهورترین موضوعات خلافتی این علم جدید بحث در کلام الله بود که آیا قدیم است یا محدث. علمای کلام میگفتند که همانطور که علم منطق بر قدرت شخص در تحقیق فلسفیات می افزاید علم کلام نیز در تحقیق شرعیات با و توانائی می بخشد. گذشته از این، کلام در بحث در شرعیات ورد مخالفین پیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه کوئی استدلال در این مقام بهمان کلام انحصار می یابد و میان دو کلام آنرا که قوی تر و قاطع تر بود بطور مطلق کلام میخواندند (۲).

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مالمین نضج گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات پیروان مانی و مرقیون و ابن دیسان اهل جدل و بحث را بتألیف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه براهین بر نقض شبهات آن جماعت و توضیح حق جهت مردم منززل و اهل شك و تردید و اذاشت (۳) و مأمون که خود بعقاید معتزله اظهار تعلق میکرد با اهل کلام مجالست داشت و از اطراف ارباب جدل و مناظره را پیش خود میخواند و مردم را بآموختن آداب بحث و مجادله و صنعت استدلال تشویق مینمود (۴).

علم کلام در اصطلاح واضعین آن علمی است که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدأ و معاد موافق قانون اسلام بحث میشود و این قید اخیر برای آن است که کلام با علم الهی که در فلسفه موضوع بحث است مشتبّه نگردد (۵). کسی که باین علم اشتغال میورزید متکلم خوانده میشد.

ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام از فریفتگان فلسفه یونان دانست فقهای اصحاب حدیث و سنت را بمخالفت شدید با آن واداشت. این جماعت اخیر میگفتند که مباحثات متکلمین بالاخره

(۱) برای شواهد این معنی رجوع کنید بکتاب الانتصار ص ۷ (۲) شرح مقاصد ص ۶

(۳) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۴ (۴) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۵

(۵) تریقات جرجانی ص ۸۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهمین جهت باید شدیداً از اشتغال بکلام احتراز داشت و در امر ایمان بقرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد. شافعی میگوید که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منهیات شود از آن بهتر است که در کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را زنادقه میشمرد و مشتغلین بآن را رستگار نمیدانست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگویند که آنچه از آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت بایمان و دفع ضلالت کافی است و معرفت اعتقادات نیز باید با ادله سنی یعنی ادله ای که سابقین ما از قرآن و احادیث نبوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه اجماع مسلمین نیز در هر امر حجّت است و اطاعت و تبعیت از آن واجب عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن هیچوجه نیاید از عقل استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید همانطور که بما منتقل شده پذیرفت و ذره ای از آن کم یا بر آن زیاده نکرد و در بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیه ذات باری تعالی چیزی احتراز جست. با تمام این سه شدید باز جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن رایحه تشبیه و تجسیم استشمام شد و فرقه مزبور که مشبه و مجسّم خوانده شدند مورد اعتراض عامّه مسلمین و ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگویند که خداوند در هیچیک از صفات خود بینندگان شباهت ندارد و هر صفتی که در خداوند موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی بکلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد. این جماعت اخیر را اهل تشبیه می گویند.

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معتزله پای استدلال عقلی را در

مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقلیه با یقینیه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردند و با همین وسیله اثبات صفات را بعنوان مخالفت با توحید و عقیده بقدر را بعنوان منافات با عدل رد کردند و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودند.

۳ - هر مقابل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه فرقه دیگری در میان زهاد و عبّاد و پشت پا زنندگان با سبب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تصفیه باطن و تزکیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آنرا خطرات (۳) و وسوس (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کثرت یا متصوفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل ذیلست: ریاضت نفس، مجاهده طبع، منع آن از اخلاق رفیله و واداشتن آن با اخلاق حمیده مثل زهد و حلم و صبر و اخلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نام نیک و در آخرت وسیله جلب ثوابست (۶)

این اصول را در ابتدا غالب مسلمین رعایت میکردند چه متصوفه اول متدعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و تفکر بودند ولی همینکه بعد ها مقالات دیگری

(۱) - ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق نفسانی و غرض از تهذیب در این مورد فارغ ساختن آن است از آلیشها و انگیزشهای طبع (تعریفات جرجانی ص ۵۰ و اصطلاحات فتوحات مکیه ضمیمه آن کتاب ص ۱۱۷).

(۲) - مجاهده واداشتن نفس است با اعمال شاقه بدنی و مخالفت با هوای دهر حالتی (تعریفات ص ۸۱ و اصطلاحات فتوحات مکیه ص ۱۱۷).

(۳) - خطرات و مخاطرات و خواطر جمع خطرّه و خاطر و خاطر و بهمنی خطاب هائی است که بقلب برسد بدون آنکه شخص در آنها دخالتی داشته باشد و آن خطاب هر چهار قسم است ریائی که اولین خواطر است و آن هیچگاه خطا نمیکند و بواسطه قوت و تسلط و عدم امکان جلوگیری از آن شناخته میشود؛ ملکی و آن خطابی است که شخص را با انجام خدمتی یا ادای قریضه ای واد میدارد و آن الهام خوانده میشود؛ نفسانی یا هاجس خطابی است که در آن حظ نفس باشد و شیطانی که انسان را بمخالفت با حق و ارتکاب فجشا و معاصی واد میدارد (تعریفات ص ۴۳ و اصطلاحات الصوفیه ص ۱۵۷).

(۴) - وسوسه کلامی است خفی که قلب بی وسیله ششین مفهوم آنرا در می یابد (معجم البحرین ص ۲۵۲).

(۵) نلیس ابلیس ص ۱۷۴ و الفهرست ص ۱۸۳ و معجم الادباج ص ۲۷۹.

(۶) تلیس ابلیس ص ۱۷۳ اولین کسیکه بمناق متصوفه در بغداد بلم کلام پرداخته

ابو حمزه محمد بن ابراهیم صوفی (متوفی سال ۲۶۹) است (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۹۳).

از ایشان ظاهر شد و عقیده بحلول و وحدت وجود و علاقه بسمع و رقص و غیره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین برد عقاید ایشان یرداختند و موجبات آزار متصوفه در بسیاری از بلاد اسلام فراهم آمد.

معتزله در ایام بین خلافت مأمون و متوکل (۱۹۸ تا ۲۳۲) باوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلوم کلام و از دوستانان بحث و جدل در مسائل مذهبی بود. نامعتزله رفاقت کلی داشت. متکلمین را از نقاط مختلفه بیغداد میخواست و در باب اعتقادات با آنها مناظره و مباحثه و ادا میگرد. کتب حکمتی یونان را از خارج بیغداد می طلبید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق مینمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام و ابوالهذیل علاف و ثمامه ابن اشرس و ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد ایادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله میگذراند و در نتیجه این معاشرت بفرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید ولی در این راه هم چندان تمصبی از خود ظاهر نمیکرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فرق مختلفه با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجج حقایق عقاید خود را بثبوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت از میان رفت دوره حکومت آن نیز پایان می رسد ولی غلبه بحجت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد (۱).

مأمون که بقولی بتوسط ثمامه بن اشرس بعقیده معتزله گرویده بود (۲) احمد بن ابی دؤاد را که در بغداد شعرا و متکلمین و فصحای معتبر محسوب میشد بخود نزدیک کرد و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعصم بن ادر خود وصیت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش قرار دهد و جزای وزیردی دیگر اختیار نکند.

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان واصل بن عطا بود در بغداد در دستگاه مأمون و نمایان این خلیفه باعثزال زمام امور خلافت را تقریباً در کف فرقه معتزله

(۱) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۱۸۶ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۵۲

قرارداد و قرقه مزبور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و نماینده خلیفه نسبت بخود استفاده کرده بوسیله ایشان و بدست عمال دولتی عقاید خود را بر مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب از سال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که متوکل بخلافت نشست دوام داشت.

عقیده بخلق قرآن

در ربیع الاول سن ۲۱۸ مأمون بدستاری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که فضلاء و مجتهدین را عمال دولتی تحت آزمایشی که آنرا میخه می گفتند بیاورند. از این جماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سر کار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بیدرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنها را مقبول نشمارند. خلیفه و ابی دؤاد در تأیید و تنفیذ این حکم مراسلات متعدد بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تاکید بسیار کردند.

فروق مختلفه مسلمین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف کلی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متصف بصفات کلام میدانستند در معنی کلام و حدیث و قدم آن هر يك دارای رأی خاصی بودند.

اصحاب حدیث و سنت میگفتند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمد بن حنبل مروزی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و واثق اگر چه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگفت که این ترکیب حروف و اصوات بهمین شکل در عالم ازل ثابت و بذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدیم خداوند است حتی بعضی از پیروان او هر يك از نسخ قرآن بلکه جلد و غلاف آنها هم ازلی می پنداشتند (۱) و خود امام احمد بن حنبل

(۱) شرح مقاصد ج ۲ ص ۹۹

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف می‌شمرد و اتباع خود را از تقوّه بآن نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند... ابوالحسین خیاط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت ائمت خود بنص صریح بیان مینمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعدها ظهور فرقه اشعری بر شدت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسالین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه نکرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علت باین اسم موسوم ساخته اند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اول کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعد بن درهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ایام خلافت هشام بن عبد الملك (۱۰۵ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کثی پیدا کرد ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله عاقلاً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکشت.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و این خلیفه

(۱) تلیس الجیس ص ۹۴ (۲) الاقتصار ص ۱۶۰

جانب کروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله بخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیردستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار «محنه» یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند. کسی که پیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله یا فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود (۱) و او با وجود سختگیریهای عمال مأمون زیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را با غلّ و زنجیر پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را بیفداد مراجعت دادند.

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاة رسیده بود قدرت خود را بیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب «محنه» در عصر این خلیفه بیشتر از ایام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کماکان در حفظ عقیده خود یا فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب وا داشت چون دید که ترك عقیده نمیگوید امر داد که او را تازیانه بزنند. عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحمانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بیهوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند. در زمان خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست از احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواص او بودند بتفتیش عقاید دینی مردم و ادامه «محنه» پرداخت و بهمنین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل یا فشاری و عذاب چهار نفر از علمای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بیفدادج ص ۱۷۷

عمال او در طی این مسلك تعصب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱ موقمی که کماشکان خلیفه اسرای مسلمان را با دادن قدیه از رومیان میگرفتند نماینده‌ای از طرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد بسرحد روم آمد تا عقیده اسرار را پیرسد. نماینده مزبور کسانی را که بخلق قرآن و نفی رؤیت از حق تعالی عقیده داشتند از چنگ رومیان خلاص میکرد و مورد نوازش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر باین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میگذاشت و در این امتحان جماعتی از مسلمین زیر بار تکلیف نماینده قاضی القضاة نرفتند و بیلاذ عیسوی نشین برگشتند (۱)

در سال ۲۳۲ چون متوکل بر کرسی خلافت نشست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم و واثق قیام نمود. مجادله و مناظره را موقوف کرد و بر خلاف ایشان مسلك تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره محنت باین ترتیب بانتهای رسید.

از زمان متوکل بعد قدرت معتزله رو بتنزل گذاشت چه از طرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند و بفکر دفاع از عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند و از طرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین نفر از متکلمین قادر بمخالفت با معتزله و نقض بعضی از عقاید ایشان برخاستند و این فرقه را بتدریج از شوکت و اعتبار اولی انداختند.

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عناد و مخالفت را داشتند کم کم مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت چه این فرقه اخیر دیدند که برای رد اعتراضات مخالفین چاره‌ای ندارند جز آنکه بهمان ادله کلامی ایشان متمسک شوند و همان روش استدلال و تکلم مخالفین را پیش بگیرند و این استعانت از ادله کلامی ابتدا از طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ بعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تغییر مبانی مذهبی این فرقه قدیمی دیگر چندان سهولت نداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اکثریت

علمای حدیث و سنت کلام را در اثبات و تهریر عقاید خود نیز پذیرفتند و این در موقعی بود که هنوز چند نفر از بزرگان رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابو هاشم عبدالسلام جبائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کلبی بلخی (وفاتش در ۳۱۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشید (۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در بصره و بغداد بانتشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در کرد هر کدام نیز شاگردان متعدّد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جبائی بنام ابوالحسن علی اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد بر بعضی از آراء استاد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب فروع ادله کلامی را با وجود نهب اسلاف در تحقیق اعتقادات بکار برد و اصول آنها را با عقاید اهل سنت وفق داد و واضع و ناشر علم کلام در میان این فرقه اخیر گردید.

ابوالحسن اشعری که بمخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدوّن کرد بمناظره با معتزله و ردّ مقالات ایشان دامن مجاهدت بکمر بست و چون هم در کلام قوی دست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت در این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از یک طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً بساط ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابوعلی و ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی جز یکی دو سه نفر دیگر مرد نامی بزرگی از میان ایشان برنخواست که اهل

(۱) ابو بکر احمد بن علی بن یغجور [یا اجور یا معجور] (این جزم ج ۴ ص ۲۰۳ و الفهرست ص ۱۷۳) [یا اخشید (یا اخشاذ) یکی از مشهورترین متکلمین و مصنفین و صلحای فرقه معتزله است و او یکی از سه نفری است که ریاست معتزله بایشان ختم میشود و بعد از این سه نفر تفرقه در میان آن فرقه می افتد. دو نفر دیگر عبارتند از ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم کلبی بلخی (برای شرح حال و عقاید و تألیفات ابو بکر بن اخشید رجوع شود بکتاب الفیصل تألیف ابن حزم ظاهری ج ۴ ص ۲۰۲ و الفهرست ص ۱۷۳ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹).

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعری به مخصوصاً قد علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ابیامی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جیبائی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میکرده اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احنف آسدآبادی همدانی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوالحسن محمد بن علی بصری (وفاتش در ۴۳۶) و ابو عییدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتاب و ادبا که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ایرانیهای قدیم و اهل عدل و توجید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعترال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جاراالله ابوالقاسم محمود بن عتار زَمخسری (۴۶۷ - ۵۳۸) و ادیب مورخ مشهور عبد الحمید بن امی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح سهج البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجای نیست.

فصل پنجم

فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بینج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار :
اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت ، شیعه ، خوارج ، معتزله و مرجئه (۱) .
بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها
فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات یا یکدیگر هر کدام فرقه
علیهده ای محسوب شدند . درباب متصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب
ملل و نحل اختلاف بوده عدّه ای ایشان را درعداد فرق اسلامی می آورده اند و
عدّه ای دیگر آن فرقه ها را بعلمت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشردند .

فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول
امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم
مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عدّه را
بهمین نظر شیعه علی یعنی اتباع آن حضرت میگفتند و از این جماعت بودند مقداد بن الاسود
و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در ملت اسلام
بنام تسبیح معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع گروندگان بحضرت
علی بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب
میشوند (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمعیت کوچک امامت
را حق آل علی دانستند فقط درباب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این
جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل
کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده . ذکر نام جمیع
این فرق و عقاید ایشان درباب امامت از موضوع بحث ما خارج است ، برای مزید

(۱) انتصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق الشیعه ص ۱۵ (۲) فرق الشیعه ص ۶ و ۱۶

اطلاع ممکن است بکتاب ملل و نحل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه منسوب به ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا سه صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعداً به مجزاً بفرقه های متعدد شده تقسیم میکردند:

۱ - غلاة یا غالیه: یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند، یا خود را باین طایفه بسته و یا معاندین شیعه ایشان را در عداد فرقه مزبور آورده اند.

۲ - امامیه: یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را با امامت از جانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با اسم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسلمین اظهار و اعلان کرده. کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند. امامت بعقیده امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام در هر عصر باید افضل مردم باشد. مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن دو خلیفه را رها نموده اند و راضی میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند.

۳ - زیدیه: یعنی کسانی که بعد از حضرت سجاد در کوفه با فرزند او زید (در امامت خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند. زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول پیرو اعتزال گردید و پیروان او همه معتزلی شدند.

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ منقسم شدند، يك دسته حضرت علی بن حسین را که جد اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند. دسته دیگر امامت را حق محمد حنفیه پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نبود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کثبات میگویند و کسان لقب مختار بن آبی عقیقه تقی بود که بر این فرقه ریاست داشت و خواهی حضرت امام حسین قیام کرد. کسانیه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمارند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کسانیه یا آل یوماشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابو هاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب وا گذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و پیشرفت عقیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بنام شیعه آل عباس یا راوفیه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلاف رسانیدند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر التلم لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم با امامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بخش فرقه اشعاع یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید باز گشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را ناوومیه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنیا را در

تحت امر بناورد و امور مردم را اداره نماید. این فرقه را اسماعیلیه و یا بنام ابی الخطاب محمد رئیس ایشان خطایه خواندند و ایشان منشاء فرقه عمده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارک نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلك ایشان در آمدند.

از مبارک و خطایه جماعتی گفتند که روح امام ششم ببدن ابی الخطاب و بعد از او بیدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود قرمطویه نام ایشانرا قرمطه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمد بن جعفر را با امامت برگزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن آبی الشیطانی نام داشت این فرقه را شیطنیه می گویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر افطح را با امامت برداشتند و این فرقه را افطحیه میخواندند.

فرقه ششم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸-۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله افطح را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شیعه مثل ابو جعفر مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم.

بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکاظم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد و پنج فرقه از ایشان بیرون آمد که مشهورترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را از عدل پر ننماید رحلت نخواهد کرد.

این فرقه را واقف میگویند. دوّم جماعتی که برخلاف واقف برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حقّ امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) دانستند و بهمین مناسبت باسم قطیّه مشهور شدند.

بعد از درگذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند منقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲ - ۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندش امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندش حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) را امام دهم و فرزند او امام ابو محمد حسن بن علی السکری (۲۳۲ - ۲۶۰) را امام یازدهم شناختند. بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند.

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و یا از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای پر کردن عالم از عدل و قسط ایجاب نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد.

مسئله امامت

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جدوجهد و حرارت بخرج داده اند در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حد اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه یا فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار میگرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمین باقی بوده و هست. کلمه امام در زبان عربی معنی کسی است که مردم با او بگردانند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگردانند و در رسیدن بمقصد آنها پیروی میکنند (۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عاقله است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسبیل حق و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابو بکر آسم از قدمای معتزله میگفت در مواقیمکه عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتیکه ظلم بروز کند امامت واجب میشود. مشام قوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله بر خلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید، در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود (۲).

(۱) بحم البحرین ص ۲۵۰ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۴۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن ملامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند:

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عده ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کلبی و ابوالحسن بصری با ادله سمعیه و عقلیه و اسماعیلیه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیه.

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی بر حق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیسی مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را با احکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قیامی که بخسران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از بازخواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمردند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلائق معلّم باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تعلیه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بر وجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دال است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقی وحی الهی بلا واسطه ولی امامت لطف عام است و نبوت لطف خاص چه ممکن است روزگار از یغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و همین

(۱) شرح باب حادی عشر من ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلیس الجیس ص ۱۱۲

(۴) شرح باب حادی عشر من ۵۳ و کتاب الفین ص ۴

نظر است که فرقه امامیه مبحث امامت را از فروع و توابع مبحث نبوت و از اعظم ارکان دین می‌شمارند و ایمان را بدون عقیده بامامت پایدار نمی‌دانند و کسرا مطلقاً مؤمن می‌گویند که بعقیده امامیه باشد^(۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عداد فروع دین بشمار می‌آورند^(۲) و متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این باب این مبحث را در علم کلام خود داخل کرده اند^(۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بین مسلمین چنانکه پیش نیز گفتیم بین مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شیعه که امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با ابوبکر بیعت کردند و انصار که این مقام را برای خود دعوی میکردند مغلوب شده بتدریج از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمیع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجئه امامت را در غیر قبیلۀ قریش صحیح میدانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجئه می‌گویند هر کس با قاعده احکام قرآن و سنت پیغمبر قیام کرد خواه قرشی باشد خواه از سایر قبایل عرب خواه از بنده زادگان میتواند بمقام امامت برسد. شیعه امامت را بالاخصاص حق بنی‌هاشم میدانند و طرفداران دیگر امامت قریش غیر بنی‌هاشم را هم سزاوار این مقام می‌شمارند. راوندیه یعنی شیعه آل‌عباس بامامت فرزندان عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول و علویه بامامت اولاد علی قائلند. اختلاف زیدیه و کسانیه و اسماعیلیه را نیز در این باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از یک امام را در یک زمان صحیح نمی‌دانستند، جمعی دیگر می‌گفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی ناطق دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد امام صامت جای او را بگیرد و پاره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در یک زمان جایز میدانستند.

(۱) مجمع البحرین ص ۷۲ (۲) شرح باب حادی عشر ص ۱۰ و آئین ص ۱۰ (۳) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱.

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین یا جمعیت معتبری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را بهمین نظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نکرده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه بر خلاف این تصور آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خویش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل تشیع میگویند و امامیه و کیسانیه و اسماعیلیه جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبدالمطلب را وارث حضرت رسول می پنداشتند و بهمین تصور امامت را برای بنی عباس ارثی میدانستند. خوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع بامامت بر می گزیدند و با او شرط میکردند که بر وفق عقاید ایشان و راه و رسم عدالت برود و اگر از این طریقه سر می پیچید او را خلع میکردند و گاهی نیز میکشیدند بعقیده زیدیه هر شخص فاطمی که خروج کند بشرط داشتن علم و زهد و شجاعت و سخاوت اگرچه از فرزندان امام حسن نیز باشد امام و پیروی از او واجب است.

یکی از شرایط امامت بعقیده فرقه امامیه این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده همراه نیستند و میگویند همانطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد بهمین جهت امامت مقصود اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند باز امامت ابوبکر را که باصطلاح نسبت بحضرت علی بن ابی طالب مقصود محسوب میشود صحیح میسر دهند.

اگرچه در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامیه اثنی عشریه در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم:

- ۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند.
- ۲ - امام باید منصوص^۱ علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست. یا باید خداوند که بر عصمت او داناست بامامت او بنص^۲ حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوی او را برساند؛ تنصیص باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.
- ۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد.

- ۴ - امام بر حق بعد از حضرت رسول بنص^۳ صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده و همه بنص^۴ صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند. (۱)
- فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن**

فرق شیعه اعم از غلاة و زیدیه و کیسانیه و امامیه در عهد بنی امیه نسبت بفرق دیگر اسلامی (اصحاب حدیث و سنت، خوارج، مرجئه و معتزله) که در اواخر عصر اموی بظهور رسیدند) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقیه و از همه بیشتر در کوفه (پایتخت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در گرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس ولایه و عمال سخت کش اموی غالباً مخفی میزیستند و اجتماعات خود را از آن جماعت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

(۱) شرح باب حادی عشر ص ۵۲ - ۵۸

دینی خویش را نیز مکتوم میداشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستور ائمه هدی در کتبان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین بیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند. با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و با فرصتی جهت اظهار دعاوی خود بدست میآوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غصب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منہیات و فسق خود داری نداشتند تبری می جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند.

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز بمخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنقیر داشتند دست توّسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند.

عمال یزید بوسیله کثرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بزودی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دو شهر بامطیع خود کردند و با از میان بردن و دروقعه الیم کربلا (محرّم سال ۶۱ هجری) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه از این جانب مقطوع گردید.

واقعه جانسوز کربلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خاندان اموی را قوّت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بشیار مهمی بود که در منتهای پیرشانی فکر سر میکرد و برای اعلای شأن از دست رفته بلکه نهستی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمنگوار در آتش حرمان مینوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها در بنی امیه بچشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را نوعاً دشمن میدانست و هنوز جراحات و ضربتهائی که در استیلای خانه بر انداز این قوم بر پیکره استقلال و تمدن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه و بران کنندگان کاخ بلند ساسانیان را از دل بیرون کند و در عرب که در این دوره بنی امیه پیشوایان سیاسی و قائمین آن بودند و غیر عرب را بسختی خوار و در عداوت بندگان (موالی) می‌شمردند بدیده یزادری و برادری ببینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر زمام مهمترین مشاغل را در دست بگیرند در ولایات دو دست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و از قبول نفوذ عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محصور نبودن با عرب چندان از اوضاع حقیقی دارالخلافت و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند با بصیرت کامل مستقیماً در امور دخالت کنند. بر خلاف ایشان ایرانیهای الجزیره و دو مرکز مهم کوفه و بصره که با وجود کثرت عرب مهاجر در این نواحی هنوز بفارسی تکلم میکردند و نیش ذلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند با تذکر شوکت ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند زودتر از ایرانیان دیگر از جور عرب بتنگ آمدند و علی رغم بنی امیه مظلوم کش با مظلومین دیگر همدرد شده نجات خود را در آن دیدند که با هر کس که از امویان ستم دیده و برای قیام برایشان منتهم فرصت است دست یکی کنند تا مگر ریشه این خاندان ظالم متعصب را براندازند و در این گیر و دار راه خلاصی جهت خود بیندیشند.

واقعه کربلا که در پیش چشم این جماعت اتفاق افتاد و جماعتی از ایرانیان بصره و کوفه را که در دعوت حضرت امام حسین بخلافت شرکت کرده معرض آزار عمال

یزید قرارداد و حکومت سخت عبیدالله بن زیاد بیشتر از پیشتر دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام بر امویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید. بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) و استعفای پسر ضعیف النفس او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با مخالفین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ برخلاف آن حضرت شرکت کرده بودند از کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تواین گذاشتند و قسم خوردند که بخونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را یکی از اهل بیت پیغمبر اسلام برسانند و یکی از رؤسای ایشان یمکاتبه با شیعیان سایر بلاد مشغول شد و نیت شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این پیش آمد مقارن شد با ایامی که ابو اسحق مختار بن ابی عبید تقفی بر بنی امیه قیام کرد (۱). مختار پسر ابو عبید تقفی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مسلم بن عقیل از جانب حضرت امام حسین بکوفه در زمرة کروندگان باو درآمده بود و چون مسلم بدست عبیدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبیدالله او را بخرج از کوفه امر داد: مختار از کوفه بنگه رفت و عبیدالله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در این ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهم رسانده بود گردید ولی چون از عبدالله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عمال او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتل کربلا اطلاع داشت نمایندگان پیش شیعیان آن شهر و بلاد مجاور آن فرستاد و بایشان وعده داد که بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کند بعلاوه شیعه را بامامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانیه را ریخت.

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الجزیره که جانب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و کمک کار کسی شوند که بخونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این نیت خود صدیق نیست باز چون دشمن بنی امیه شمرده میشود

معاونت باو کهگی است در بر انداختن دولت طلحه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب. مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالک الاشتر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اول قریب ۲۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه بنا کن والحتراء خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد (۱) و این اول موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار می گرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان با شمشیر بچنگ با متسلطن عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قاتلین شهدای کربلارا کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان باور خود تقسیم کردند (۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظایفی مقرر نمود، با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را برخلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شد که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون ب حکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها از شما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردارترند (۳). قشون ابراهیم بن الاشتر سردار مختار همه از ایرانیها مرگب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سپاهیان شامی بچنگ او آمدند یکی از ایشان که برای مذاکره با ابراهیم بملاقات او مأمور شده بود با ابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم کله ای از سپاهیان تو بعربی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و نمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت بر یهلوانان و گردان شام فایق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ با مردم شام بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و آسوارانند (۴).

(۱) لاخبار الطوال ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

آنکای مختار بر ایرانیها باعث قدرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیش مصعب بن زبیر گریختند و بار شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنک با مختار تشویق نمودند^(۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۴۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را کردن زد^(۲).

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها نیز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی تزل و حی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد. خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستمپیشه

او یعنی حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم بملنی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسلمانین غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در محو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از بهلوی و رومی به عربی مبدل گردید و مسکوکات را نیز او امر داد بخط عربی نوشتند. وقتی بسپرکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرسین این حلقه ها همه ایرانی و از ابناء احرارند اندیشه ناک شده بخانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه دلسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حد خوار شمردید که ابناء فرس بر شما غلبه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اول روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و ساعتی بما محتاج نشدند. امروز هم که ما بر ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم»^(۳). همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و فقهای شهرها و ولایات تابعه از موالی (مسلمانین غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناکوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای متبر آن خطبه ها را بشنوند^(۴).

(۱) الاخبار الطوال ص ۲۱۰ (۲) ایضاً ص ۳۱۵ (۳) کتاب الف باه ج ۱ ص ۲۴ (۴) حیوة الجنان ج ۲ ص ۷۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در دوزخ حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خونریزیها و خانمانسوزی های قتیبه در خراسان و ماورالنهر تسلط عرب یعنی بنی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه نندوانیده بود قوت داد و بسیاری از ایرانیها و آثار و کتب ایشان را یا باسب ملت پرستی و ایران دوستی و یا بنام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملت زنده دل فهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصبین در امان نیست و تا خود زمام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حجت عقل را بر عصیّت بدوی مسلط نکند روی خوشی نخواهد دید. این بود که بلافاصله بعد از سپری شدن آیام سیاه حکومت حجاج و قتیبه خراسان و ماوراء النهر مرکز اجتماعات سرّی بر ضد بنی امیه شد و شیعیان و ایرانیها در جمیع نقاط بپراکندن تخم خصومت امویان مشغول گردیدند. قیام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پیشوای فرقه زیدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ بار دیگر محالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بنی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان بزید گرویدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ایرانیان مداین و بصره و واسط و موصل و ری و جرجان و خراسان در بیعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بنی امیه را تار و مار کرد و زید که در جنگ با فشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف جسد او را پس از آویختن بدار سوخت و خاکستر آنرا بآب فرات داد. در آیام قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی بقایای کیسانیه که بعد از فوت ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا راندیه مشهور شده بودند در ولایات مختلفه مخصوصاً بلاد شرق اسلامی نفوذ فوق العاده یافته و آن بان انتظار سرنگون شدن دولت اموی را داشتند و چون کمان ایشان این بود که با انجام مائه اول هجرت دولت امویان نیز باید سپری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری نمایندگانیش محمد بن علی که لقب امام اختیار کرده و

در قریه حَبِیْة از قراء شام ساکن بود فرستادند و با او بامامت و خلافت بیعت نمودند. محمد امام نیز بزودی مبلغین و دعائی بمراق و خراسان فرستاد تا زشتی رفتار بنی امیه و سوء سیرت و حکومت ایشان را بعامه بفهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند. در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعای بنی عباس در عراق و خراسان که بیش از هر یک از ولایات دعوت ایشان را اجابت کرده بودند فعالیت مهمی بر ضد بنی امیه از خود نشان دادند و با وجود اینکه خلفاء و عمال اموی جمعی از طرفداران ابراهیم را کشتند باز بقلع ماده شیعیان راوندی موفق نیامدند و این طایفه که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را سیاه کرده و باسم مَسْوَدَة معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند بدستگیری ابوشلیم خراسانی و آبو سلته حفص بن سلیمان خلال متدانی بالاخره دولت اموی را در سال ۱۳۲ هجری برانداختند و در وقعه زاب غلبه عنصر ایرانی را بر عرب ثابت و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند. اما فرقه شیعه علوی که بعد از ظهور کبسانیه و زیدیه بمناسبت گرویدن اکثریت شیعه باین دو مذهب چندان زیاد و از حیث عدد مهم محسوب نمیشدند در عهد بنی امیه در مدینه گرد ائمه خود مجتمع بودند و در ولایات دور دست متفرق و غالباً در خفا میزیستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج با مخالفین مخصوصاً با فرق دیگر شیعه مثل غلاة و کبسانیه و زیدیه و بعدها با واقفه و رد دلایل آنان و اثبات حقانیت مذهب خود.

در موقع قیام مردم عراق و خراسان بر بنی امیه بهواخواهی بنی عباس معدودی از شیعیان که بزرگ ایشان ابوسلمه خلال بود برای خلافت آل علی را در نظر گرفتند و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) امام ششم شیعیان علوی بود. ابوسلمه سه نفر از بزرگان آل علی یعنی بامام ششم و بعد از او امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد و او را مأمور کرد

که بدو بخدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت در دعوتنامه دیگر را باطل کند و الا پیش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمرالاشرف را محو نماید و در صورت خلاف بخدمت عمرالاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسلمه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسلمه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابوسلمه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستاده ای؟ خدا میداند که من بر خود آگاه کردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز تصیحت را دریغ نمیدارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت بر همانها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلکران از خدمت حضرت صادق رفت و عمرالاشرف نیز بدعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه بن نتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منصور خلیفه بر او و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید (۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که نه تو از یاران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقاح بیعت نمود (۲). در آیام ضعف بنی امیه و دعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه با فروختن جنک برضد ما

(۱) کتاب الفخری ص ۱۱۱-۱۱۲ (۲) شهرستانی ص ۱۱۵

بپردازد زیاد تر از زحمت شخصی که اسرار ما را فاش کند نیست . کسیکه سر ما را پیش نا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و یا در بند بمیرد « (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که چاهرین یزید الجعفی نام داشت و مدعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بحضرت گفت : « امام مرا در نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که احدی را بر آنها آگاه نسازم . کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینهام را در خروش افکنده که عنقریب دستخوش جنون خواهم شد . حضرت باقر فرمود : « هر وقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و کودالی بکن و سر در آن کن بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر) چنین و چنان روایت کرد « (۲) .

اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرگانان و مرزبانان و آسواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواهش نمایلاتی ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از اداره دواوین کوچک تا وزارت را باختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای اصیلی مثل برامکه و آل نوبخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بآن گرویدند و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب فرقه امامیه مخالف تعصب حق و مبنی بر اثبات اولویت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول با امامت و خلافت منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم رأس و رئیس آن شناخته میشود و او امر و نواهی او بخواص صحابه و از ایشان بشیعه بترتیب مقام از طبقه‌های طبقه دیگر میرسد . ایرانی‌ها با ایمان باین اصل بخوبی

(۱) رجال کتبی ص ۲۴۲ . (۲) رجال کتبی ص ۱۲۸ و مجمع البحرین ص ۲۶۰

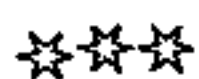
میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد سیاسی را که بآن خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقه اول آن محسوب میشود محفوظ دارند:

عقیده امامیه در باب امامت اگرچه بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمه بخلافت نرسیدند و همه یا درجه شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانه خلفای عهد دار دنیا را و داع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگزار هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم منصف غیر قابل انکار بود و مسلمین عموماً نام این شهدای مظلوم را با احترام میبردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقه امامیه را فرقه سیاسی میشمردند و عقیده ایشان را در باب امامت توطئه‌ای بر ضد خاندان خود میدانستند و سعی میکردند که بهر وسیله باشد آن فرقه را از میان بر دارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافته این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیده امامیه را عالی‌ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیده امامیه اعتقاد داشتند.

از رؤسای فرقه امامیه کسانی که در دستگاه خلفای عباسی راه مییافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را با دادن مقامات متمایز در کارها داخل میکردند و امامیه در دربار بغداد عمداً فرقه مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی با اصطلاح خود «سلطان» یعنی خلیفه زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و بوسیله تهدیدی که از حد تحذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواکنشاری مقامات و درجات بخود وا میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند (۱).

(۱) L. Massignon, *Passion d'al-Hallâj* p. 141-142.



فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه با ائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبع داشت مشکلات آیات و سنن را حل مینمود.

انشعاب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را باحتجاج با آن جماعت و داشت و دستور علمای امامیه در ابتدا در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات بعبادات و فروع همان استدلال با آیات قرآن و سنن منقوله از حضرت رسول و پیروی از احتجاجاتی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اوّلیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیرالمؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تا حدی از بیانات آن حضرت سرمشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و رد اقوال خصم با آنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدون کردند و از طرف دیگر زنادقه (مانویه) و اصحاب مرقیون و ابن دیسان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علویه که بر اثر ظهور کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که بدستوانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی اتکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمناظره پردازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نهمین بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجئه عراق و از موالی زادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف بتحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر نصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس جلی و خفی^(۱) و استنباط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که باصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر «خبر واحد» نیز مقدم میداشتند و ابوحنیفه غالباً میگفت این رأی من است و این بهترین رأی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی بر رأی دیگر قادر آید من بر رأی خویش میمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنیفه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیفزایند و در پارهای از احکام اجتهادی با او اختلاف حاصل کنند^(۲).

دوره امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامیه مقارن بوده است با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات و مناظرات مذهبی و فرقه امامیه در این عصر ناچار بودند از طرفی با فرق مختلفه شیعه مثل کیدسانیه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیه مناظره و دعاوی ایشان را رد کنند و از طرفی دیگر باصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و از همه سخت تر بامعتزله مخاصمه و مجادله نمایند و این کار در ابتدا بعلت مدون نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و قلت عدد علمای این مذهب

(۱) قیاس بمعنی سنجش است و در اصطلاح اصول عبارت از آشکار ساختن شبیه حکم و علت یکی از دو گفته است در گفته دیگر. ذکر آشکار کردن بجای اثبات برای آن است که قیاس هیچ حکمی را باثبات نپرساند بلکه آنرا ظاهر مینماید و ذکر شبیه حکم و علت برای احتراز از بیان انتقال اوصاف یکی از دو گفته است بگفته دیگر. قیاس هم ممکن است بین دو شیئی موجود صورت بگیرد و هم بین دو معدوم و آن بر دو قسم است: جلی و خفی. قیاس جلی آن است که فهم آن را باسانی دزیاید و پذیرد و خفی برعکس آن و این نوع دوم جزء استیحصان شمرده میشود (تعریفات جرجانی ص ۷۸) و از احادیث مرویه از ائمه معصومین است که: «گرویدن بدین خدا بوسیله هوی و رأی و اقسام قیاس امری ایزدی نیست» و ذکر اقسام قیاس در این حدیث بعد از ایراد رأی از قبیل ذکر امر خاص است بعد از ایراد امر عام و آن برای رساندن اهمیت مطلب است (مجموع البحرین ص ۲۴۶-۲۴۷) (۲) شهرستانی ص ۱۶۰-۱۶۱

چندان آسان نمی نمود و ایشان چاره‌ای نداشتند جز آنکه بائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام داناترین و پرهیزکارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین بمذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان اخذ دستور میکردند و دعاوی خصم را بهدایت پیشوایان خویش تقض می نمودند و اخباری را که از ایشان می شنیدند گرد می‌آوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق پیش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در این موارد مروی است و اخبار شیعه امامیه غالباً با امام پنجم و ششم بخصوص بحضرت صادق منتهی میشود و اصول آریضانه امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا بگفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند.

اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست (۱) و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که این کار را بحد استیفا انجام داده بود ابو الحسن آخندین حسین بن عیدالله غضائری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در ذکر مصنفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بزودی از میان رفته و شیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است (۲).

اما چون این اخبار و احادیث تا مدتی مدون نبوده و فقط در مائه دوم هجری تدوین شده است (۳) بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلیه و فطحیه و واقفه هر فرقه‌ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و بنام ائمه روایت نمودند و این کار حتی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت خود میفرمود: « مردم حرصی دارند

(۱) رجال ابوعلی ص ۱۱ (۲) فهرست طوسی ص ۱ - ۲ (۳) بطارالانوار ج ۱ ص ۱۶۲

بر اینکه بر ما دروغ بیندند . من حدیثی برایشان نقل میکنم ، هنوز از پدش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند ،^(۱) از جمله کسانی که بجهل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود: ابوعلی عبدالله بن بکر شیانی (از فطحیه) ، سنان بن مهران (از واقفه) ، ابوالحسن علی بن حمزه بظائنی (از واقفه) ، ابو عمر عثمان بن عیسی (از واقفه) ، ابو فضال (از واقفه) ، و مقیر بن سعید (از غلاة) ، ابوالخطاب محمد (از اسماعیلیه) ، طاطرته یعنی اصحاب علی بن حسن طاطرته و بنو سنانة (همه از واقفه) و غیره^(۲) . بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند^(۳) .

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی بنشانند تمام روایات خویش را بائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کلمی جهت مردم و منتهی بلعن رواة اخبار ضعیف جعلی از طرف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پیش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله بایشان دست آویز قرار دادند^(۴) .

بعد از ظهور علم کلام بتدریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را ناگزیر دیدند که با اصطلاحات و طرز استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند^(۵) و احادیثی نیز در نهی استدلال و نظر در مسائل مذهبی روایت میکردند متدرجاً بفرافرفتن اصول این علم توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق بشرحیکه خواهیم گفت طبقه اول متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاً ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸ (۳) فهرست طوسی ص ۳

(۴) الانتصار ص ۱۳۴ و تلیس ابلیس ص ۱۰۵ (۵) الانتصار ص ۴

با خصم و ابطال دعاوی مخالفین و اثبات حقایق مذهب شیعه تشویق میفرمود. با این حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید موجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را رد و تکفیر میکردند^(۱) و لی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه یا معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیر المؤمنین علی استشهاد جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه گفتیم اعم از معتزله و امامیه در ضمن مطالعه و تشریح خطابه‌ها و بیانات حکیمانه حضرت امیر المؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند بر خوردند و همانها را مؤید خویش در اشتغال بکلام دانسته حضرت را در این مورد استاد و رئیس خود شمردند^(۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الآزکان فی دعائم الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تألیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آنت جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که فقهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرده و بصحت آن ایمان داشته اند^(۳) بعلاوه احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه و دیصانیه و اصحاب ابوحنیفه و زیدیه و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیشوایان خود این طریقه را پیش میگرفته اند.

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مزبور و معین نبودن حد و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زنادقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز تازه روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند با امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۳۱.

(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸.

(۳) بحار الانوار ج ۴ ص ۳۷۵.

شیعه مخلوط کرده بودند از بعضی از متکلمین امامیه مقالاتی ناشی شد که با اصول دینی این مذهب اختلاف کلی داشت و لازم شد که ائمه هدی و نزدیکان ایشان آنها را رد کنند و این متکلمین را بخطای خود در اقتباس و ترویج آنها آگاه سازند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته بود علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه بودند ولی بعد ها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخبار به جدا شده با اصول اعتزال گردیدند (۱) مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعد ها بمناسبت سهی ائمه و خلطه آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند (۲) و بتدریج کلام فرقه امامیه اگرچه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود بمناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور يك عده از فضلاء بزرگ اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد و مناظرات سخت در گرفت و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

با این حال باز دو فرقه معتزله و شیعه در باب اصول با یکدیگر تفاوت زیاد ندارند مخصوصاً بعضی از طبقات شیعه بمعزله و بهمین شکل بعضی از رؤسای معتزله از جهت عقیده بشیعه تقرب جسته اند و همین نکته باعث آن شده است که تشخیص عقاید عده ای از ایشان برای بعضی از مورخین مشکل گردیده گاهی آنها را در ردیف معتزله و گاهی در عداد شیعه ذکر کرده اند و اصحاب رجال سنت غالب اوقات شیعه و معتزله را با هم خلط کرده و هر دو را در يك شمار آورده اند. بخصوص که یکی از فرق بزرگ شیعه یعنی زیدیه بمناسبت آنکه زید بن علی باقی آن شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بوده از اعتزال پیروی میکرده و ائمه معتزلی را حتی از ائمه اهل بیت هم بزرگتر میشمردند و بهمین نظر هم بوده است که جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند که زید بتبعیت از معتزله با امامت مفضول قائل و منکر تبری از دو خلیفه اول است از او کناره

(۱) شهرستانی ص ۱۲۴ و ۱۲۱ (۲) شهرستانی ص ۱۳۲ و بحار الانوار ج ۴ ص ۳۷۵

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس علم از کسیکه جد او را در قتال با شکنندگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت بقدر معتقد است و خروج سیف را از شرایط امام میدانند ملامت نمود. (۱)

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه و مخاصمات ایشان در باب مسائل ذیل بود:

در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نص، غیبت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه و رؤیت و مقالات غلاة مثل حلول و تناسخ که امامیه بطور کلی آنها را رد و معتزله بمناسبت تکلم بعضی از متکلمین اولیه شیعه با آنها عموم امامیه را بداشتن این عقاید متهم میکردند، حکم در باب صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده بقدر که امامیه نه حکم مجتبره را در این خصوص قبول داشتند و نه حکم معتزله را بلکه حضرت صادق فرموده بود: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و پاره ای مسائل دیگر.

در میان متکلمین امامیه گویا اول کسی که بتألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در این باب با مخالفین این فرقه مناظره کرده است عیسی بن روضه از موالی و مصاحبین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اول متکلمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و با ادله کلامی با مخالفین بمناظره و تکلم پرداخته ابوالحسن علی بن اسمعیل بن میثم تمار از متکلمین نیمه اول قرن سوم هجری است و مناظرات او با ابوالهدیل علاف و ابو اسحق نظام و ضرار بن عمرو ضبی معروف است.

از بزرگترین دعویهای بین امامیه از طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی دیگر دعوی نص جلی است در باب امامت. معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از ابو عیسی و راق و ابن الرائندی و هشام بن الحکم باین نکته بر نخورده بودند و این سه نفر اول کسانی هستند که دعوی فوق را طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) شهرستانی ص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۱ (۲) الاقتصار ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۵-۱۲۶

(۳) اصول کافی ص ۵۵ و شهرستانی ص ۱۲۵ و مجمع البحرین ص ۳۷۲ (۴) رجال نجاشی ص ۲۰۹

(۵) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ بتقل از مینی قاضی عبد الجبار و شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۸۵

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الزائندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجدوع نیافته اند و اول بار در مؤلفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخوردند چنانچه پنداشته اند که ابن الزائندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضعین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بیحد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هر یک در این باب کتاب یا کتب متعدده نوشته و با ادله کتبه و عقیده عقاید خود را تفریح و تشریح کرده اند و در جزء مؤلفات طبقه اول از متکلمین امامیه مثل ابوالحسن علی بن اسمعیل ثمار و هشام بن الحکم و ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق و ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک و ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی کتبی چند در باب امامت مذکور شده و سگاک کتابی بر رد عقاید کسانی که وجوب امامت را بنص منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲)

انتشار مؤلفات این جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تفریح و رساندن اهمیت این موضوع بتدریج مبحث امامت را در ردیف مهمترین مباحث موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوم متکلمین امامیه با منتسبین بایشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمد بن هارون و راق و احمد بن یحیی بن الزائندی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشر و حتر منتشر کردند و با ادله یقینیه بر د آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداختند و کتب این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتبرترین مؤلفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که مبحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اول کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل

(۱) شافی سید مرتضی ص ۹۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) است (۱) بعدها متکلمین دیگر بار تأسی و مباحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده‌اند.

بعد از طبقه وراقی و ابن الزراندی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدّد با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و با اینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده بتوسط متکلمین قدیم بودند باز در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام مذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخبار یون امامی که باستناد همانها برایشان بتازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبة الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) شارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سعید مرتضی تألیف کرده و نود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستم در این باب استیفا کنم این کتاب بدر ازا میکشید. (۲)

پس از ذکر این مقدمات اینک میپردازیم بذکر جمعی از احوال متکلمین اولیّه فرقه امامیه یا منتسبین بآنها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میزده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین بزرگ قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

۱- ابو جعفر مؤمن الطاق

(او-طفرن دوم)

ابو جعفر محمد بن نعمان از موالی کوفه است که چون در طایق معاقل در کوفه دکان صرافی داشته او را مؤمن الطاق و مخالفین بمناسبت اجول بودن او را شیطان الطاق لقب داده اند و او از معاصرین امام اعظم ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (۴۳-۱۴۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اولیّه این فرقه محسوب میشود و با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج

(۱) نخبه المقال ص ۱۴۲ (۲) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۵۰-۱۵۶ و روضات الجنات ص ۲۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدمای متکلمین شیعه است که بعقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باری تعالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مدوّن نشده بوده متکلمین دیگر امامیه یاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲) و فوات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برای این فرقه وردّ آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جمل و طلحه و زبیر و عایشه کتابها نوشته بوده . اصحاب او را ثقات و مخالفین شیطانیه مینخوانده اند .

برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال کئی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۴ و فرق الشیعه ص ۶۶ و فهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان و ص ۸ از ضمیمه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و ۵۱ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۳ - هشام بن سالم جوالبقی

(نیده دوم قرن دوم)

ابو الحکم هشام بن سالم جوالبقی از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوزجانان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق (۸۳ - ۱۴۸) و امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبییه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع نشده و هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) .

برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال کئی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق الشیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱ - ۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و غیره .

(۱) الانتصار ص ۵۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶ (۳) الفهرست ص ۱۷۶

۳ - هشام بن الحکم
(وفاتش در ۱۹۹)

ابو محمد هشام بن الحکم از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت بیغداد رفته است و او در ابتدا از مرجئه و از پیروان نهم بن صفوان رئیس مرجئه خراسان (مقتول در ۱۲۸) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه با امامت قائل و از اجله اصحاب حضرت صادق گردیده است .

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اول کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجج سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقعه برحلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقعه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده .

مسمودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبدالله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میگردند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبدالله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است . عبدالله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت تا مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱)

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

(۱) مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۲ چاپ مصر

مجالس مناظره که این وزیر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشه حضور داشته است . هشام بن الحکم نیز از کسانی است که در ابتداء بجزیر و قول بتجسم و تشبیه قائل بوده و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتجسم و تشبیه و حدوث علم و بداء بر او ناخته اند از آن جمله جاحظ و خیاط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که بیش از همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتی بعضی از مصنفین اولیه شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی نیز در کتاب الآراء و الدیانات این آراء را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلفین امامی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی در کتاب شافی و مؤلف تبصرة العوام این نسبتها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را رد کرده اند (۳) . طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول بصورت و تشبیه و تجسم ارباب ملل و نحل هشامی میخواندند .

برای شرح حال و عقاید و تألیفات هشام بن الحکم رجوع شود برجال کشی ص ۱۶۵-۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵-۳۰۶ و فهرست طوسی ص ۳۵۵-۳۵۶ و فهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از چاپ آلمان و ص ۲ از ضمیمه چاپ مصر و فیرق السیبه ص ۶۶ و مقالات اشعری ص ۴۱-۵۵ و شهرستانی ص ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۲۷ و کمال الدین ص ۲۰۶-۲۰۹ و الفرق بین الفریق ص ۴۸-۵۱ و تبصرة العوام ص ۴۱۹-۴۲۰ و الانتصار ص ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و غیره .

۴ - ابو الحسن علی بن میثم تمار

(نیمه دوم قرن دوم)

آبوالحسن علی بن اسمعیل بن سعید بن میثم تمار از موالی زادگان کوفه است و جد او ابوسالم میثم از ایرانیهای کوفه و از اجله اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الانتصار ص ۴۱ و ۶۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱-۳۴

(۲) بنقل ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ از آن کتاب

(۳) شافی سید مرتضی ص ۱۲ و تبصرة العوام ص ۴۱۹

عبداللہ بن زیاد ده روز قبل از آنکه حضرت امام حسین بعراق وارد شود در کوفه بقتل رساند .

ابوالحسن میثمی جزء طبقه اول متکلمین شیعه امامیه و از معاصرین دوهشام و رؤسای بزرگ معتزله مثل ابوالهدیل علاّف (وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵) و ابواسحق ابراهیم نظام (وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱) و علی اسواری است و او با معتزله عصر خود مناظرات بسیار کرده و اول کسی است که مطابق عقاید امامیه بتکلم یعنی با ادله عقلی و براهین نظری با مخالفین باحتجاج پرداخته (۱) و تالیفاتی داشته است که مشهور ترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری مجالس هشام بن الحکم که او گرد آورده بوده .

برای احوال و اسامی تالیفات او رجوع کنید بالفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۵۴ و کتاب فصول سید مرتضی (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۵ - ابو مالک حضرمی

(او اسط قرن دوم)

آبو مالک صبحاک حضرمی از اعراب کوفه و از اصحاب حضرت صادق یا امام موسی کاظم و از متکلمین ثقه صاحب کتابی است در توحید بروایت علی بن حسن طاطری فقیه واقفی معروف .

برای احوال و عقاید او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۴۳ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و غیره .

۶ - ابو جعفر سکاک

(نیله اول قرن سوم)

آبو جعفر محمد بن خلیل مشهور بسکاک شاگرد ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در حدود ۱۹۹) و از معاصرین چند نفر از مشاهیر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی (وفاتش در ۲۴۰) و ابوالفضل جعفر بن حرب (وفاتش در ۲۳۶) است و با این دو

(۱) الفهرست ص ۱۷۵ و فهرست طوسی ۲۱۲

نفر اخیر مناظرانی نیز داشته (۱) و او از رجال مشهور شیعه و از مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتحریف شکال و سكال ضبط شده ولی بلاشبهه این کلمه سگاک است بمعنی کسی که کار او ساختن سگه یعنی گاو آهن باشد (۳) و مصحف آن سگاک است (۴).

ابو جعفر سگاک از شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را از او فرا گرفته و با آنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده باز در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است. از جمله تألیفات او کتاب المعرفة، کتابی در باب استطاعت، کتابی در امامت، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سگاک بتشبییه قائل شده و بهمین جهت بعضی بر کتاب او ردّ نوشته اند و کتابی در ردّ کسانی که منکر وجوب امامت بنصّ شده اند.

برای شرح حال او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۲۳۱ و الفهرست ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع متعدده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۴ از چاپ فرنک و غیره.

۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی (وفاتش در ۲۰۸)

ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی از بزرگترین رجال شیعه و از مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵) تولد یافته و از معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و از وکلا و خواص امام علی بن موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۳) بوده و قریب بسی کتاب در مواضع مختلفه از جمله در باب امامت و ردّ بر غلاة تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سلمان فارسی در عصر حضرت رسول می شمردند (۶). یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او یعنی یونسیه را هم مخالفین شیعه از مشبهه می شمارند.

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۶۳ (۳) رجال نجاشی ص ۲۳۱ (۴) ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۲۹ (رجوع کنید بحکایتی خوشمزه که ابن ابی الحدید از او و از جاحظ نقل مینماید). (۵) مقالات اشعری ص ۶۳ و شهرستانی ص ۱۴۵ (۶) رجال کتبی.

برای احوال او رجوع شود برجال کثی ص ۳۰۱ - ۳۱۲ و رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۳۶۷ و الفرق بین الفرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۵ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و غیره .

۸ - علی بن منصور

(نیمه اول قرن سوم)

آبوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابوجعفر سبک و از شیوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و او از کلام استاد خود هشام کتابی جمع آورده بوده است در امامت و توحید بنام کتاب التذیر (۲) .
برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۷۶ و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۲ از چاپ فرنک و الانتصار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره .

۹ - ابو حفص حداد نیشابوری

(وفاتش در ۲۵۲ یا ۲۶۰ یا ۲۷۰)

آبوحفص عمرو بن سلته صوفی نیشابوری از کسانی است که مثل ابن الرائوندی و ابو عیسی و راقی بزندقه متهم بوده و معتزله او را هم مثل دونفر دیگر بشیعه بسته و از شیوخ این طایفه دانسته اند (۲) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه نه از او عقیده‌ای ظاهر شده که انتساب او را باین فرقه برساند و نه در باب امامت کلامی از او منقول است (۴) .
سمعی مختصر شرح حالی از این شخص در کتاب الانساب در ماده حداد ذکر کرده . ابو حفص حداد از یونس بن عبدالرحمن قمی روایت میکرده است (۵) .
برای شرح حال او رجوع کنید بتذکره الاولیاء شیخ عطار در طبقه بایزید بسطامی و غیره .

۱۰ - ابو الاحوص بصری

(اواسط قرن سوم)

آبوالاحوص داود بن آسد بصری (۱) از متکلمین و فقهای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تألیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی در نجف اشرف موقعیکه بقصد زیارت آمده بود ابوالاحوص را ملاقات کرده و از او اخذ علم نموده .

(۱) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال نجاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴

(۳) الانتصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب شافی سید مرتضی ص ۱۳ (۵) رجال کثی ص ۱۶۷

(۶) در مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۳ اسم پدر این شخص را احد ضبط شده و آن گویا تعریف است .

برای احوال او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۱۳ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شافعی سید مرتضی ص ۱۴ و غیره

۱۱ - ابو عیسی و راق

(وفاتش در ۲۴۷)

ابو عیسی محمد بن هارون و راق استاد ابن الزاوندی است و از کسانی بوده که مثل ابن الزاوندی و یک عدد دیگر از فضلاء آن عصر چندان عقیده دینی پابرجائی نداشته‌اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم زنادقه (مانویه) و مطالعه کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد عبری ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شک و تردید سر میگردید و هر چند روز بیکی از فرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میگردید و با وجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن الندیم میگوید در باطن مانوی بوده است (۱) ابو عیسی از مؤلفینی است که از یک طرف در تأیید مذهب مانوی و ثنوییه کتاب مینوشته (۲) و از طرفی دیگر بشیعه اظهار تمایل مینموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میگردید است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا این کتاب را ابو عیسی بر برد عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است .

جاحظ که از نویسندگان بزرگ معتزلی بصره است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت انشاء او ضرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از خود عقاید متضاد ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فرزندان عباس یا عباسیه در تأیید شیعیان راوندیه و طرفداران بنی عباس و باینکه مضمون آن با عقاید شخصی او وفق نداشته آنرا برای خوش آمد بنی عباس برشته تألیف آورده ، دیگر کتابی است بنام عثمانیه در طرفداری از خواص اهل

(۱) الفهرست ص ۳۳۸ (۲) الاتصار ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعری ص ۶۴ (۴) برای

تفصیل این موضوع رجوع کنید بکتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ و مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر .

عثمان بن عفان و انکار فضائل حضرت علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مروّیّه در طرفداری از آل مروان و معاویّه و دشمنی باعلی بن ابی طالب و دفاع از امامت بنی امیه ، دیگر کتابی بنام السائل الثمانيه در تکمیل کتاب العثمانيه که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل الفیاء و کتاب الرافضه و کتاب الزینبیه . این کتب متضادّ جاحظ اسباب تحریک حسّ غضب فرق دیگر مخصوصاً شیعه و معتزله بغداد شده و ایشان بر غالب آنها ردّ نوشته و از جمله کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) (متوفی سال ۲۴۰) و از شیعه یا منتسبین بایشان ابن الراوندی و ابوعیسی وراق و ابومحمد حسن بن موسی نوبختی و ابوالحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان و غیره . بعد از انتشار ردودتی که شیعه بر کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ نیز در صدد معارضه بمثل برآمده کتب ابن الراوندی و ابوعیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهورترین ایشان یکی ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد خياط استادان ابوالقاسم کعبی صاحب کتاب الاتصار است (۲) دیگر قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد آسد آبادی قعدانی (وفاتش در ۴۱۵) صاحب کتاب الثغنی و همین کتاب المغنی قاضی عبد الجبار است که علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۶۶) بر ردّ آن کتاب الشافی را تألیف کرده و در آن تهمت‌هایی را که معتزله بر ابن الراوندی و ابوعیسی بسته اند ردّ نموده (۳) و یکی از این جمله تهمتها این بوده است که معتزله میگفتند که ابوعیسی وراق در عین اینکه از امامت حضرت امیر دفاع میکرد در خلوت میگفته که : من بیاری از کسی دوچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده و من از او بیش از هر کسی تنقّر دارم بعلاوه معتزله میگفتند که ابوعیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز ز تلف کردن موجودات حیّه را جایز نمیشمرده است (۱) .

ابو عیسی وراق غیر از کتابی که در باب امامت نوشته تألیفات دیگری نیز

(۱) سراج الذهب ج ۱ ص ۱۵۸ چاپ مصر . و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹
(۲) الاتصار ص ۹۷ (۳) شافی ص ۱۳ (۴) بنقل از کتاب مغنی در کتاب شافی ص ۲ و کتاب الاتصار

داشته از آن جمله کتاب السقیفه و کتاب اختلاف الشیعة و کتاب الحکم علی سوره لم یکن و کتاب المقالات (۱) و کتاب مجالس (۲).

دو کتاب الامامة و السقیفه ابو عیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده و علمای این فرقه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که راق برای تقریر و تأیید نص جلی و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیه صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاخته است. کتاب السقیفه و راق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرر و صف نموده و آن قریب بدویست و رفته بوده و شیخ مفید در کتاب الإضاح در امامت میگوید که راق در کتاب السقیفه هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۳).

از مؤلفات و راق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و نحل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و راق از معتبرترین و مشهورترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات زرقان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیثم کرامی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری و کتاب الآراء و الدیانات ابو محمد نوبختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمه بوده است.

وراق بشهادت سید مرتضی در کتاب المقالات خود در تقریر شبهات و مقالات ثنوی به راه تأکید و اطمینان رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب جلب سوء ظن در باب مانوی بودن او شده است. کتاب مقالات ابو عیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و از آن مطالب بسیار نقل کرده اند.

(۱) رجال نجاشی ۲۶۴ (۲) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۲۶ (چاپ فرنک).
(۳) نقل از مکتوبی که حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی مد ظله بتکارنده مرقوم داشته اند.

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم الشرقی دیگری باسم التوح علی البهائم و میگوید که صحت نسبت این دو کتاب بابوعیسی و راق ثابت نیست و بعید نمیداند که یکی از تنوییه آنها را از زبان و راق ساخته باشد و معتقد است که چون ابوعیسی باین قبیل عقاید متظاهر نبوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها بجا هر نمیگرفته نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن دفاع از یک قسمت از افکار تنوییه بوده است همان است که در الفهرست و فهرست شیخ طوسی باسم الغریب الشرقی چاپ شده و ابو محمد نوبختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال نجاشی نقض دیگری از ابو محمد نوبختی بر کتابی از ابوعیسی مذکور است بنام رد بر اهل تعجز (۳) و ما در شرح حال ابو محمد نوبختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از تألیفات ابوعیسی کتابی بوده است بنام فی الرد علی الفرق الثلاث من التصاری که آنرا یحیی بن عدی (۲۸۳ - ۳۶۴) فیلسوف عیسوی معروف رد کرده و این رد یحیی بن عدی باقی است و یحیی تمام کتاب ابوعیسی را در تألیف خود جزء بجزء نقل کرده است (۴).

برای شرح حال او رجوع شود بسنابیکه در ذیل صفحات این قسمت بآنها اشاره شده است.

۱۲ - ابن الراوندی

(۲۴۵ یا ۲۹۸)

ابوالحسین احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور بابن الراوندی یا ابن الروندی اصلاً از مردم مرو الرود خراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمناسبت نداشتن عقیده یابرجا و چند بار تغییر مسلک دادن و تزلزل در ایمان و اظهار الحاد و زندقه درست نمیتوان گفت جزء کدام فرقه معدود است و کلمه ملحد یا زندیق (بمعنی اعم این کلمه که مترادف باملحد است) که مورخین متعصب ابن الراوندی را بآن عنوان خوانده اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست.

(۱) شافعی ص ۱۴ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۷

(۴) L. Massignon, Recueil des textes. p 182 - 183

شاید بتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلنشینی همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد. و هر چند روز بفرقه‌ای می‌گرویده و پس از آبی معدود از خود آرائی ظاهر می‌کرده که مقبول جمهور آن فرقه نمی‌افتاده و او را از میان خود طرد می‌نموده اند و با اینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته تا حدی مانند جاحظ موافق خوشامد این فرقه یا آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب می‌نموده و با گرفتن جوائزی عمری را بی‌ای می‌گذرانده و ضمناً در عقاید مردم خلل وارد می‌کرده است و بهترین شاهد این مطلب نقضهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است.

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بعلل مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّخین و اصحاب کتب ملل و نحل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است و صحت نسبت آرائی که با او منسوب شده مسلم نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه‌ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعصب و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آن آیام باینگونه مردم همه وقت نهمتها می‌بسته و با تحقیر و لعنت ذکر ایشانرا در کتب خود می‌آورده‌اند.

اهل مسلم اینکه ابن الرّاوندی در ابتدا مثل وراق و برادر عم خود از معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدتی نیز علی رغم اهل اعتزال بمذهب تشیع اظهار تمایل کرده و در رد معتزله و تأیید فرقه شیعه و عقاید گروندگان بآن کتبی چند نوشته و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و انشاء نیز استاد بوده در این راه بخوبی از عهده برآمده و حس انتقام بزرگان معتزله قریب بعهد خود از قبیل ابو هاشم جبائی و ابوعلی جبائی و ابو الحسن خنّاط و کعبی را بجنبش آورده و بواسطه تألیف کتابهای بالنسبه متقن و جمع آوری ادله و آراء کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع مخصوصاً مسئله امامت برای پیشرفت کار این فرقه در آن آیام کمک بزرگی شده است.

بهین مناسبت قیام ابن الرّاوندی بر معتزله و دفاع از عقاید فرقه شیعه متکلمین و مؤلفین معتزلی و سنی از او بزشتی تمام در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً در میان معتزله ابوالحسین خیاط و ابوہاشم جبائی و ابوعلی پسر او و در میان اهل تسنن ابوالوفاء بن عقیل و ابوالفرج عبد الرحمن بن الجوزی بر او بسیار تاخته و ابن الجوزی او را از بزرگان ملاحده (۱) و یکی از سه نفر زندیق بزرگی میداند که در میان اهل اسلام ظاهر شده اند (۲).

اما عقیده مؤلفین شیعه در باب او مختلف است بعضی او را ستوده و بعضی دیگر بدم او پرداخته اند و از این میان کسیکه بیش از همه علی رغم معتزله از بعضی از تألیفات و عقاید ابن الرّاوندی دفاع کرده علم الهدی سید مرتضی است. با این حال باز چون تمام عقاید ابن الرّاوندی با مذهب متکلمین امامی نمیساخته و بسیاری از آنها پیش ایشان ملعون و مطرود بوده است جمعی از اهل کلام شیعه در نقض پاره ای از مؤلفات و آراء ابن الرّاوندی کتبی نوشته اند و مشهورترین این اشخاص یکی ابو محمد حسن بن موسی نوبختی دیگری خال او ابوسهل اسماعیل بن علی است حتی سید مرتضی هم در کتاب شافی خود بنقض بعضی از ادله ابن الرّاوندی در باب امامت اشاره کرده است.

باری چون ابن الرّاوندی بدفاع از عقاید امامیه قیام نموده و برای ایشان بتالیف کتبی پرداخته است مخالفین این فرقه با وجود زندیق و ملحد شمردن ابن الرّاوندی او را در عداد متکلمین شیعه آورده اند و ما بعلمت نامی که از این شخص و از ابو عیسی و راق در شرح حال متکلمین نوبختی و شرح نصّ جلی و غیره برده میشود در این مقام باحوال و تألیفات او مختصر اشاره ای کردیم.

پدر ابن الرّاوندی را نوشته اند که از یهود بوده و در توراة تحریفاتی وارد کرده است، این نسبت هم باید یکی از جمله تهمت‌هایی باشد که بر ابن الرّاوندی بسته‌اند

(۱) تلخیص ابلیس ص ۱۱۸

(۲) دو نفر دیگر، یکی ابو حیان علی بن محمد صوفی مشرب معاشر ابن العیند و صاحب بن عبّاد دیگری ابوالعلاء احمد بن سلیمان معری شاعر مشهور (تجیة الوعاة ص ۲۴۹ و روایات الجنات ص ۵۴)

چه او و بعضی از کسانی چنانکه دیدیم از معتزله بوده اند و جدش محمد بن اسحق نام دارد و بهمین ملاحظات صحّت این نسبت بعید مینماید.

ابن الراوندى از معاصرین ابو عیسی و راقست و بگفته ابوالحسین خیاط شاگرد او بوده و در نتیجه تعلیمات و راق از اعتزال رو گردان و بکفر و الحاد منتقل شده (۱) و در این راه برای او استادان دیگری نیز از زنادقه مثل ابو شاکر دیشانی و نعمان بن طلوت و ابوالعصم حداد شمرده اند (۲)

بگفته مسعودی؛ ابن الراوندى ۱۱۴ مجلد کتاب تألیف کرده بوده (۳) که امروز از آنها اثری باقی نیست جز بعضی فقراتی که ابوالحسین خیاط در کتاب الانتصار برای ردّ مضمون آنها از کتاب فضیحة الثمثرآة تألیف ابن الراوندى نقل نموده است و از این کتب که بعضی از آنها در تقریر عقاید معتزله و عده‌ای در تأیید عقاید امامیه و بعضی دیگر در ردّ بر اسلام و دفاع از عقاید ثنوییه یا یهود و غیره بوده است درست نمیدانیم که از آنها کدامها تألیف ابن الراوندى است و کدامها تألیف کسانی که مشربشان نزدیک بمشرب ابن الراوندى بوده و یا کسانی که از سر غرض و دشمنی آنها را ساخته و باسم ابن الراوندى انتشار داده اند.

شهرت ابن الراوندى بزندقه و الحاد تا آنجا رسیده بوده که او را مثال کامل این نسبت می‌شمرده اند و بهمین جهت غالب نوشته هائی را که از آنها راجحه کفر و الحاد استشمام میشده و مؤلفین آنها لابد از ترس جان نام و نشان خود را پنهان می‌کرده دیگران از راه مشاکله باین الراوندى نسبت میداده اند.

اینک اسامی تألیفات منسوب باین الراوندى و موضوع هر يك از آنها:

۱ - ۷ - کتابهای: الْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ، الْأَبْتِدَاءُ وَالْأَعَادَةُ، خَلْقُ الْقُرْآنِ،

الْبِقَاءُ وَالْقَنَاءُ، لَأَشْيُ الْأَمْوَجُودُ (۴)، الْأَطْبَائِمُ، اللُّوْلُوءَةُ (در تنهایی حرکات) تمام در تقریر

عقاید معتزله و این کتب را ابن الراوندى در ایامیکه هنوز جزء جمع معتزله بوده تألیف

(۱) الانتصار ص ۱۵۵ (۲) ایضاً ص ۱۴۲ (۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۷ از چاپ فرنگ

(۴) برای شرح مختصری از این موضوع و عقیده ابن الراوندى در آن باب رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۰۲

کرده بوده و آنها را بهین جهت مؤلفین معتزلی جزء « کتب صلاح » او میدانند.
۸ - کتاب الأقامة موافق عقیده فرقه امامیه و این همان کتابی است که ابن الزاوندی پس از ترك معتزله بجهت تقرّب بشیعه موافق مذهب ایشان تألیف کرده و گفته اند که در ازاء آن از رؤسای امامیه سی دینار جایزه گرفته است.

۹ - کتاب فضیحة المتمرّلة در ردّ کتاب فضیحة المتمرّلة تألیف جاحظ و ابن الزاوندی در این کتاب بسختی بر معتزله و جاحظ و شیوخ معتزلی او تاخته و از امامیه دفاع کرده است.

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب ملل و نحل کسب استشهار فوق البعاده نموده است ، از يك طرف معتزله برّد آن پرداخته و کتب چند در تقض مطالب آن ساخته اند که یکی از آنها کتاب الانتصار ابوالحسین خنّاط است و از طرفی دیگر دشمنان معتزله مخصوصاً امامیه و متکلمین اشعری غالب مطالب آنرا در کتب خود نقل کرده و آنها را برای حمله بمعتزله سند و دستاویز قرار داده اند.

مؤلفین امامی کتاب الامامة ابن الزاوندی و کتابی دیگر از تألیفات او را که آلرّوس نام داشته از « کتب سداد » او می‌شمارند^(۱) و ذکر این کتاب دوّم فقط در کتب مؤلفین امامی دیده میشود و احتمال دارد که مقصود از آن کتاب فضیحة المتمرّله یا کتاب دیگری باشد که ابن الزاوندی در تأیید عقیده امامیه نوشته بوده.

قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی بر ابن الزاوندی و ووراق و امثال ایشان حمله ها کرده و در باب ابن الزاوندی میگوید که غرض او از اظهار الحاد و تألیف کتب در این خصوص انداختن شك در دلها بوده و بسی اوقات هم برای کسب شهرت و منفعت کتاب مینوشته است.

سید مرتضی در دفاع از ابن الزاوندی میگوید: « ابن الزاوندی این کتبی را که اسباب بدنامی او شده بقصد معارضة با معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم

(۱) روضات الجنّات ص ۵۴ و نخبة المقال ص ۱۵۷

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن الزاوندی از این تألیفات علناً تبری میجسته و نسبت تألیفات آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن الزاوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک بآن است و اگر کسی کتب عثمانیه و مروانیه و قتیبا و عباسیه و امامیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد می بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ برنگ سخن گفتن بچه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون از مقالات مردم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل کفته ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آنرا در حق ابن الزاوندی نیز میتوان گفت در صورتیکه ابن الزاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچگاه نمیگوید که من باین مذاهبی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن الزاوندی هم مجرم نیست و بنابراین قرینه فوق تهمنهایی که بر او وارد ساخته اند از او زایل میشود... (۱)

۱۰ - کتاب القضیب یا قضیب الذنب در اثبات حدوث علم باری تعالی ؛

۱۱ - التاج که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم واجسام ورد ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین این دو فرقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۳ (۲) الاتصار ص ۱۷۲ - ۱۷۳

ابوالحسین خِطَّاط و از امامیه ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی آنرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التاج ابن الراوندی کتاب التَبَك نام داشته . این کتاب التاج گویا در دست ابن ابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الراوندی مقاله قدمت عالم را از فلاسفه اقتباس و در کتاب التاج خود گنجانده است (۱)؛

۱۲ - کتاب ثَمَّ الْحِكْمَةِ يَا عِبَّ الْحِكْمَةِ در ذکر یاوه بودن تکلیف امر و نهی بمردم از طرف خداوند تعالی؛

۱۳ - کتاب الزَّمْرُدُ در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب بایراهمیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و بقول ابوالحسین خِطَّاط در این کتاب ابن الراوندی بابی بعنوان ردّ بر محمدؐ به معنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده و در آن بر قرآن مجید تاخته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده بوده است که ابن الراوندی در علت تسمیه این کتاب بزمرّد چنین میگوید که چون خاصیت زمرّد این است که هر گاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و ذوب شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون خصم در آن بنگردد دستخوش هلاک گردد . این کتاب را ابن الراوندی خود و ابوالحسین خِطَّاط نقض کرده اند؛

۱۴ - کتاب الْقَرْنَدُ در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسین خِطَّاط و ابوهاشم جبائی نقض نوشته اند؛

۱۵ - کتاب الدَّامِغُ در ردّ بر قرآن و ترتیب آن که از طرف خِطَّاط و ابوعلی جبائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الراوندی برای مهود نوشته بوده (۵) و خود نیز بعدها آنرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب التَّوْحِيدُ که بگفته خِطَّاط ابن الراوندی بعد از آنکه از طرف مسلمین

(۱) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الاتصار ص ۲ - ۳ (۳) ایضاً ص ۱۲۳

(۴) شعرای قدیم مکرر در اشعار خود باین افسانه اشاره میکنند از آنجمله منجیک میگوید:

شیده ام بحکایت که دیده امی بیرون جهد جو زمرّد براو برند قراز . . الخ

(۵) البداية والتهایة ابن کثیر (خطی) (۶) ضمیمه الفهرست چاپ مصر ص ۵

مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرب باسلام تألیف کرده (۱)؛
۱۷ - کتابی در موضوع اجتهاد برای که آنرا ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲)؛
۱۸ - کتاب الترجیح در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر .

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلفین کمی پس از مرك و راق یعنی اندکی پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند .
برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الانتصار خطاط که صفحه ای از آن از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدمه تفسیر آن بقلم نیر گز (۳) و فهرست ص ۴-۵ از ضمیمه چاپ مصر و مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۷ از چاپ فرنگ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران و البدایة و النهایة ابن کثیر (خطی) و المنتظم ابن الجوزی (خطی) و تلیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸ و تبصرة العوام ص ۲۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سید مرتضی و روضات الجنات ص ۵۴ و رساله ابن القارح در جزء مجموعه رسائل البلاغ چاپ مصر ص ۲۰۱ و کتر الفوائد کراچی ص ۵۱ و غیره .

۱۳ - ابو جعفر بن قبه رازی

(اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و او از شاگردان ابوالقاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ برزیدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهورترین تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلی بعد از آن مطالب بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره .

ابوالحسین محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل میکند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ پیش ابوالقاسم کعبی رفتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود او را مطالعه کرد و کتابی بنام التشریح در نقض آن نوشت ، بری برگشتم و مستر شد را بر ابو جعفر

(۱) الانتصار ص ۱۴ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ (۳) H. S. Nyberg

نمودم ، ابو جعفر کتابی بنام التَّسْبِیْتُ در ردِّ آن تألیف کرد . چون این کتاب را پیش کعبی برگرداندم او کتابی دیگر باسم نَقْضِ التَّسْبِیْتُ در ردِّ برآن نوشت و چون بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود (۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ اتفاق افتاده .

برای شرح حال او رجوع کنید برجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۵-۲۶۶ و الفهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۳۲ و کتاب شافی سیدمرتضی ص ۱۰۰ و فصول او (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ و غیره .

فصل ششم

ابوسهل اسماعیل بن علی

(۲۳۷ - ۳۱۱)

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی بلکه مشهورترین ایشان ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است .

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبتاً از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورخین قدیم و علمای اخبار و رجال بضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند .

اگر چه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و اشتهار عمده او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و بیشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر گفته بختی شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت این گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلند نامی او شده باشد .

۱ - زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر از دوره

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و با در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی این خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و متمایل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست فرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتاب تالی تلو مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن فرات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوبخت مردمانی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در تحت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار زیست میکرده اند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمداری بنی عباس است چه در عهد این خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند پیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی متمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند چندان از این فرقه طرفداری میکردند بنی عباس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ قوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۴) و مناظره با حلاج در اهواز قبل از ۳۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۴

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عده مخالفین اهل تسنن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سایه حمایت آل فرات رو بافزایش گذاشت و همین کیفیت رقبای سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدت عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امید داشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جراح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشفی اغراض دیگر آتش آنرا دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استمالت کرده بار دیگر همین بازی را تجدید مینمودند.

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابوالحسن علی بن محمد بن فرات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه و سیزده روز یعنی در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن فرات را محبوس کرد و اموال او و یارانش را بغارت برده بهتک احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان را بوزارت برگزید و چون این خاقانی بصیرتی نداشت و کارها بیش از پیش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصمم شد که بار دیگر ابوالحسن بن فرات را بشغل سابق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح را شغل وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت.

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فساد کارها با وجود نفوذ امرا و عمال دیوانی و طمع ورزی سران لشکری و بی کفایتی خلیفه بسهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابوالحسن بن فرات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میکرد. علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن فرات غلبه دارند از وزارت کناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه ۳۰۴ بار دیگر ابوالحسن بن فرات را وزیر خود قرار داد و ابن فرات بدعوت خلیفه عین همان رفتار را که اسلاف او

نسبت بیکدیگر در حبس وینند و مصادرۀ اموال هم معمول میداشتند نسبت بابوالحسن
علی بن عیسی بن جراح تکرار کرد.

وزارت خود ابوالحسن بن الفرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از یک سال
و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جمادی الاخری سال ۳۰۶ بحامد بن العباس وا گذاشت.
حامد چون از کار وزارت اطلاعی نداشت ابوالحسن علی بن عیسی را بنیابت خود
برگزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جراح قرار گرفت و
حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسط که آنها را در
ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لئیم و سفیه و متعصب و کینه ورز بود
بدستیاری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابوالحسن بن الفرات و کسان او مرتکب
اقسام رذالتها شد چنانکه کسان او ابوالحسن بن الفرات را دشنام دادند و آزار کردند
و او را پرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او مَحْتَن و یارانش را بضراب
چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن
منصور حلاج را در بغداد مصلوب کرده و در اواخر وزارت خود ابوالقاسم حسین بن
روح نوبختی نایب سوّم امام غایب را در دارالخلافة بحبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را
که حامیان جدی اهل سنت و دشمنان مخالفین این فرقه محسوب میشدند از وزارت و
ریاست دواوین خلع کرد و ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات را خلعت داده در دفعۀ
سوّم بوزارت خود منصوب نمود.

ابن الفرات حامد بن العباس را که از اتمام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسط
را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که
دشمنان حامد بن العباس؛ وزیر را بمطالبۀ مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و
ابن الفرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ بار سوّم بوزارت برقرار شده بود
اندکی بعد از تصدی این مقام ابوالعلاء محمد بن علی البرزقوری و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی

یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان نیز مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند.

ابوسهل با حامد بن العباس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفیق و مدارا خارج نشد ولی بزوفری بعکس با او بسختی معامله کرد و با خطاب درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسط پیدا کرده بود نتوانست از او مال باقی را بگیرد خلیفه مجبور شد که برای تقویت او و ابوسهل نوبختی عده ای از غلامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید زنهار خلیفه با لباس مستعار از واسط فرار کرده بیغداد آمد ولی خلیفه او را گرفته بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بد کردار و بنحیث بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از یاران خود بواسطه فرستاد تا حساب او را بکشند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند.

چون دوره مأموریت محمد بن علی البزوفری بواسطه تاریخ ترک حامد بن العباس هنوز خاتمه نیافته و باقرب احتمالات ابوسهل نوبختی نیز کما فی السابق با او همراه بوده است احتمال میرود که ابوسهل تا تاریخ فوت حامد (رمضان ۳۱۱) هنوز در واسط بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ در شوال همین سال بسن هفتاد و چهار وفات یافته است (۲).

اما رفیق و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن العباس که مردی متعصب و باقرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات (دوست و حامی ابوسهل و امامیه) محسوب میشده شاید جهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در ایام حامد بن العباس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرد و تردید

(۱) تاریخ الوزراء ص ۲۴ - ۲۵ و تکرار تاریخ الطبری f. 24 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

(۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 60b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

بوده است که ریشه نفوذ ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و نگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است. احتمال کلی میرود که در قضیه قتل حلاج ابو سهل نوبختی یا حامد بن العباس موافق و شاید از محرکین او بوده و همین سابقه اتحاد مسلك سیاسی ابوسهل را در مأموریت بواسط بر عایت حقوق دیرین و ا داشته باشد.

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دوره زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی از يك طرف مقارن است با قسمت عمده ایام غیبت صغری و از طرفی دیگر با زمانی که فرقه امامیه بر اثر مجاهدات طبقه اول متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت نضج گرفته و با وجود جمیع مخالفت‌های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات ورد و تقاضای معتزله بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبی و کلامی آن مدون و بر قواعدی که تقریباً پیش جمیع شیعیان امامی متفق علیها بشمار میرفت یابدار گردیده بود.

اما مخالفین امامیه در این تاریخ باز هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقه امامی دست نکشیده بودند بعلاوه در دوره غیبت صغری بواسطه بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق چند در میان شیعیان قطعیه، فرقه امامیه دوچار بحران بزرگی شد و ابوسهل که در این عصر ریاست فرقه مزبور را در بغداد یافته و شوکت دنیائی و مقام علمی او نیز محرز بود بکمک سایر افراد خاندان نوبختی و بعضی از خاندانهای دیگر از يك طرف از مجاری سیاسی برفع تفرقه فرقه امامیه و دفع مخالفین ایشان پرداخت و از طرفی دیگر بوسیله استعمال حربه کلام و بذل مجاهدات علمی در این مرحله باخذ نتایج بسیار موفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تأیید و تثبیت اصول دینائی مذهب شیعه اثنی عشریه کرد که ذکر او را در تاریخ این مذهب مغلط کرده و او را در این فرقه شایسته لقب « شیخ المتکلمین » نموده است.

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده پیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهم مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است:

۱ - در اصول یعنی اعتقادیات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عدّه از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را پیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته مخصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی نهمتها که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عدّه از متکلمین اولیه فرقه امامیه شده بود خلاص کرده و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و «حدوث عالم» و مخالف با جبریه در باب «مخلوق» و «استطاعت» اعلان نموده است و در باب «انسان» و رد «اصحاب صفات» نیز مسلك معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند.

۲ - در باب مسئله امامت که از اهم مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیّه و نقلیه موضوع نصّ جلیّ و خفیّ و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دوفسر از معاصرین او یعنی خواهرزاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری (۱) اولین کسانی هستند که بتبعیت از ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

(۱) رجوع کنید به صفحه ۸۳ از همین کتاب

را بکار برده و اگر هم بآدله جمعیه استظهار چشمه اند فقط برای تأیید آدله عقلیه و تصرف در استدلال برده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نویختی را در دست داشته در رد بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروعی است که ابو عیسی و راق و ابن الزاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر آدله ای است که و راق و ابن الزاوندی آورده و ایشان در طی طریق امامت همان راهی را رفته اند که و راق و ابن الزاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج و راق و ابن الزاوندی و ابوالاحوص و ابو محمد و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با آدله عقلیه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که ببطولت مزبور صورت قطعیت داده و آدله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نونخی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید در موضوع امامت کتب متعدد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب ورد غلاة و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشعاع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل تاحدی نیز از برکت شاگردان متعددی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.

گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و بادونفر

(۱) شافی سید مرتضی ص ۱۴ - ۱۵ (۲) نخبه المقال ص ۱۳۲

از بزرگان کویندگان عرب یعنی بختی (۲۰۶-۲۸۳) و ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳) حشر داشته است. حکیمت بختی را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقاً نقل کردیم و بختی که مداح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحاق (مقتول در ۳۲۲) و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که ما پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم.

علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مشهور، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوصاً ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد؛ داستانهائی داشته است که مسعودی فقط بآنها مختصر اشاره ای میکند^(۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرومی در قطعه ای آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم تاس گفته بوده، ابوسهل بن علی در قطعه ای از این بتاخوانی ابن الرومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آبدار ابن الرومی عاجزند^(۲).

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشرت و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند. ذکر مجالس او با ابوعلی جیانی در اهواز و با حکیم ریاضی معروف ثابت بن قره و مدیحه ابوالحسین علی بن العباس نوبختی (متوفی سال ۳۲۴) از او در کتب رجال و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود.

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابونواس از او مروی است^(۳) و او شاکردان متعددی نیز داشته که همه از کتب و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابوسهل ادب و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاکردی میکرده اند.

۳ - شاکردان ابوسهل نوبختی

ابوسهل در کلام و ادب يك عده شاکردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۴ (چاپ فرنک) (۲) آن دو قطعه مردو در دیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۳ (چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی) مندرج است. (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل، پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر (۱) پیش ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۰-۲۹۱) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده. کتبه این شخص را خطیب بغدادی یک مرتبه ابوالحسین و یک بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرده و ابومحمد حسن بن حسین بن علی بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۳۲۰-۴۰۲) از او پاره‌ای از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی بیک واسطه از این ابومحمد نوبختی که شرح حالش بیاید یک قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکند که آنرا ابومحمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است (۲) :

۲ - ابوالحسین علی بن عبدالله بن وصیف التاشی، الأصغر (۲۷۲-۳۶۵) (۳) شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابوسهل نوبختی است (۴) و در امامت کتابی تألیف کرده بوده (۵).

ناشی، اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است (۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشی، اصغر دیگر از طریق تعلم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) شاگرد دیگر ابوسهل بیک واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود (۷) :

(۱) ذمبی در تاریخ الاسلام fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۳۴۷
(۳) یا ۳۶۶ (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۲۲

(۷) مقصود از ناشی، اکبر در مقابل ناشی، اصغر، ابوالعباس عبدالله بن محمد ملقب بابن شریح و التاشی، الاکبر شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشعار او بمخالفتی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسئله پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و تصیده نوبته‌ای داشته است قریب بچهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده (برای احوال او رجوع کنید بروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ چاپ مصر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱ ص ۹۲-۹۳)

- ۳ - ابوالحسن محمد بن یسّر سوسنجردی ، صاحب کتاب الإقناذ در امامت (۱) ؛
۴ - أبو طلی حسین بن قاسم کوزکی کاتب (متوفی ربیع الاول سال ۳۲۷) (۲) ؛
۵ - ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی (متوفی سال ۳۶۷) صاحب کتابی
در امامت و استاد شیخ مفید (۳) ؛

۶ - ابوبکر محمد بن یحیی سولی (متوفی سال ۳۳۵) کاتب و ادیب مشهور (۴) .
بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و
سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکی در واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی
بوده اند و بهمین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان
عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است .
۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن
علی بن محمد الهادی (از ۲۲۰ تا ۲۵۴) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم
حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسكري یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته
است و چون وفات او بسال ۳۱۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از
عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی
در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با او از يك خاندان
بوده در گذشته است .

این دوره پنجاه و يك ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن
ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن
ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای
فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه
مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

(۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶
(۲) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷
(۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روایات الجنات ص ۳۱
(۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این پیش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه يك باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکم کتاب و منشیان و عمال ایرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید.

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرمن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موکل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن متوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتاب و قضاة و فقهاء و معتدین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبیعی وفات یافته. پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او در یافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون ب نتیجه ای نرسیدند و کنیزی که در حق او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیارورد رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و یحیی برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (۱).

جعفر که مردی دنیا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه باین سمت شناخته شود باقسام وسایل تثبیت می جست و غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دوازدهم و حجّت حق بر خلق میدانستند پیش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله خلیفه را وا داشت که سیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه نماید (۲). سیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدعی حمل شد. معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و زنان و کنیزکان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی (۳) بتعهد و مراعات حال او قیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پیش آمد های سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفار بر اهواز و خیال حمله بیغداد و قتنه صاحب الزنج و مرک نا کھانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علت سیقل را فراموش کردند و او از چنگ عمال خلیفه نجات یافت (۴) و بین طرفداران جعفر و سیقل اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و ارباب دولت و عمال خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف سیقل را تا آنکه کار قتنه بالا گرفت و یکی از اعضای خاندان نوبختی یعنی حسن بن جعفر کاتب سیقل را در خانه خود پنهان کرد. عاقبت معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل متوکل

(۱) کمال الدین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و فرق السیمه ص ۷۹ و غیبت طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ (۲) اسم مادر امام دوازدهم را رواه و مؤلفین باختلاف روایت سیقل و رجانه و سوسن و نرجس ضبط کرده اند (۳) مقصود علی بن ابی الشوارب محمد است که در سال ۲۶۲ بمقام قاضی القضائی منصوب شد (۴) کمال الدین ص ۲۶۲ و ۲۶۳

مخالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال واندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و سبیل در قصر معتضد بود تا در عصر مقتدر خلیفه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت (۱).

رحلت امام یازدهم و غایب بودن فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامیه او را کذاب لقب داده‌اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاختن بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله و زیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را بشعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه‌ای معتقد بختم امامت و جماعتی منعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند و از این فرقه دسته‌ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام می‌شمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه‌ای او را جانشین امام یازدهم و جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام دهم می‌شمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی از فطحیه و محمدیه (طرفداران امامت محمد بن امام علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) نیز علی رغم امامیه اثنی عشریه بطرفداری او قیام کردند و جمعی از متکلمین زبردست فطحی و خواهر قارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی از اصحاب امام دهم که بواسطه اظهار غلو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بن خلاف بتبرئه و تزکیه او پرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و زحمت شیعیان اثنی عشری گردیدند .

در عصر بروز این هنگامه که از عهد معتمد خلیفه تا زمان مقتدر طول کشید و در آن مدت فرقه امامیه از هر طرف معرض آزار و تعرض قرار گرفتند خاندان امامی نوبختی همه وقت بواسطه داشتن املاک و ثروت و اعتبار شخصی و مقامات علمی و اداری در بغداد نفوذ کلی داشتند و چشم امید فرقه مزبور در رد مخالفین

(۱) ابن خزمج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ (۲) فرق الشیعه ص ۸۲ و کمال الدین ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل تویخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داشت. ابوسهل که جزء عمده زندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زیرک و فهیم بود البته نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و درحالیکه هر کس در خصوص « غیبت » رأیی از خود اظهار میداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حقّ میدانست ظاهر ننماید.

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حدّ رسیده بود که حتی در تعداد شمار ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود. جماعتی باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده بود ائمه را سیزده می‌شمردند و از روی همین حدیث ابونصر میث الله بن محمدکاتب از رجال آیام غیبت صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که ذکرش بیاید زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که بدو ازده امام بیشتر عقیده نداشته میگفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. (۳)

ابن التّیم در الفهرست در باب غیبت بابوسهل برای خاصی که هیچکس نیز قبل از او باظهار آن نپرداخته بوده نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل میگفته است که من بامامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی میگویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی انتقال

(۱) برای شرح خالی او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کنید بالفهرست ص ۲۱۹ و کتب رجال معتبر.

(۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸ (۳) Louiz Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 151

امامت از پدر فرزند در غیبت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی بظهور امام غایب قرار بگردد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل بابوسهل شاید محل تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیچیک از کتب شیعه ذکر آن نیست قطعه‌ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب اثنبه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل مینماید با رأی علمای امامیه اثنی عشریه در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان بولادت و رؤیت و غیبت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام نیابت و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بوده (۴) از بزرگترین کسانی است که مسئله غیبت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدوّن کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم از او پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ایرا که ابن الدّیم باو نسبت میدهد در اول کار اظهار نموده بوده باقرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵. ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در ایام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دینی و دنیائی ایشان در دست نوّاب و وکلا بود حسین بن منصور حلاج بیضاوی صوفی معروف در مراکز عمده شیعه مخصوصاً در قم و بغداد بتبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده‌ای از شیعیان امامیه و رجال درباری خلیفه را بمعقیده خویش در آورد.

حلاج بشرحیکه مصنفین امامیه نقل کرده‌اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی میکرده و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار « مدعیان باییت » آورده‌اند (۵) و در موقعیکه بقم پیش رؤسای امامیه آن شهر رفته بوده و ایشان را بقبول عنوان فوق میخوانده است رأی خود را در باب ائمه بشرحی

(۱) الفهرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدین ص ۵۳-۵۵ (۳) غیبت طوسی ص ۱۷۵-۱۷۶ (۴) ایضاً ص ۲۲۵ (۵) ایضاً ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی قم از او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص باییت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود چه يك تن از ایشان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و باییت امام غایب را داشت و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از خواص و محارم او بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ قیام حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده میشد و بتفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه بر این مقام ریاست و نفوذ در میان وزراء و عمال و کتاب درباری حافظ اصول مذهبی فرقه امامیه و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دنیائی از نظر دینی نیز اوقات خود را در رد و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و در احتجاج و مناظره با ایشان میگذارند.

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادعای معجزه و رسالت و ربوبیت ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی را در سلك یاران خود درآورد و بتبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر بنی نوبخت بودند بعباید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت بحلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم ازین جماعت تبعیت میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش باقی نمی ماند و با تکیا کثرت اصحاب و نفوذ بزرگان و عمال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود دستگامی مهم ترتیب دهد.

اما ابوسهل که پیری مجرب و عالی زبرك و فعال بود نمیتوانست بیند که يك نفر داعی صوفی با مقالاتی تازه از يك طرف بسیاری از عقایدی را که متکلمین امامیه و شخص او بخون دل آنها را از تعرض مخالفین حفظ و بر اساسی استوار قائم کرده بودند پایمال دعاوی خود کند و از طرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

وکیل امام غایب و مدعی مقام او اعلان نموده در دستگاه خلافت که سالها بود شیعه امامیه و آل نوبخت مهمات خطیر آنرا در مقابل قدرت رؤسای لشکری ترک و امیرالامراها برای خود حفظ کرده بودند ریشه بدواند.

در کار دفع حلاج و قلع ماده دعوت او ابوسهل نوبختی منتهای تدبیر و فراست و فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چنان شخصی که پیش از همه کار مدعی امامیه و آل نوبخت بوده آن هم بدست قضاة و ائمه و وزیرای سنی مذهب و در پایتخت خلفا که قضاة و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند، با وجود کینه های مذهبی و خصومت های سیاسی، کاری چندان آسان نبوده و جز با نهایت عقل و دوراندیشی و باریک بینی میسر نمیشده است.

آنچه در این خصوص میتوان بخند گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای قطع فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف خلفا برسمیت شناخته نشده بود در میان مذاهب اهل تسنن اضطراراً «مذهب ظاهری» را که بانی آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (متوفی سال ۲۹۷) بود پذیرفته و بعضی از فقهای دوزمذهب امامی و ظاهری در فروع و فقه عقاید یکدیگر را قبول کرده بودند چنانکه ناشی اصغر از متکلمین امامی و شاگرد ابوسهل نوبختی در فقه پیرو مذهب اهل ظاهر بوده است (۱).

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراجعت حلاج بیغداد و شروع بدعوت عموم (در سال ۲۹۶) بابوبکر محمد بن داود امام اهل ظاهر متوسل شده و او را بصدور فتوایی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده و ادا داشته باشند بعلاوه دوستی شخصی ابوسهل نوبختی با ابوالحسن علی بن الفرات که در این تاریخ وزیر مقتدر خلیفه بود (در ایام وزارت اول او بین ۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ و ۴ ذی الحجّه ۲۹۹) و طرفداری این وزیر از امامیه نیز در تسهیل کار انجام نقشه ابوسهل دخالت داشته است (۲).

بهر حال در اینکه ابوسهل امر حلاج را در بغداد فاش کرده و عامد را از او

(۱) فهرست طوسی ص ۲۳۳ (۲) L. Massignon, Passion d'al-Hallâdj, p. 148

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرقه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است
شکی نیست.

حلاج در سال ۲۹۶ بيمداد آمد و بدعوت مردم پرداخت. ابوالحسن بن الفرات
او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود.
حلاج از بغداد گریخت و بشوشتر و اهواز پناه برد. در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال
خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی بيمداد آوردند
و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه
حاکم بفتوای قضاة و ائمة دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار
آویخته شد.

در آیام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره دست داده است
و در این دو بار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای
معجزه کرده است. ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از
انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود مجاب بلکه مفتضح نموده و بهمین
علت کار او رونق نگرفته است. اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست:

۱- ابو جعفر طوسی در کتاب الفیة بدو واسطه از ابونصر هبة الله بن محمد
کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او
را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول
دعاوی دزوغ بکمک خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد
و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل
ساده لوحان دیگر بسهولت مستحز رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریفتن
ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله بیند حيله و
کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم
و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در مراسله ای که بابوسهل نوشته بود بار پیغام
داد که من وکیل حضرت صاحب الزمانم و این اولین عنوانی بود که او بدان جهال را

خی فریفت سپس از آن ادعا قدم فراتر میگذاشت و چنین گفت که من از طرف امام
غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام ازاده کرده جهت نصرت و تقویت
نفس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی. ابوسهل در جواب او
گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت کوچک بر من منت گذاری
و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده واقعی ندارد آنکه
من گرفتار محبت کنیزکام و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در تملك
دارم و قادر بچیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را
بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این بابت
سخت در زحمتم چه اگر پیرده از رازم بر افتد قرب یبعد و وصل بهجران مبدل شود.
اگر کاری کنی که از ریح خضاب برهم و موی سفید من بسیاه بدل گردد دست اطاعت
بمنت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از
مان و خبرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم. چون حلاج بر آن جواب و قوف
یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان سر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین
علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنسبه حلاج را در
هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و سر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین
قضیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱).

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان
غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد. روزی حلاج درین جمعیتی که ابوسهل
نوبختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع
مردم پرا کند. ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن در همی
بده که بر آن نام تو و پدیرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با منند بتو ایمان آوریم.
حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم. ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیت طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار الحاضره تهوخی ص ۸۱ و الفهرست ص ۱۹۰-۱۹۱
وقستی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه ص ۱۰۵ و تاریخ خداداد ص ۱۲۴

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد (۱). از قراین چنین معلوم میشود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته و میان ایشان دراهمی که آنها را دَرَاهِمُ الْقَدْرَةِ نامیده بوده می پراکنده است و کسیکه در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز بکشف حیل او یزداخته و او را بترك اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است (۲) که گویا در همین ایام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات میکرده. و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶- تالیفات ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در تأیید مذهب فرقه امامیه وارد اعتراضات مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله بالغ میشده و از این جمله بدیجمنانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع عمده علماء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است (۳).

اینک اسامی تالیفات او از روی الفهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و

بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین باب

۱ - الاستیفاء (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۲ - التنبیه (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛ این کتاب را نجاشی صاحب رجال

پیش استاد خود شیخ مفید خوانده بوده (۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام

التعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب بسه صفحه خشتی است نقل کرده (۵)

و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مزبور در همان کتاب و شیخ طوسی در کتاب

الغیبه از ابوسهل نقل مینمایند از همین کتاب التنبیه باشد (۶)؛

(۱) صلة عرب ص ۶۲-۹۵ (۲) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵ و نشوار المحاضرة ص ۸۷ (۳) شهرستانی ص ۱۴۵ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۳-۵۶ (۶) ایضاً ص ۲۶۲ و غیبت طوسی ص ۱۸۵

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۴ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت؛

ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی طاطری از فقها و شیوخ و بزرگان فرقه واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه در حدیث و فقه ثقه شمرده میشود در دفاع از مذهب واقفی ورد عقاید شیعیان قطعیه تعصب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین کتابست که ابوسهل نوبختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹)؛

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی)؛

۶ - الآئوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی)؛

۷ - کتاب الجبل در امامت (نجاشی)؛

۸ - ردّ بر محمد بن الازهر در امامت (نجاشی).

این محمد بن الازهر معلوم نشد کیست گویا مقصود از او ابو جعفر محمد بن الازهر کاتب (۲۰۰ - ۲۷۹) از اخبار بین اهل تسنن است که بسن هشتماد در جمادی الاولی سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱).

ب - ردّ بر اهل سنت و جریته و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ابان در موضوع قیاس (۱) (الفهرست)؛

(۱) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۸۳-۸۴ (۲) رجوع کنید بصفحه ۷۵ از همین کتاب ، فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را بر خلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نفی و ابطال میکردند و امامیه احادیث بسیار از ائمه هدی در ابطال قیاس نقل می نموده اند از آن جمله از حضرت صادق مروی است که : « قیاس از دین من خارج است » (رجال کتبی ص ۱۲۵) و « اصحاب قیاس از راه سفجش طلب علم کرده و بیهن جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند با قیاس درست در نمی آید » (اصول کافی ص ۲۱). در میان شیعه اولین کسانی که بقیاس و اجتهاد پرداخته اند ابوعلی محمد بن احمد بن حنبل اسکافی (او اسطر فرن چهارم) و حسن بن ابی عقیل عمّانی (نیمه اول فرن چهارم) هستند که در میان فقهای امامیه آن دو را قدیّین میخوانند (روضات الجنّات ص ۱۶۸ و ۵۶۰ و ۵۹۰).

۱۰ - نقض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتهاد^(۱) (طوسی - نجاشی) ،

آبُو مَوْسَى عِيسَى بْنِ اَبَانَ بْنِ صَدَقَةَ بْنِ عَدِيِّ بْنِ مَرْدَانَشَاهِ (متوفی محرم سال ۲۲۱) از اهل فسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتهاد الرأی^(۱) و بر این دو کتاب است که ابوسهل رد نوشته بوده ؛

۱۱ - کتابی در ابطال قیاس (الفهرست) ؛

۱۲ - کتابی در رد بر اصحاب الصفات^(۲) (الفهرست - طوسی) .

(۱) رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵
(۲) ترجمه از کتاب الملل و النحل شهرستانی : « جناعت زیادی از قدما برای خداوند تعالی صفاتی بعنوان صفات ازلیه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و جلال و اکرام و جود و انعام و عزت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکنداشتند بلکه در هر دو باب یک شکل سخن میراندند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه مثل دودست و صورت برای خداوند تعالی اثبات میشوند و تأویل آنها نمی برداشتند و میگفتند چون این صفات در شرع وارد شده ما آنها را با اسم صفات خبریه میخوانیم . چون معتزله از خداوند تعالی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر صفتیه و معتزله را منقطع خوانده اند . کار بعضی از اثبات کنندگان صفات با آنجا کشید که حتی صفات ایزدی را بصفات محدثه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز ب همان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها دال است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند : جماعتی آن صفات را از روی احتمالاتی که از لفظ آنها بر می آمد تأویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل با چنین میفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات با او شباهت ندارد و از این رو یقین حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید در تأویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » ، و « خَلَقْتُ بِيَدِي » و « جَاءَ رَبُّكَ » و امثال اینها ما مکلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تأویل کنیم بلکه تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شریک و مانندی نیست و این جمله از راه یقین بر ما مبرهن گشته است . جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند زوایندی آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن کرد تأویل آنها ب شکلی که وارد شده تفسیر کرد و بماندن در حد ظاهر نیز اکتفا نمود ؛ این طایفه برخلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صیرف شدند و تشبیه صرف حتی در میان یهود هم عمومیت نداشت بلکه یک دسته از ایشان که قرآئین خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در توراة برخوردند که بر آن دلالت داشت بآن پرداختند . اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر ، ***

۱۳ - کتاب الصِّقَات (الفهرست - طوسی) :

۱۴ - کتابی در ردّ بر جبریه در باب مخلوق و استطاعت (۱) (طوسی) ، در

الفهرست : الرّدّ علی من قال بالتخلوق ، و در نجاشی : الرّدّ علی الثَّجیرة فی التخلوق ؛

۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات (۲) (طوسی) که گویا

همان کتاب مذکور در نمره ۱۳ باشد ،

ج - ردّ بر یهود و منکرین رسالت

۱۶ - کتاب تَنْبِیْهِ الرِّسَالَةِ (الفهرست - طوسی) ؛

۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (نجاشی) ؛

۱۸ - کتابی در ردّ بر یهود (۲) (طوسی - نجاشی) :

د - ردّ بر مخالفین دیگر

۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل یا تألیف بن قرّة (نجاشی - طوسی) ؛

*** باین شکل که طایفه اول بعضی از ائمه خود را در صفات خداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه دوم خداوند را بیک تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اولیه ظاهر شدند بعضی از شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعتزال گرویدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعیت کرده گرفتار تشبیه شدند . اما از اسلاف کسانی که بتأویل پرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی مالک بن انس است که در باب آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» میگوید معنی استواء معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست و ایشان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و داود اصفهانی و پیروان ایشان ، تا آنکه دوره بعد از عبدالله بن سعید کلابی و ابوالعباس قلابی و حارث بن اسد محاسبی رسید و این جماعت که بهمان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید سلف را باحجج کلامی و براهین اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند و چون ابوالحسن اشعری با استاد خود در باب «صلاح» و «اصلاح» اختلاف پیدا کرد و بس از مناظره و محاصره با او از او جدا شد باین طایفه گروید و بالذات کلامی بنائید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن دست را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتی لقب بیروان اشعری شد و چون مُسَبِّه و کرامت نیز از اثبات کنندگان صفاتند ایشانرا هم ما جزء صفاتی بشمار آوردیم . (شهرستانی ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بعد .

(۱) برای دانستن اختلاف بین ثَجیرة و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکنز الفوائد کراچی ص ۴۰-۴۱ (۲) عمده احتجاجات مسلمین بیهود بر سر مسائل ذیل بود : تشبیه خالق بمخلوق ، قول باینکه عزیر پسر خداوند است ، نسخ شرایع که یهود منکر آن بودند و باره ای مسائل دیگر (قلیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۲-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۸ بعد و غیره)

ابوالحسن ثابت بن قره حُرانی صائفی (۲۲۱ - ۲۸۸) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابومحمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابو محمد نوبختی بامترجمین و فضلاء دیگر انجمن میکردند و ابومحمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سز یاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیفات ثابت بن قره کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او یا ابوعلی جیانی در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۲۱ - نقض مسئله ابوعیسی رزاق در باب قدمت اجسام (نجاشی) و اثبات اغراض (۳)

(طوسی)؛

۲۲ - ردّ بر ابن الراوندی در باب انسان (۴) (نجاشی - طوسی)؛

۲۳ - کتاب السبک در نقض کتاب التاج ابن الراوندی (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الراوندی در باب اجتهاد الرأی (الفهرست - طوسی)؛

۲۵ - نقض عبث الحکمة تألیف ابن الراوندی (۶) (الفهرست - طوسی)؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی)؛

۲۷ - ردّ بر ابوالعتاهیه در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی)؛

ابواسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه (۱۳۰ - ۲۱۱) یا

(۱) تاریخ الحکماء قطعی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بدیل صفحه ۹۷ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب
(۳) الانتصار ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب انسان و رأی ابن الراوندی
در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید بصفحه ۹۲
از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۲ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله است
که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) در اصول فقه مطابق رأی خود
تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان «رسالة امام الشافعی» معروفست اولین کتابی است که در
باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة سترن ۴۷۰)

(۲۱۳) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و پسرانش امین و مأمون است که پس از مدتی غزلسرائی و مداحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامه جای میگرده است.

ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بوده که با عقیده امامیه نسیاخته و کتاب ابوسهل نوبختی رد بر همین گونه عقاید اوست. صاحب تبصرة العوام میگوید:

« جمله امامیه بر آنند که خدا را توان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا بر این دلیلهای قاطع است از عقل و قرآن و خیر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سقه آفریند چنانکه مجبیره و مشبهه گویند. گوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهره ای باشد رواندارد که این بر خدا بتد بلی ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم با اصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بر دیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الا که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته عبارت اهل اسلام بنا در توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بتفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دوتن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا بر این لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن منت نباشد که ابوعلی سینا و ابونصر فارابی را چه ایشان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۲۷.

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر رازی را بآن خوانند حجة الله
على الخلاق است اینها هیچ برایشان عیب نیست و جهل ابوالعتاهیه جبری بر اهل
امامت عیب است، (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنن عقاید جبری ابوالعتاهیه را
بامامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاخته بوده اند و ابوسهل لازم دانسته
است که آنها را رد و انتساب آن آراء را بشیعیان امامی که ابوالعتاهیه در فروع
مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کند.

آقای لوثی ماسینین در کتاب نفیسی که در شرح حال حسین بن منصور حلاج
نوشته نقض ابوسهل را از کلام ابوالعتاهیه، که مدت ها قبل از زمان او فوت کرده بوده
و چندان هم با اصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که ابوسهل
آنها را برای حمله بمتصوفه و حلاج که با شمار ابوالعتاهیه استناد می جسته بکار برده است
تا از انتشار این گونه افکار جلوگیری نماید (۲). این حدس اگر هم صحیح باشد فرعیست
و گویا اساس مقصود ابوسهل در رد افکار ابوالعتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت
تبصرة العوام مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنن است در انتساب افکار
ابوالعتاهیه بفرقه امامیه.

* - اصول و مسائل کلامی

۲۸ - کتاب الخواطر (۳) (الفهرست - طوسی)؛

۲۹ - کتاب التفرقة (۴) (الفهرست - طوسی)؛

۳۰ - کتاب حدیث العالم (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۳۱ - کلام در باب انسان (۵) (الفهرست)؛

(۱) تبصرة العوام ص ۴۲۱

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 149.

(۳) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « خواطر » رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۴۲۷-۴۲۹

(۴) مقالات اشعری ص ۵۱-۵۲ و ۴۷۱-۴۷۲ و ابن حزم ج ۵ ص ۱۰۸-۱۱۹

(۵) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۲۲۹-۳۳۳ و ارشاد الطالین

ص ۱۸۶-۱۹۰

- ۳۲ - الْحِكَايَةُ وَالتَّحْكِيَةُ (۱) (الفهرست - طوسی)؛
۳۳ - الْخُصُوصُ وَالْعُمُومُ وَالْأَشْتَاهُ وَالْأَحْكَامُ (۲) (نجاشی - طوسی)؛
۳۴ - کتابی در توحید (طوسی - نجاشی)؛
۳۵ - کتاب الأرزاء (۳) (طوسی - نجاشی)؛
۳۶ - نفي و اثبات (۴) (طوسی - نجاشی)؛
۳۷ - کتابی در محال بودن رؤیت خدای تعالی (۵) (طوسی - نجاشی)؛
- از این کتب ابوسهل نوبختی بدبختانه جز دوسه قهرامی که دیگران از آنها نقل کرده و ما نیز سابقاً آنها را یاد آور شده ایم دیگر مطلبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و منزل او محل اجتماع ایشان بوده (۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجّت را داشته غالباً در کتب خود بآنها استشهاد میکرده اند و اگر کسی کتب کلامی امامیه را باین قصد مورد مطالعه قرار دهد البته مقداری از آنها را میتواند باین وسیله التقاط نماید. از آن جمله علامه در انوارالملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین (۷) بر آئی ابوسهل نوبختی راجع بالسان که کتابی نیز در آن باب تألیف کرده بود (۸) اشاره میکنند و موافقت او را در این باب با جمهور فلاسفه و معتزله میسرانند.

(۱) در میان متکلمین فرق مختلفه چند نفر کتابهایی باین عنوان داشته اند و از آن جمله است ابو محمد جعفر بن مبسر معتزلی متوفی ۲۳۴ (الاتقصار ص ۸۱) و ابوالفتح عثمان بن جتی نحوی معروف (متوفی ۳۹۲) که علم الهدی سید مرتضی بر آن رد نوشته (فهرست طوسی ص ۲۲۰ و روضات الجنات ص ۴۶۶) و ابن قتیبه عبدالله بن مسلم دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مفید آن را رد کرده (فهرست طوسی ص ۳۱۵) و نجاشی نقضی در همین باب از کتاب عتبی بشیخ مفید نسبت میدهد ص ۲۸۶ و آن شاید اشتباه باشد) و مقصود از حکایت در این مورد گویا نقل قول غیر است بهمان شکلی که او آورده است بر سبیل حکایت بدون افزاشی یا نقصانی (مجمع البحرین ص ۲۲) و در این صورت بر حکایت کننده (حاکمی) راجع بضمون و مطلب حکایت بحثی وارد نیست و اگر حرجی باشد بر کسی است که حکایت از او نقل شده (محکم) چنانکه سید مرتضی ابن الرائدی را در نقل حکایت اهل مذاهب چون او آنها را فقط بر سبیل حکایت آورده است مقصر نیشمارد ولی جا حظ را برخلاف او چون اظهار تعلق و عقیده بحکایات خود کرده خطا کار میدانند (شافی ص ۱۳).

(۲) مقالات اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۲ و ۴۸۲ و کثر الفوائد ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع کنید بصفحه ۳۱ از همین کتاب (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۶-۴۴۷ (۵) صفحه ۱۰۲ و ۱۲۱ از همین کتاب (۶) الفهرست ص ۱۷۶ (۷) صفحه ۱۸۷ (۸) نمره ۳۱ از تألیفات ابوسهل

ابو جعفر محمد

(برادر ابوسهل نوبختی)

ابو سهل نوبختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می‌آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی میکرده و دارای تالیفاتی نیز بوده است که بدبختانه یا صاحب الفهرست موفق به پیدا کردن اسامی آنها نشده و یا آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگر از روی آن نوشته شده افتاده بوده است (۱).

این شخص که ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق نام دارد از رجال است که در ایام غیبت صفری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرئیان و منعمین ابن الرومی گوینده معروف بوده و ابن الرومی با او مکاتبات شعری میکرده و از او درخواست صلّه و کساء مینموده است و از یکی از مذایح این شاعر در حق ابو جعفر چنین برمی آید که ابو جعفر مدتی نیز حکومت قریه الثمان را داشته است. در دیوان ابن الرومی سه قطعه شعر در حق ابو جعفر نوبختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابو جعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نوبخت را در حق خود و دوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابو جعفر را در نوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲

(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۴۲ (از چاپ قاهره در ۱۹۲۷ میلادی)

و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از چاپ کامل کیلانی)

فصل هفتم

ابو محمد حسن بن موسی

(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فضل پیش شرح زندگانی دویسرش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله یک شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بشی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار این سلسله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن یک مقصود قدم بر میداشته اند.

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد ممدوح ابن الرومی دخترى نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد محسوب میشود.

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابومحمد حسن پسرش فقط از راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود.

در میان آل نوبخت يك نفر موسی نام هست و آن ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی این کتیریه نوبختی است که از منجمین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اوایل و اخیر غیبت صغری و از معاصرین ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوز زنده بوده (۲).
فاضل معاصر آقای سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق الشیعه
منسوب به بنی ابومحمد حسن بن موسی نوشته ابومحمد نوبختی را پسر ابوالحسن
موسی بن حسن ملقب باین کبریاء شمرده است، بنظر نگارنده این نسبت صحیح
نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم
باحوال ابومحمد حسن بن موسی و ابوالحسن موسی بن کبریاء متعرض چنین نسبتی
نشده و همه ابومحمد حسن بن موسی را بهمان خواهر زادگی ابوسهل شناسانده اند
ملاحظه بعد زمانی ایشان نیز چنین حدسی را سست و بید می نماید چه ابومحمد حسن
بن موسی با تفاق مورخین در دهه اول از قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰
فوت کرده و پیشتر ایام حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالش ابوسهل
نوبختی گذشته است در صورتیکه ابوالحسن موسی بن کبریاء نامدتها بعد از دوره وکالت
ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) نیز میزیسته و قسمتی از اخبار وکیل
سوم امام غایب را برای دیگران از جمله برای ابونصر هبة الله بن محمد کاتب نقل کرده
و باین ترتیب از رجال او اسط بلکه او آخر قرن چهارم بوده است.

چنین تصور می رود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق الشیعه
و الآراء و الدیانات و مؤلفات دیگر نیز مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از
طرف مادر بخاندان نوبختی انتساب داشته و اگر هم پدر او از افراد این خانواده بوده
کسی بذکر او نپرداخته است و ما را از احوال او اطلاعی در دست نیست.

ابومحمد حسن بن موسی از متکلمین و فلاسفه و ادبا و آشنایان بآراء و دیانات
و ملل و نحل است و او مثل بسیاری از علمای جامع عصر خود بتحصیل فنون
مختلفه عشق داشته و در جمع کتاب و نسخ نفیسه عمر خود را میگذرانده و کتب بسیار
بخط خود نوشته بوده است و بر اثر همین عشق و علاقه بتحصیل علم و ادب منزل او
محل اجتماع علما و فضلا محسوب میشده و جماعتی از مترجمین کتب قدیمه مثل

(۱) غیث طوسی ص ۱۹۰ و ۲۴۲ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۰۸

أبو عثمان سعيد بن يعقوب دمشقي و أبو يعقوب إسحاق بن حنين (متوفى ۲۹۳) و أبو الحسن ثابت بن قرّة (۲۲۱-۲۸۸) وغيرهم در خانه او دور هم گرد می آمده و در مسائل علمی بحث میکرده اند (۱).

ابو محمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳-۳۶۹) طبیب معروف چنین نقل کرده بوده است که روزی در جدات سن از ثابت بن قرّه حکیم ریاضی معروف مسئله ای پرسیده و ثابت از جواب گفتن بآن در مقابل جمعیت خود داری کرده و ابو محمد دویت ذیل را بر سبیل تمثیل خوانده است :

أَلَا مَا لِلَّيْلِ لَا تُرِي عِنْدَ مَضْجَعِي بَلِيلٍ وَلَا يَجْرِي بِهَالِي طَائِرُ
بَلَى إِنَّ عُجْمَ الطَّيْرِ تَجْرِي إِذَا جَرَتْ بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ زَاجِرُ

روز بعد ثابت بن قرّه ابو محمد را در راه می بیند و بسؤال او جواب شافی میدهد و تمثیل او را بدویت فوق بیاد او میآورد، ابو محمد سرافکننده معذرت میخواهد و ثابت بن قرّه اطمینان میدهد که در ایراد آن دو بیت غرض او تعریض بثابت نبوده است (۲).

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قرّه در اواخر عمر خود در ردیف ابو عثمان دمشقی و اسحاق بن حنین در منزل ابو محمد نوبختی اجتماع میکرده اند خوب معلوم میشود که ابو محمد با وجود اختلاف سنی که با امثال ثابت بن قرّه داشته بزودی چنان در فضل و کمال ترقی و شهرت یافته که مثل ثابت بن قرّه مردمانی که در ابتدا بواسطه کمی سن چندان بشأن ابو محمد اعتنا نمیکرده اند در اواخر بحضور در منزل او برای بحث در مسائل علمی سرفرود می آورده اند. ابو محمد نوبختی غیر از فضائلی که ذکرشان در فوق گذشت با ابو الاحوص داود بن اسد بصری و خال خود ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱) و ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبّائی (۲۳۵-۳۰۳) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (متوفی سال ۳۱۹) و ابن الراوندی و ابو عبدالله

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۲۱۶

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده‌ای از ایشانرا که با مذهب فرقه امامیه نمیساخته نقض میکرده است.

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آمیزش با مترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در رد بعضی از آراء فلاسفه و اهل منطق نیز کتبی پرداخته است.

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل معتزله مخصوصاً بمعترله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده وانتساب او یکی از این دو فرقه نزاع بوده است (۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن ابی الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است.

۲ - تالیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده (۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و مقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر يك کتاب که در انتساب آن بنوبختی شك است و آن یعنی فرق الشیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستقلی است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است.

اینک اسامی تالیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

(۱) الفهرست ص ۱۲۷ (۲) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

۱ - الجامع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :

۲ - التحجج (۱) (نجاشی) ؛

۳ - رد بر واقفه (نجاشی) ؛

۴ - رد بر جیبی بن آصفح (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛

۵ - رد بر جعفر بن حرب معتزلی در باب امامت (نجاشی) ؛

۶ - التوضیح در باب جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علی (نجاشی) .

ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

۷ - اختصار کتاب الکون والفساد تألیف ارسطو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی سریانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی بعبری ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکری از اینکه او یونانی نیز میدانسته و از روی متن یونانی این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

۸ - حجج طبیعی مستخرج از کتب ارسطو بررد کسانی که آسمان را حی و ناطق می پنداشته اند :

این عقیده در میان يك عده از فلاسفه دهری و اسحاب فلک و نجوم یونانی داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان مینویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاک تمام و دائم است و ایشان همه زنده اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حیوة است

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت تقض نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابو عیسی و راق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف تقض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع با امامت نام میرد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابوزکریا جیبی بن آصفح از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۲) .

وگویند مشتری فاعل عالم ارضی است و مدیر اوست بقوتی که دروینست ازعلت اولی و گویند کواکب وزمین ذوات عقولند و گویند آفتاب و جمله کواکب میتند و ششوند آنچه در زیر ایشانست و گویند زمین حس دارد و ششود و بیند و آشامد اگرچه بآن ما نماند (۱). قول این فرقه را ابو محمد نوبختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات نیز آورده بوده و ابن الجوزی قسمی از آنرا از کتاب مزبور در تلبیس ابلیس نقل کرده است (۲).

۹ - الأرزاق والآجال والأسفار (۳) (نجاشی)؛

۱۰ استطاعت بر حسب مذهب هشام بن الحکم که ابو محمد نوبختی نیز در این باب بعقیده او بوده (۴) (نجاشی)؛

۱۱ - الاعتبار والتییز والایضار (نجاشی)؛

۱۲ - کتابی در باب انسان (۵) (طوسی - نجاشی)؛

۱۳ - تنزیه و ذکر متشابه قرآن (نجاشی)؛

۱۴ - حدث العالم (۶) (الفهرست - طوسی - ذهبی)؛

۱۵ - توحید صغیر (نجاشی)؛

۱۶ - توحید کبیر (نجاشی - الفهرست - طوسی)؛

۱۷ - کتاب بزرگی در باب جز لا یتجزأ (نجاشی)

بحث در باب جزء لا یتجزأ (۷) از وقتیکه کتب یونانی عبری ترجمه و مقالات فلاسفه قدیم مثل ذیمقراطیس (۸) و ایقورس (۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

پیرومندان

- (۱) تبصرة العوام ص ۳۶۰ و ابن حزم ج ۵ ص ۳۶ - ۳۷
- (۲) تلبیس ابلیس ص ۸۲ - ۸۳ (۲) برای شرح این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۵۶ - ۲۵۸ و شهرستانی ص ۲۶ و الفرق بین الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۵ و ارشاد الطالبین ص ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۰ - ۱۶۲ و بحار الانوار ج ۳ و غیره
- (۳) رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۲۹ بعد و ابن حزم ج ۳ ص ۲۶ - ۴۲ و کنز الفوائد ص ۴۰ - ۴۸ و برای مذهب هشام در این خصوص رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۲ - ۴۳ و شهرستانی ص ۱۴۱
- (۴) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۲۲۹ - ۳۳۳ و ارشاد الطالبین ص ۱۸۶ - ۱۹۰
- (۵) در الفهرست (ص ۱۷۷)؛ و فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب توحید و حدث العالم (در الفهرست بخلط نام این دو می حدث الملل (۲) چاپ شده) بیکدیگر چسبیده ولی از تاریخ الاسلام ذهبی (fol. 45 a) چنین برمی آید که حدث العالم کتابی علیحده بوده است.
- (۶) atome (۷) Democrites (۸) Epicures (۹)

متکلمین معمول شد و از اولین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعت فلاسفه قدیم می گفته است که هر جزئی از اجزاء اجسام قابل تجزیه است و نهایی در این تجزیه نیست جز از جهت مساحت چه مساحت جسم را نهایی هست ولی برای اجزاء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدی نمیتوان قرار داد (۱)

این عقیده را که نظام معتزلی نیز پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و نظام عقیده داشتند که اجزاء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدی است چه جسم دارای اجزاء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هر گاه که مشیت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند اجزاء معدود آن بدون اجتماع یعنی جدا از یکدیگر می مانند و هیچیک از آنها قابل تحمل تقسیم و تجزیه نیستند (۳). احتمال کلی دارد که ابو محمد نوبختی که بمقالات و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی می کرده است در این کتاب خود مقالات مختلفی مردم را در باب جزء لا یتجزأ ذکر و ضمناً از عقیده هشام در آن خصوص دفاع کرده بوده است.

۱۸ - مختصر کلام در باب جزء (نجاشی) :

۱۹ - الخصوص و العموم (۴) (نجاشی) :

۲۰ - رد بر اصحاب التفرقة بین التفرقة در باب وعید (نجاشی)

۲۱ - انکار رؤیت باری تعالی ورد بر کسانی که آنرا ممکن می پنداشته اند (۵)

(۱) مقالات اشعری ص ۵۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۵۰ و ۱۱۲ (۳) مقالات اشعری ص ۵۹ و این حزم ج ۵ ص ۹۲-۱۰۸ و شرح اشارات خواجه نصیر، نط اول، و شرح مقاصد ج ۱ ص ۲۹۲ - ۳۱۳ و غیره (۴) مقالات اشعری ۴۴۵ - ۴۴۶ و عدة الاصول شیخ طوسی ص ۱۳۱ - ۱۵۲ (۵) برای این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۱۲ - ۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در سزایا و جهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بر ابو عیسی و راق و نقض کتاب التریب الشرقی تألیف او (۱)

(الفهرست طوسنی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابو عیسی و راق است (۳) (نجاشی)؛

۲۵ - ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)؛

۲۶ - نقض بر ابوالهذیل علاّف در باب معرفت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز باصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و آعراض کلاّ و در میان معتزله خصوصاً ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و تعریفات جرجانی ص ۹۷) و معمر میگوید که آعراض از قبیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حسن و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عاقبت و کوری و کری و یثائی و شنوائی و فصاحت و فساد و صحت میوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این آعراض در آنها وجود دارد و دهرتون نیز با او در این عقیده که نهایی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّاوندی باینکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن میزد در «افعال طیّات» با او همعقیده بوده و مثل معمر میگوید که آنچه را که فلک بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون و تألیف و افتراق و تناس و مابینت فعل خداوند نیست (الاتصار ص ۵۴). احتمال کلی دارد که ابو عیسی و راق نیز مثل ابن الرّاوندی درباره ای از این عقاید با معمر اشتراک داشته و کتابی در آن خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۳) صفحه ۸۷ از همین کتاب.

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص «نعیم اهل جنت» و رأی علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۲۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق ۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رأی علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای رأی حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عباد (۸) و احتجاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی)؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی)؛

ج - مناظرات و مسائل او با معاصرین

۲۹ - جوابهای او با جعفر بن قیه (۲) (نجاشی)؛

۳۰ - جوابهای دیگر با او (نجاشی)؛

۳۱ - ردّ بر ردّیکه ابوعلی جبائی بر منجمین نوشته بوده؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبائی در ردّ خود تجاهل کرده بوده (۳) و این کتاب را سیددین طاوس در دست داشته است (۴)

۳۲ - مسائل او با جبائی در موضوعات مختلفه (نجاشی)؛

۳۳ - ردّ بر منجمین (۵) (نجاشی)؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عباد کیست و گمان میکنم جهل تساخ این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو معمر بن عباد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تعریف کرده‌اند از آنجمله در ارشاد الطالبین چاپی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رأی مخصوص او در باب انسان است نام او عمر بن عبادة السلمی المعتزلی طیم شده. اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه تبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده‌اند، از آن جمله ابواسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابوسهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، و گویا همین احتجاج ابومحمد نوبختی در نصرت رأی معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است. برای مقایسه بین رأی معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۲۲۱ - ۲۲۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالبین ص ۱۸۷.

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالاتصار ص ۵۲ - ۵۳ و تمریفات جزجانی ص ۴۳ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید بیجار الانوار ج ۱ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ و کتاب عدّه الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰ - ۶۳ و رجال استرآبادی ص ۱ - ۳ و روضات الجنات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ - (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ - (۴) بیجار الانوار ج ۱ ص ۱۴ - (۵) در باب اختلاف قول منجمین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲ - ۷۵ و بیجار الانوار ج ۱ ص ۱۳۸ - ۱۴۰ و کتاب یاقوت ابواسحق نوبختی و شرح آن بتوسط علامه حلی (خطی).

- ۳۴ - ردّ بر ثابت بن قرّة (۱) (نجاشی) ؛
۳۵ - شرح مجالس او یا ابو عبدالله بن مملک (۷) (نجاشی) ؛
۳۶ - مجالس او یا ابوالقاسم بلخی (نجاشی) ؛
د - کتب او در باب ملل و نحل
۳۷ - فِرَقُ الشَّيْعَةِ (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السنّة ابن تیمیّه) ؛
۳۸ - الآراء والذیانات (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید - معجم الأدباء یاقوت - منهاج السنّة) ؛
۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی) ؛
۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی) ؛
۴۱ - ردّ بر فِرَقِ شیعہ بجز فرقة امامیه (نجاشی) ؛
۴۲ - ردّ بر اهل منطق (نجاشی - ذهبی) ؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در جنی و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمد نویختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید :
« ثابت بن قرّة الحرّانی که مرکّب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطّ یونانی بزبان و خطّ تازی ، بر آنکه افلاک و کواکب احیا و نطقاً اند برهان کرده است و گفتست که مردم را حیات و سخن بدانست که جسد او شریفتر جسدست و اندر شریفتر جسدی کان جسد مردمست شریفتر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادق است . آنگاه گفتست و افلاک و انجم را اجساد ایشان بایست شرف و لطافت و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادق ، نتیجه از این دو مقدمه آنک مر این افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندگان و سخنگویانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگویند .» دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۲ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مملک اصهبانی از متکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جبّاتی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد ب عقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفاتی داشته است (الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸) .

(۲) در فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب ردّ بر تناسخ و غلاة هم چسبیده در صورتی که از فهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی علیحده بوده است .

۴۳ - رد بر نجاشی (نجاشی)؛

کتاب رد بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقریر مقالات غلاة و رد بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابوشعوب اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان الثعنی الآخر الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در یک عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلبیس ابلیس و ابن کثیر در البداية والتهایة از خطیب اقتباس کرده اند.

اسحاق بن محمد نحمی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگردانده می پوشانده است احمر می گفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیئت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود پرشته تألیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲).

خطیب بغدادی میگوید: کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدستم افتاد در رد بر غلاة و این نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکند تا آنجا که میگوید: «یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیئت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین با اسم حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را درست داشته و تم آنرا *الرد علی الغلاة و غیرهم من الباطنیة* ذکر میکند (التبیه والاشراف ص ۲۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۴۷۸-۴۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۳ و البداية والتهایة (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را یحیی نوشته در صورتیکه باتفاق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه یحیی نام یکی از اجداد ابو محمد بوده.

و در هر حال یکی است و بعثت پیغمبر اسلام با امر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید: اگر هزار نفر بیایند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بتوهم در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله می گفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چنانکه مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ معنی نداشت باین دلیل که همی باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد. بعد از نقل عبارت کتاب رد بر غلاة خطیب میگوید که نوبختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهایی است که کترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

کتاب الآراء و الدیانات

شهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که یکی از اجله کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الآراء و الدیانات نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است.

این کتاب از قراریکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا پیش شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن الندیم و شیخ طوسی و ذهبی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۳).

ابو محمد نوبختی از رجال و فضلاء نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلبان افکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۸۰-۲۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون با یکدیگر است و مقارن همین انبیا بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه‌های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل گنبدی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه اینکه بان منتسب بوده اند آراء فرقی دیگر را رد و نقض کرده اند و در این مرحله هم حق تقدم با معتزله است. (۱) و مشهورترین این جماعت بقرار ذیلند:

نشان بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زرقان معتزلی (۳) شاکر دایر اهییم بن سیار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴) رفیق نظام، عبّاد بن سلیمان صیتیری (۵) رفیق هشام بن عمرو قوطی، محمد بن عیسی برغوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نجار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴۹ (۲) التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ والفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۲۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب بیان نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن میسر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و محل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابو منصور بغدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده اند و ابو القاسم عبدالله بن احمد کلبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابو القاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۲۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق مآلئه الکعبی فی المقالات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدیخته گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابو القاسم کوفی بنام الاستیعاب فی بدع النجده یا الاستیعاب فی بدع الثلاثه در ذکر بدعت‌های منسوب بخلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابوبکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجاه نیز قائل بوده و به همین جهت از مرجئه فخریه محسوب میشود (التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶ - ۱۳۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سمعی ۴۰۳۲۹ b و غیره) و (۵) عبّاد بن سلیمان صیتیری از معتزله مطبقه زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیره است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الانتصار ص ۹۱ و ۲۰۳ و ابن حزم ج ۲ ص ۵۴ و التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابو عیسی محمد بن عیسی ملقب بیرغوث از رفقا و یاران حسین بن محمد نجار معروف است و غالباً استنساخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسی بن غوث ضبط کرده اند و این غلط است زیرا که او بانی مذهبی بوده است از فروع مذهب نجاریه و اصحاب او را برغوثیه میخوانده اند (رجوع کنید شهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ و ۱۰۳ و الانتصار ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التنبیه والاشراف ص ۲۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج المستقیم ص ۲۵۶)

ابوعیسیٰ محمد بن هارون و زراق (۱)، احمد بن حسن بن سهل مصعبی (۲) معروف بپیرا در زاده زرقان، ابوالقاسم کعبی بلخی صاحب شرح مقالات زرقان، ابوالعباس عبدالله بن محمد القاسمی الأكبر (۳)، ابومحمد عبدالله بن محمد خالدی (۴)، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» (۵) و غیرهم که یا با ابو محمد نوبختی در یک عصر و یا اندکی قبل از او میزیسته اند و ابو محمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب بزودی مشهور و محل رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلف آن از متکلمین و نویسندگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشانرا نقل کردیم هیچکدام باین فرقه انتساب نداشته اند مگر ابوعیسیٰ و زراق که او هم بشهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید ثنوییه سعی کرده و بهمین جهت هم بزندقه منسوب شده است.

مورخ و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از معاصرین ابو محمد نوبختی است و خود نیز کتابی باسم «التغالات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء و الدیانات نوبختی را در دست داشته و در مروج الذهب یک فقره نیز از آن نقل مینماید (۶).

شهرت کتاب ابو محمد نوبختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج بآنجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات زرقان و وراق و کعبی از کتب معتبره این فن و شخص او نمونه کامل عالم باین علم گردید (۷).

- (۱) رجوع کنید صفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب التنبیه و الاشراف جلدی ص ۴۹۶ نام این شخص بشکل مذکور در فوق قید شده و مقصود از او گویاهمان مستمی متکلم است که قبل از ابوبکر محمد بن زکریا رازی (متوفی سال ۲۲۰) یا در عهد او میزیست و محمد زکریا بعضی از کتب او را نقل کرده بوده (الفهرست ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و قفطی ص ۲۷۴ و ۲۷۵).
- (۳) رجوع کنید بنیل صفحه ۱۰۵ از همین کتاب و این خلیفان ج ۱ ص ۲۸۵.
- (۴) ابومحمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدی مثل محمد بن شیب بصری از مرجئه قدرته است (شهرستانی ص ۱۰۲ و الفرق بین الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۴۹۶).
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب دیگری هم باسم «مقالات غیر الاسلامیین» داشته که از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات فلاسفه و ملل غیر مسلم بوده (منهاج السنه ج ۲ ص ۷۲).
- (۶) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ فرنگ و التنبیه و الاشراف ص ۴۹۶.
- (۷) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

این کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی مثل مسعودی و ابن الجوزی و ابن ابی الحدید درست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده اند (۱). منقولات ابن الجوزی از آن کتاب خوشبختانه زیاد تر است و از ملاحظه همانها میتوان اجمالاً بمحتویات کتاب الآراء والذیانات پی برد و خلاصه مطالب منقول از آن کتاب که در مروج الذهب و تلبیس ابلیس و شرح نهج البلاغه باقیست بقرار ذیل است:

- ۱ - عقاید سوفسطائیه و دهریه (تلبیس ابلیس ص ۴۲ و ۴۳)؛
- ۲ - عقاید ثنوییه (تلبیس ابلیس ص ۴۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷)؛
- ۳ - عقاید فلاسفه یونان (تلبیس ابلیس ص ۴۸ - ۴۹)؛
- ۴ - مذاهب هند و آراء ایشان (مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و تلبیس ابلیس ص ۶۹ و ۷۴)؛
- ۵ - مذاهب صابئین و مجوس (تلبیس ابلیس ص ۷۹ و ۸۱)؛
- ۶ - آراء منجمین و اصحاب فلک (تلبیس ابلیس ص ۸۲)؛
- ۷ - عقیده جهم بن صفوان (تلبیس ابلیس ص ۸۸)؛
- ۸ - مذهب هشام بن الحکم در تشبیه و تجسیم (تلبیس ابلیس ص ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵)؛
- ۹ - عقاید مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حماد و داود جواربی از متکلمین شیعه (تلبیس ابلیس ص ۹۱)؛

۱۰ - عقیده فلاسفه رواقی (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۶).
از مشاهده این فقراتی که از کتاب الآراء والذیانات نوبختی باقیست بخوبی معلوم میشود که مؤلف فاضل مزبور جمیع آراء و عقاید و اهواء و نحل را مورد توجه قرار داده و از فلاسفه یونان و دهریون و منجمین و براهمه گرفته تا عقاید متکلمین

(۱) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶ و تلبیس ابلیس صفحات ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و این تیبیه نیز چند بار در منهاج السنه نام این کتاب را میبرد. (ج ۱ ص ۱۶ و ۲۰۳ و ج ۲ ص ۷۲).

و مثل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدم کتب اسلامی در باب مال و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زیر دست و متکلم فلسفی مشربی مثل ابو محمد نوبختی از میان رفته است.

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نوبختی کتاب فرق الشیعه است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شعبه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بهمناسبت جنبه تاریخی و اشتهار مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی از آن استفاده بسیار کرده اند.

در میان مصنفین شیعه یا منتسبین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عددهای در موضوع فوق بهمین نام فرق الشیعه یا مقالات الشیعه یا قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب در تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانیکه در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند:

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون وریاق (متوفی سال ۲۴۷) متکلم معروف که شرح حال او گذشت، صاحب کتاب اختلاف الشیعه (۱)؛

۲ - ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی صاحب کتاب رجال و ابو التضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی (هر دو از رجال نیمه اول قرن چهارم) که کتابی بنام فرق الشیعه تألیف کرده بوده (۲) و کشتی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکند.

۳ - ابوطالب عبدالله بن احمد انباری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمین اسم فرق الشیعه (۳)

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۳ (۲) ایضاً ص ۳۰۲ (۳) ایضاً ص ۶۲

۴ - ابوالمظفر محمد بن احمد نعیمی ، صاحب کتاب البهجة در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب (۱) ؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الثبیری الاشعری القمی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است . سعد بن عبدالله اشعری که منشأ روایت یک عدّه از اخبار مهم فرقه امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی باسم فرق الشیعة (۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الایمیه (۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آنرا مقالات الایمیه والفرق و استوارها و صنوفاً میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغیبة و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند (۴)

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعة دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشیعه بدستیاری و تصحیح مستشرق استاد آلمانی آقای هلنوت ریتر (۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان (۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نو بختی بقلم آقای سید هبه الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضع نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و یک جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله « نشریات اسلامیّه (۷) » باهتمام آقای ریتر بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است . این کتاب که از روی دو نسخه یکی ناقص متعلق با آقای ج. ا. ایس (۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۳

(۴) کشف الحجب والاستار ص ۵۴۲ و بحار الانوار ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ اول) .

Deutsche Morgenländische Gesellschaft (۶) Hellmut Ritter (۵)

A. G. Ellis (۸) Bibliotheca Islamica (۷)

شرق موزه بریتانیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری (۱) بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی بابو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق با آقای الیس در پشت آن نوشته است : « فيه مذاهب فرق اهل الامامة و اسماؤها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی » و علمای عراق هم که از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعة نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بین خود متداول کرده اند . آیا همین اشتراك موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعة نوبختی کافی است که آنرا با وجود جدید بودن نسخه های حاضر از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم که این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری که باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند نیست ؟ مابعلی که ذیلاً بشرح آن میپردازیم نمیتوانیم در صحت این نسبت تردید نکنیم بلکه احتمال میدهیم که کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی باشد که علامه مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نه کتاب فرق الشیعة نوبختی .

در تابستان سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در زنجان بخدمت علامه فاضل آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله که هر دو از وجودهای گرانبهای عصر ما و بحق از علمای بصیر این دوره اند نایل آمدم و در مدت قلیلی که در آن شهر بودم و از محضر پرفیضان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعه یعنی همین نسخه ای را که در آن اوقات آقای ریتر در استانبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دیدم . زیارت آن نسخه نگارنده

(۱) غرض مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری) عالم محدث معروف مؤلف کتاب : « نفس الرّحمن فی قصایل سلمان » و « مستدرک الوسائل » و مؤلفات نفیسه دیگر است (برای شرح حال او رجوع کنید بکتاب احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة تألیف محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱) .

را که سالها بود باشور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت میکوشیدم بی نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد نوبختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این انتساب بایشان گفتم ولی معظم له صحت انتساب نسخه خود را بنوبختی تأیید کردند و گفتند که باوجود نبودن مدارك قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح میدهم که نسخه حاضر همان کتاب نوبختی باشد.

پس از رسیدن نسخه چاپ استانبول و مطالعه دقیقتر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکاتبه پرداختم. ایشان در دو مرقومه که بنکارنده نوشته اند پس از ذکر منشا تردید باستظهار قرائنی که ذیلاً بآنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت میکنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه نوبختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخواهم در این مرحله استبدادی بخرج دهم بعقیده نگارنده مقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را با شعری بیشتر تقویت میکند تا بنوبختی.

آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است؟

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولاتی باقیست و آن در کتاب الفصول المختارة من العیون والتجاسین است تألیف علم الهندی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب العیون والتجاسین تألیف استاد او شیخ مفید^(۱) و در منهاج السنة النبویة^(۲) تألیف تقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف بابن تیمیه (متوفی ۷۲۸) نیز ذکری از این کتاب نوبختی هست.

از مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در دو کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و رجال کشی چند فقره بتصریح یا بدون ذکر اسم بدست است با این تفاوت که در کتاب الغیبة شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل میکنند ولی در نسخه موجود رجال کشی منشاء و سند مطلب منقول بدست نیست

(۱) این فقره را آقای شیخ الاسلام از کتاب فصول بجهت نگارنده استنساخ فرموده اند.

(۲) ج ۲ ص ۱۰۵

و علت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است و الا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله بشکی نیست .
 شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعة حاضر را درست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید با سم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعه نقل کرده اند ذیلاً با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعه حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

فرق الشیعة چاپی
(ص ۷۸)

محمد بن نصیر التیمی كان يدعى ابيه نبي بعثه
 أبو الحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ
 والنلو (۱) في أبي الحسن و يقول فيه بالرطوبة
 و يقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال
 بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من
 التواضع والتذلل و انه
 احد الشهوات و الطيبات و ان الله عز وجل لم
 يحرم شيئاً من ذلك و كان يقوى اسباب هذا التيمري
 محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات

غیبت طوسی
(ص ۲۵۹)

قال سعد بن عبدالله :
 كان محمد بن نصير التيمري يدعى ابيه رسول نبي
 و ان علي بن محمد ارسله و كان يقول بالتناسخ
 و يخلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرطوبة
 و يقول بالاباحة للمحارم و يحلل نكاح الرجال
 بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من
 التواضع والابخات والتذلل في المفعول به و انه من الفاعل
 احدى الشهوات و الطيبات و ان الله عز وجل لا
 يحرم شيئاً من ذلك و كان محمد بن موسى بن الحسن
 بن الفرات يقوى اسبابه و يعضده

(ص ۲۶۰)

قال سعد :
 فلما اعتل محمد بن نصير العلة التي توفي فيها قيل
 له وهو مثل اللسان لمن هذا الامر من بعدك
 فقال بلسان ضعيف ملجلج احمد قلم يدروا من هو
 فافترقوا بعده تلك فرق قال فرقة ابي احمد ابنه
 و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

(۱) نسخه بدل : و يخلو

وفرقه قالت انه احمد بن ابي الحسين بن
بشير بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الي شي

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٥-١٦٤)

القطيعة وسوا بذلك لانه [عبدالله] كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرأس
وقال بعضهم انهم نسبوا الي رئيس من اهل الكوفة
يقول [كذا] له عبدالله بن فطوح .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشير من اهل الكوفة من موالى
بنى اسد وله اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يعيس وانه غاب واستتر و هو القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامة محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم وديانهم) وفوض
اليه جميع اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبدالله القتي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكلابي انه سمع

محمد بن بشير يقول:

الظاهر من الانسان آدم والباطن ازلي والاله

يقول بالاثني وان هشام بن سالم ناظره عليه

فاقر به ولم ينكره .

وفرقه قالت هو احمد بن ابي الحسين محمد بن
بشير بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الي شي .

فرق الشيعة چايي

(ص ٦٥-٦٦)

القطيعة وسوا بذلك لان عبدالله كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرأس
وقال الرواة نسبوا الي رئيس من اهل الكوفة
يقال له عبدالله بن فطوح .

فرق الشيعة چايي

(ص ٧٠-٧١)

البشرية (١). اصحاب محمد بن بشير مولى بنى اسد
من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يعيس وانه حي غيب وانه القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامر [كذا] محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم وديانهم) وفوض
اليه اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

(ابن قسمت در فرق الشيعة چايي نيست)

(١) ظاهر آ، البشرية

وان محمد بن بشير لما توفي اوصى الى ابنه سبيع
بن محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة
على الامة الى وقت خروج موسى و ظهوره
فقال (۱) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مما يتقربون به الى الله عزوجل فالفرض عليها
اداؤه الى هؤلاء الى قيام القائم .

و زعموا ان علي بن موسى و من ادعي الامامة
من ولد موسى بعده فغير

طيب الولادة و تفوهم عن انسابهم و كفروهم
في دعواهم الامامة و كفروا القائلين بامامتهم
و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض
من الله عليهم اقامة الصلوات الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض
و قالوا باباحة المحارم من الفروج و الفلجان و
اعتلوا في ذلك بقول الله عزوجل : و يزوجهم
ذكرانا و انا و قالوا بالتاسخ و ان الائمة عندهم
واحد انما هم منقلبون من بدن الى بدن و المواسات
بينهم واجبة في كل ماملكوه من مال و كل شئ

اوصى به رجل منهم في سبيل الله فهو لسبيع بن محمد
و اوصيائه من بعده و مذاهيبهم مذاهب الغالية
المفوضة في التفويض .

و ان ابن بشير لما مات اوصى الى ابنه سبيع
بن محمد فهو امام مفترض الطاعة

على الامة الى وقت خروج موسى بن جعفر و ظهوره
فيما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مما يتقربون به الى الله تعالى فالفرض عليه
اداؤه الى اوصيائه محمد بن بشير الى قيام القائم .
و زعموا ان علي بن موسى و كل من ادعي الامامة
من ولده و ولد موسى مبطلون كاذبون غير
طيبى الولادة فتفوهم عن انسابهم و كفروهم
لدعواهم الامامة و كفروا القائلين بامامتهم
و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض
عليهم من الله تعالى اقامة الصلوة الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض
و قالوا باباحة المحارم و الفروج و الفلجان و
اعتلوا في ذلك بقول الله تعالى : و يزوجهم
ذكرانا و انا و قالوا بالتاسخ و الائمة عندهم واحداً
واحداً انما هم منقلبون من قرن الى قرن و المواسات
بينهم واجبة في كل ماملكوه من مال او خراج
او غير ذلك كلما

اوصى به رجل في سبيل الله فهو لسبيع بن محمد
و اوصيائه من بعده و مذاهيبهم في التفويض مذاهب الغلاة
من الواقفة (۲)

(۱) در دو نسخه ديگر : فيما

(۲) كسى پس از ذكر اين قسمت كه يكى از وسايط روايت آن سديدن عبدالله اشعري قسى صاحب
فرق السبعة است شرح ديگرى نيز در ذيل آن از خصوصيات عقايد اصحاب محمد بن بشير و شباهات آنها
بمقالات مجسه و علياويه و خطايه و شرح قتل محمد بن بشير نقل ميکند که در فرق السبعة چايي نيست .

فرق الشيعة چاپی

(ص ۲۰)

ان عبدالله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه بعد وفاة النبي (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك وهو اول من شهر القول بفرض امامة علي (ع) واظهر البراءة من اعدائه و كاشف مخالفه فمن هناك قال من خالف الشيعة ان اصل الرقص مأخوذ من اليهودية.

فرق الشيعة چاپی

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التميري كان يدعى انه نبي بعثه ابو الحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ والقلو في ابي الحسن و يقول فيه بالر بويته و يقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتذلل و انه احد الشهوات والطيبات وان الله عز وجل لم يحرم شيئاً من ذلك و كان يقوي اسباب هذا التميري محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات.

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم:

ان عبدالله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون وصى موسى بالقلو فقال في اسلامه بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك وكان اول من اشهر القول بفرض امامة علي واكفرهم واظهر البراءة من اعدائه وكاشف مخالفه فمن ههنا قال من خالف الشيعة اصل التشيع والرقص مأخوذ من اليهودية.

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمد بن نصير التميري وذلك ادعى انه نبي رسول و ان علي بن محمد العسكري ارسله و كان يقول بالتناسخ والقلو في ابي الحسن و يقول فيه بالر بويته و يقول باباحة المحارم و يحلل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يقول انه من القاعل والمفعول به احد الشهوات والطيبات وان الله لم يحرم شيئاً من ذلك و كان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوي اسبابه و يعضده.

پس از ذکر مطالب منقولہ از کتاب ابوالقاسم اشعری میبردازیم بذکر آنچه شیخ مفید بتصریح از ابو محمد نوبختی نقل کرده با معادل آنها از کتاب فرق الشيعة چاپی و ملل و نحل شهرستانی و باید ملتفت بود که مطالب فرق الشيعة چون مؤلف آن کتاب مستقلاً در همین باب نوشته مفصل است در صورتیکه منقولات شیخ مفید و شهرستانی صورت اختصار دارد و غرض ایشان فقط تعداد فرق الشيعة بوده است بعد از رحلت امام یازدهم در ضمن ذکر مطالب دیگر.

(۱) این قسمت همان است که شیخ طوسی نیز در کتاب النیة باسم و رسم از سعد بن عبدالله نقل کرده (رجوع کنید بس ۱۴۴ از همین کتاب ستون دوم).

فرق الشيعة جايي

(ص ٧٩-٩٤)

فانترق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

فرقة منها قالت ان الحسن
بن علي حى لم يمت وانما
غاب وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تغلو من امام
وقد ثبتت امامته والرواية
قائمة ان للقائم غيبتين فهذه

الغيبية احديهما وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى (١)

وقالت الفرقة الثانية ان الحسن
بن علي مات وعاش بعده
موته وهو القائم المهدي

لا تاروينا ان معنى القائم هو ان
يقوم من بعد الموت ويقوم ولا
ولده ولو كان له ولد لمصح موته

ولارجوع لان الامامة كانت
تثبت لخلقه ولا اوصى لاحد
فلا شك انه القائم والحسن

بن علي قدمنا لا شك في موته
ولا ولد له ولا خلف ولا اوصى
اذ لا وصية له ولا وصي

وانه قد عاش بعد الموت (٢)

العيون والمحاسن

(بنقل از ابو محمد نوحى)

انترق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

قالت فرقة ممن دانت بامامة
الحسن انه حى لم يمت وانما
غاب وهو القائم المنتظر

وقالت فرقة اخرى ان ابا
محمد مات وعاش بعده
موته وهو القائم المهدي

واعتلوا في ذلك بخير روه
ان القائم
سمى بذلك لانه يقوم بعد الموت

الملل والنحل شهرستاني

(ص ١٢٩-١٣١)

واما الذين قالوا بامامة الحسن
انترقوا بعد موته احدي
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن
لم يمت
وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تغلو من امام
وقد ثبت عندنا ان القائم
لغيبتان وهذه

احدي الغيبتين وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى
الثانية قالت ان الحسن

مات لكنه يحيى
وهو القائم
لانا راينا ان القائم

هو القيام بعد الموت
فقط يموت الحسن لا شك فيه
ولا ولد له فيجب

ان يحيى بعد الموت

(١) در فرق الشيعة بعد از ذكر مطالب فوق شرحى است از مؤلف كتاب در بيان شباهات بعضى از مقالات
اين فرقة با فرقة واقفه (٢) در فرق الشيعة شرحى اضافى هست در رد عقيدة اين فرقة و شباهات ايشان بواقفه

وقالت الفرقة الثالثة ان الحسن بن علي توفى والامام بعده جعفر واليه اوصى الحسن ومنه قبل الامامة وعنه صارت اليه (۱)

قالت فرقة اخري ان ابا محمد توفى لامحالة وان الامام من بعده اخوه جعفر بن علي

واعتلوا في ذلك بالرّواية عن ابي عبدالله ان الامام هو الذي لا يوجد منسلجاً الا اليه قالوا قلنا لم نزل للحسن ولداً ظاهراً التجأنا الى القول بامامة جعفر اخيه .

الثالثة قالت ان الحسن قدمنا وارصني الي جعفر اخيه ورجعت امامة جعفر

و قالت الفرقة الرابعة ان الامام بعد الحسن جعفر وان الامامة صارت اليه من قبل ابيه لان قبل اخيه محمد ولا من قبل الحسن ولم يكن اماماً ولا الحسن ايضاً

ورجعت فرقة بمن كانت تقول بامامة الحسن عن امامة عند وفاته وقالوا لم يكن اماماً وكان مدعياً مبطلاً وانكروا امامة اخيه محمد وقالوا الامام جعفر بن علي بنص ابيه عليه وقالوا وانا قلنا بذلك لان محمداً مات في حياة ابيه والامام لا يموت في حياة ابيه والحسن لم يكن له عقب والامام لا يخرج من الدنيا حتى يكون له عقب

الرابعة قالت ان الحسن قدمنا والامام جعفر وانا كنا مخطئين في الانتماء به اذ لم يكن اماماً فلما مات ولا عقب له يتنا ان جعفر ا كان محققاً في دعواه والحسن مبطلاً

لان محمداً توفى في حيات ابيه و توفى الحسن و لا عقب له و انه كان مدعياً مبطلاً والدليل على ذلك ان الامام لا يموت حتى يوصى ويكون له خلف والحسن قد توفى ولا وصي له ولا ولد فادعائه الامامة باطل والامام لا يكون من لا خلف له ظاهر معروف مشار اليه ولا يجوز ايضاً ان

(۱) ايضاً در فرق الشيعة شرحي اضافه بر مطالب فوق هست در ذكر تقويت ابن فرقه بتوسط علي بن طاحن خزّاز و خواهر فارس بن حاتم بن ماهويه قزويني و اين فقرة دوم در شهرستاني نيز موجود است (ص ۱۲۸ - ۱۲۹) كه نشأه اقتباس آن از فرق الشيعة حاضر است با اين تفاوت كه در شهرستاني بجای خواهر فارس بن حاتم خود او نام برده شده و اين اشتباه است زیرا كه فارس بن حاتم را بامر امام یازدهم یکی از اصحاب آن حضرت بتل رساند (رجال كشي ص ۲۲۵) و کسی كه قبل از رحلت امام یازدهم یعنی قبل از ۲۶۰ كشته شده نمیتوانسته است با جعفر در ادعای او مشاركت نماید .

يكون الامامة في الحسن وجعفر
اقول ابي عبد الله جعفر بن محمد
وغيره من آياته ان الامامة
لا تكون في اخوين بعد الحسن
والحسين فدلنا ذلك على ان
الامامة لجعفر وانها صارت
اليه من قبل ابيه لا من قبل اخويه
واما الفرقة الخامسة فاتها
رجعت الى القول بامامة
محمد بن علي المتوفى في حياة ابيه
وزعمت ان الحسن وجعفر ادعيا
عالم يكن لهما وان اباهما لم
يشرب اليها بشيء من الوصية
والامانة ولا روى عنه في
ذلك شي أصلا ولا نص عليها
بشيء يوجب امامتهما ولاهما
في موضع ذلك وخاصة جعفر
فان فيه خصالا مذمومة وهوبها
مشهور ولا يجوز ان يكون
مثلا في امام عدل واما الحسن
فقد توفى ولا عقب له فلما
ان محمد كان الامام قد
صحت الاشارة من ابيه اليه
والحسن قد توفى ولا عقب له
ولا يجوز ان يموت امام
بلا خلف (١) فلما بطل عندنا
ان تكون الامامة تصلح لمثل
جعفر و بطلت عن لا خلف
له لم يبق الا التعلل بامامة
ابي جعفر محمد بن علي
اخيها اذ لم يظهر منه الا

(١) بعد شرحي در فرق الشيعه
هت راجع بفسق جعفر

وقالت فرقة اخرى ان الامام

محمد بن علي اخو الحسن
بن علي ورجعوا عن امامة
الحسن وادعوا حياة محمد
بعد ان كانوا ينكرون ذلك

الخامس. قالت ان الحسن
قدمت وكتا مخطئين في القول
به وان الامام كان محمد بن
علي اخو الحسن وجعفر ولما
ظهر لنا فسق جعفر و اعلانه
به وعلمنا ان الحسن كان علي
مثل حاله الا انه كان يتستر
عرفنا انها لم يكونا امامين
فرجعنا الى محمد ووجدنا
له عقباً و عرفنا انه كان هو الامام
دون اخويه

الصّلاح والعفاف وان له عقناً قائماً معروفاً مع ما كان من ابيه من الاشارة بالقول متى لا يجوز بطلان مثله فلا بد من القول بامامته وانه القائم المهدي او الرجوع الى القول ببطلان الامامة اصلاً وهذا متى لا يجوز .

وقالت الفرقة السادسة ان للحسن بن علي ابناً سماه محمداً ودل عليه وليس الامر كما زعم من ادعى انه توفي ولا خلف له وكيف يكون امام قد ثبتت امامته ووصيته ووجرت اموره على ذلك وهو مشهور عند الخاص والعامة ثم توفي ولا خلف له ولكن خلفه قائم ولد قبل وفاته بسنين و قطعوا على امامته وموت الحسن و ان اسمه محمد و زعموا انه مستور لا يرى خائف من جعفر وغيره من اعدائه و انها احدى غيباته وانه هو الامام القائم وقد عرف في حياة ابيه ونص عليه ولا عقب لايه غيره فهو الامام لا شك فيه .

قالت الفرقة السابعة بل ولد للحسن ولد بعده بثمانية اشهر و ان الذين ادعوا له ولداً في حياته كاذبون مبطلون في دعواهم لان ذلك لو كان لم يخف كما لم يخف غيره ولكن مضمي ولم يعرف له واد

وقالت فرقة اخرى ان الامام بعد الحسن ابنه المنتظر وانه علي بن الحسن وليس كما تقوله القطعية انه محمدين الحسن وقالوا بعد ذلك بمقالة القطعية في الغيبة والانتظار حرفاً بحرف

قالت فرقة اخرى ان القائم بن الحسن ولد بعد ابيه بثمانية اشهر وهو المنتظر واكذبوا من زعم انه ولد في حياة ابيه

السّادسة قالت ان للحسن ابناً وليس الامر على ما ذكرنا انه مات ولم يعقب

ولد قبل وفات ابيه بسنتين فاستتر

خوفاً من جعفر وغيره من الاعداء و اسمه محمد وهو الامام القائم المنتظر

السّابعة قالت ان له ابناً ولكنه ولد بعد موته بثمانية اشهر وقول من ادعى انه مات وله ابن باطل لان ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكابر في مثل ذلك ويدفع العيان والمقول والتعارف . . . الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد للحسن اصلاً (۱) . . . ولكن هناك جبل قائم قد صح في سرية له وملك ذكر اماماً متى ما ولدت فاته لا يجوز ان يبغى الامام ولا خلف له قبطل الامامة و تخلو الارض من الحجّة (۱)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن بن علي قد صحّت وفات ابيه و جدّه وسائر آباءه فصيحاً صحّت بالخبر الذي لا يكذب مثله فكذلك صحّ انه لا امام بعد الحسن و ذلك جائز في العقول والتعارف كما جاز ان تنقطع النبوة فلا يكون بعد محمد (ص) نبيّ فكذلك جاز ان تنقطع الامام ورووا عن الصادقين ان الارض لا تنظوم من حجّة الا ان يغضب الله على اهل الارض بمعاصيهم فيرفع عنهم الحجّة الى وقت والله عزّ وجلّ يفعل ما يشاء و ليس في قولنا هذا بطلان الامامة . . .

(۱) در فرق السيمه شرحي دارد از قول اين فرقه بر رد طرفداران فرزندی مخفی از امام يازدهم و در اين مقاله از طرف معتقدین بفرزند مخفی .

ولا يجوز مكابرة العيان .

قالت فرقة اخرى ان اباحمد مات من غير ولد ظاهر ولكن عن جبل في بعض جواربه والقائم بعد الحسن محمول به فاولدته انه بعد واثها تجوز ان تبقى مائة سنة حاملاً به واذ ولدته ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة وليس في الارض حجّة من آل محمد واما الحجّة الاخبار الواردة عن الائمة المتقدمين وزعموا ان ذلك سابق اذا اغضب الله على العباد فجعله عقوبة لهم

(۱)

الثامنة قالت صحّت وفاة الحسن وصحّ ان لا ولد له و بطل ما ادعى من الجبل في سرية له وثبت ان لا امام بعد الحسن

وهو جائز في المقول ان يرفع الله

الحجّة عن اهل الارض لمعاصيهم وهي فترة و زمان لا امام فيه و الارض اليوم بلا حجّة كما كانت الفترة قبل مبعث النبي

(۱) ملل و نخل ابن فرقه را ندارد ولي در ذكر فرقه بعد بوجود آن اشاره ميکند .

قالت الفرقة العاشرة ان ابا جعفر محمد بن علي البيت في حياة ابيه كان الامام بوصية من ابيه اليه و اشارته ودلالته و نصه علي اسمه و عليه قلنا حضرت وقات محمد اوصي الي غلام لايه صغير كان في خدمته و يقال له « نقيس » و كان ثقة اميناً عنده و دفع اليه الكتب و العلوم و السلاح و ما تحتاج اليه الامة و اوصاه اذا حدث باييه حدث الموت يؤذي ذلك كله الي اخيه جعفر [و نقيس] دعا جعفرأ و اوصي اليه و دفع اليه جميع ما استودعه ابو جعفر محمد بن علي اخوه الميت في حياته ابيه

قالت الخادية عشر منهم لا ندرى ما نقول في الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشبه علينا الامر اتا نقول ان الحسن بن علي كان اماماً و قد توفي و ان الارض لا تخلو من حجة و توقف و لا تقدم علي شئ حتى يصح لنا الامر و يتبين

و قالت الفرقة الثانية عشرة و هم الامامية (۱)

(۱) در فرق الشيعة چنانکه مشاهده میشود این فرقه بر حسب تعداد فرقه دوازدهم است و بیانات مؤلف کتاب به پیچوجه شیبه بیانی که شیخ مفید از نوبختی نقل کرده نیست.

قالت فرقة اخرى ان محمد بن علي اخا الحسن بن علي كان الامام في الحقيقة مع ابيه علي و انه لنا حضرة الوفاة

وصي الي غلام له يقال له

« نقيس » او كان ثقة اميناً و دفع اليه الكتب و السلاح و وصاه ان يسلمه الي اخيه جعفر

فسلمه اليه

و كانت الامامة في جعفر بعد محمد علي هذا الترتيب

قالت فرقة اخرى قد علمنا ان الحسن كان اماماً فلما قبض التيس الاسر علينا فلا ندرى جعفر كان الامام بعده او غيره و الذي يجب علينا ان نقطع علي انه لا بد من امام و لا تقدم علي القول بامامة احد بينه حتى تبين لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بامامة ابنه القائم المنتظر (۱)

(۱) شيخ مفيد این فرقه را در رأس سایر فرق شیعه قرار داده و قبل از همه ذکر کرده و بیان او که قاعدة باید همان بیان نوبختی باشد بکلی با عبارات فرق الشيعة جای فرق دارد.

(۱)

العاشرة قالت نعلم ان الحسن قدمات

ولا بد للناس من امام ولا يخلو الارض من حجة ولا ندرى من ولده او غيره

(۲)

(۱) ملل و نحل ابن فرقه را نیز ندارد.

(۲) در ملل و نحل ابن فرقه نیز نیست.

این فرقه را فرق الشیعه
ندارد و چون پیش از
سبزه فرقه در نسخه
موجوده نیست معلوم
میشود که این فرقه از
از اصل نسخه افتیاده
بوده .

(۱) و قالت فرقة اخرى ان الامام
بمدا الحسن ابنه محمد و هو
المنتظر غير انه قدمات و
سيجيا و يقوم باليف فيبلا
الارض قسطاً و عدلاً كما
ملك ظلماً و جوراً

و قالت الفرقة الثالثة عشر
مثل مقالة الفطحية
فرعوا ان الحسن بن علي توفي
وانه كان الامام بعد ابيه
وان جعفر بن علي بن
محمد بن علي [الامام بعده
(در فرق الشیعه شرحی
از مقاله ابن فرقه و
شبهت ایشان با فطحيه
دارد كه بهیچوجه
با عبارت شيخ مفيد
مشابه نیست و مطالب
دیگری است)

(۱) و قالت الفرقة الرابعة عشر منهم
ان ابا محمد عليه السلام
كان الامام بمدايه و انه لتاحضرته
الوقاة نص علي اخيه جعفر بن
علي بن محمد بن علي فكان
الامام من بعده بالنص عليه
والوراثة له و زعموا ان الذي
دعاهم الى ذلك ما يجب علي
العقل من وجوب الامامة
مع تقدمهم لولد الحسن و بطلان
دعوى من ادعى وجوده فيما
زعموا من الامامة

پس از نقل مطالب منقوله از کتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعدبن عبدالله اشعری
و شرح منقول از کتاب فرق الشیعه ابو محمد نوبختی بتوسط شیخ مفید و معادل آنها
از فرق الشیعه نجایی اینک میگردانیم بذکر تکانی که از مقایسه آنها بایکدیگر استنباط
می شود :

(۱) این فرق نیز در ملل و نحل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قتی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالفاظی نظیر « اخبرنی » یا حدثنی » از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او يك بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر، سعد بن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت می‌شمرد در يك مورد بدون تصریح (در مورد اصحاب عبدالله بن سبأ) از یکی از فضلا و در مورد دیگر (در باب محمد بن نصیر التمیمی) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می‌آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح میشود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرّفاتی که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشیعه چاپی که بد بختانه نسخه کهنه‌ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب ، شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ، ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می‌آید عیناً یا مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی یکی است و اگر اندک اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن می‌پردازد و این گونه تصرّفات از

طرف ناقلین یا ناسخین معمول بوده چنانکه اگر دو نقلی را که شیخ طوسی و کثی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر الثمیری آورده اند با هم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. بعلاوه ناسخین غالب اوقات مطالب نسخه‌ها را بسلیقه شخصی نقل بمعنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق‌الشیعه چایی نیز هم عبارتاً و هم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چایی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره‌ای با تناسب آن بنویختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نویختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نویختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاع نداشتند و کتاب حاضر از نویختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نویختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نویختی مطالب کتاب اشعری را بدون ایراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مطرده روایت مطالب کتاب نویختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش علمای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بفرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده متارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فن خود از فضایی ایشان بوده اند از این نسبت زشت‌بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر با اشعری احتیاج به هیچ‌یک از دو فرض فوق پیدا نمیشود.

اینک مافراینی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنکارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته‌اند عیناً نقل میکنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار میداریم:

آقای شیخ الاسلام چنین مینویسند که: « آنچه کشتی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر میآید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چاپی) است، با موازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی‌الخصوص در آخر عبارت کشتی يك فقره زیادتی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقوله در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد. چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قمی اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می‌شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت به عبارت کتاب فرق الشیعه؛ منشاء دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی التوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصرفی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طولش نقل نموده با این معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود

(۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کشتی غیر از این فقره در وجه تسمیه قطعه واحوال عبدالله بن سبا و محمد بن بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

چایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش پیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را با همان ترتیب و سیاق کتاب نوبختی با تلخیص و تصرف از خودش ایراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتماها و ذکر بک فرقه هم از نسخه حاضر فرقه الشیعه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعد بن عبدالله اشعری.

اما ملاحظات نگارنده:

در باب مختصر اختلافیکه مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کشی و شیخ طوسی و فقره ایکه در رجال کشی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعه چایی موجود است آیا نمیشود بعین همان قرآنی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کشی نیز چنانکه شاهد آنرا نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعد بن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کشی پس از نقل مطلب کتاب سعد بن عبدالله از خود نیز فقراتی بر آن افزوده است؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعد بن عبدالله کتاب فرق الشیعه نوبختی را یا بتصریح بنقل و یا بدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کشی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لااقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعد بن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی در دست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دو نفر که هر دو از رجال آیام غیبت صفری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام یچهارده فرقه معاصر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعد بن عبدالله اخباری عین عبارت نوبختی را بدون هیچگونه اشاره‌ای بمنشأ آن بخود نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بنف رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است. از این عمل اطلاع پیدا نکند.

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعه چاپی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میگیریم بر اینکه فرق الشیعه چاپی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقوله بتوسط کثی و شیخ طوسی و فرق الشیعه چاپی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حدیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده‌ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی بین عبارت منقول از فرق الشیعه نوبختی و عبارت فرق الشیعه چاپی موجود است اشاره می کنیم.

۱ - در ذکر فرقه اول (فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حدیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعه چاپی متفاوت است و ابتدا شباهت بهم ندارد.

۲ - در ذکر فرقه چهارم (فرقه سوم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه‌ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که: «الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي لَا يُوجَدُ مِنْهُ مَلْجَأٌ إِلَّا إِلَيْهِ» از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعه چاپی نیست.

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل يك مضمون ابدأ از آن راجحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بعقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکنند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن حسن است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد ب علاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا عباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی تأیید میکند و عرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکالی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلائل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و یا رد کنند برخورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجانی حن مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر راجح کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می‌شمارند تا بابو القاسم اشعری فقیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن ایام که دوزخ مجادله و مناظره بوده گاه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این لحن را اختیار می‌کرده اند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة مثل يك نفر متکلم امامی داخل در رد اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشیعه حاضر و عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری بچهارده شعبه منقسم گردیدند ولی در آن ایام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت می‌پرداخته و جماعتی را دور خود جمع می‌کرده است و نامدانی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عمر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست می‌رسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات و سیر الحیات مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱). از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشیعه و کتاب العیون و الحاسن یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است :

التاسعة قالت ان الحسن قدمات و صح موته و قد اختلف الناس هذا الاختلاف و لاندري كيف هو و لا تشك انه قد ولد له ابن و لاندري قبل موته او بعد موته الا

(۱) مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۶ (چاپ مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را علیحده ذکر کرده ، فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد ، فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق گنجانده و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخه حاضر فرق الشیعه سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است .

اَنَا نَعْلِمُ بِقَيْنَا انَّ الارضَ لَا تَخْلُو عَنْ حِجَّةٍ وَهُوَ الْخَلْفُ الْغَائِبُ فَنَحْنُ تَوَلَّاءُ وَنَتَمَسَّكُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ بِصُورَتِهِ .

الحادية عشر فرقة توقفت في هذه المحابط وقالت لا ندري على القطع حقيقة الحال لكننا نقطع في الرضا ونقول بامامته في كل موضع اختلفت الشيعة فيه فنحن من الواقعية في ذلك الي ان يظهر الله الحججة و يظهر بصورته فلا يشك في امامته من ابصره ولا يحتاج الى معجزة وكرامة و بيينة بل معجزته اتباع الناس باسمهم اياه من غير منازعة و مدافعة .

اگر این دو فرقه را هم بر چهارده فرقه فوق بیفزائیم عدد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم بشازده میرسد و چون رأی طرفداران حلاج و رأی منسوب بابو سهل خوبختی و قائلین بسیزده امام را هم بر این عدد اضافه کنیم عدد فرق شیعه نزدیک بهمان عدد ای میشود که مسعودی ذکر کرده ولی معلوم نیست که این فرق همه عین همان فرقه - هائی باشند که مسعودی مقالاتشان را در دو کتاب خود آورده بوده بلکه شاید بواسطه تشمت عجیبی که پس از رحلت امام یازدهم در احوال شیعه بروز کرد عدد فرق شیعه بیش از اینها نیز شده و بعضی از آنها غیر از فرق مذکور در مؤلفات مسعودی باشد ولی همین اشاره مسعودی میفهماند که عدد فرق شیعه در عهد اول اقل بیست بالغ میشده است . فرقه هائی که ما در فوق تفصیل مقالات ایشانرا از کتب چند التقاط کردیم و در ذیل نیز فهرستی از ایشان بدست میدهم غیر از طرفداران هلالی و بلالی و شامغانی و نمیری و غلاة دیگرند که بعد ها بعقاید آنها اشاره خواهیم کرد. اینک فهرست فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم و اشاره بمنابعی که در آنها ذکرى از ایشان هست :

- ۱ - امامیه اثنی عشریه (فرقه ۱ عیون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشیعه) ؛
- ۲ - طرفداران زنده بودن امام یازدهم و غیبت و رجعت آن حضرت بعنوان مهدی (فرق ۱ : عیون : ۲ ، شهرستانی : ۱ ، غیبت طوسی ص ۱۴۱ ، کمال الدین ص ۲۴) ؛
- ۳ - معتقدین بر رحلت امام یازدهم و قیام آن حضرت بعد از رحلت (فرق : ۲ ، عیون : ۳ ، شهرستانی : ۲ ، غیبت ص ۶۲ و ۱۴۲) ؛

۴ - يك فرقه از جفریه معتقد بر حلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت بنص از طرف امام یازدهم (فرق : ۳ ، عیون : ۴ ، شهرستانی : ۳ ، غیبت طوسی ص ۱۴۳) ؛

۵ - فرقه دیگر از جفریه طرفدار امامت جعفر بنص از طرف امام دهم و معتقد ببطلان امامت امام یازدهم (فرق : ۶ ، عیون : ۵ ، شهرستانی : ۴) ؛

۶ - محمدیه ، یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمدعی بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد بعنوان مهدی و قائم (فرق : ۵ ، عیون : ۶ ، شهرستانی : ۵ ، غیبت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدین ص ۶۳) ؛

۷ - طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد (شیخ مفید بنقل از توبختی این فرزند را علی مینامد) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده (فرق : ۶ ، عیون : ۷ ، شهرستانی : ۶) ؛

۸ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولد یافته و ادعای غیبت و انتظار رجعت او (فرق : ۷ ، عیون : ۸ ، شهرستانی : ۷) ؛

۹ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یکی از کنیزکان آن حضرت پسری که بادعای ایشان هر وقت آن کنیزك آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد (فرق : ۸ ، عیون : ۹ ، غیبت طوسی ص ۶۱ ، شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد) ؛

۱۰ - طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلمت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان (فرق : ۹ ، عیون : ۱۰ ، شهرستانی : ۸ ، غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵) ؛

۱۱ - فرقه نقیس طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نقیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)؛

۱۲ - مشکوین در باب امامت، معتقد برحلت امام یازدهم و خالی نماندن زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، غیبت ص: ۱۶۳)؛

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستاخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، غیبت طوسی ص: ۶۰)؛

۱۴ - طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجت ولی مشکوک در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)؛

۱۵ - فطحیة طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی: ندارد، غیبت ص: ۶۲ - ۱۴۵)؛

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند (غیبت طوسی ص: ۱۶ و ۱۴۴)؛

۱۷ - واقفه در مسئله امامت که میگویند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در هر مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند یکی از آل محمد (الرضامن آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر خلق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی بمعجزه و کرامت نیست بلکه کرویدن جمع مردم با وی منازعه و بلا مانع معجز اوست (شهرستانی: ۱۱)؛

۱ - کلمه رضا یا «الرضامن آل محمد» را طرفداران علوین و قتیکه کس معنی از ایشانرا در نظر نداشتند بکار میبردند چنانکه حلاج در اول امر مردم را بامامت شخصی بهین عنوان میخوانده و نام او را نمیرده (نسخه از کتاب المنتظم ابن الجوزی در حاشیه صله عریب ص ۱۰۵ و Passion d'al-Hallâdj p. 75 نقل از انساب الاشراف بلاذری) برای شاهد استعمال این کلمه رجوع کنید بکتاب کمال الدین ص ۷۱ و غیره

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین بر حلت امام دوازدهم و معتقد بامامت پسری از آن حضرت (۱) (غیبت طوسی ص ۱۴۷) ؛

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین بنحیم امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت (۲) ؛

۲۰ - پیروان عقیده‌ای که آنرا صاحب الفهرست بابوسهل نوبختی نسبت داده (۳) .
مقالات این بدست فرقه بعضی ببعضی دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد بین ایشان تفاوت نمیکذاشته اند بعلاوه چون گروهان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر نبوده غالباً بزودی از میان رفته اند و غیر از فرقه امامیه اثنی عشریه که متکلمین و رواة اخبار و فقها و رجال سیاسی بزرگ داشته بقیه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام پیداورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقاقت مقالات خویش میدانند .

(۱) این فرقه غیر از کسانی هستند که مثل ابو نصر هبة الله بن محمد الله را سیزده میدانسته و زید بن علی را نیز در عداد ایشان می آورده اند (رجوع کنید صفحه ۱۱۰ از همین کتاب)
(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب .
(۳) ایضاً صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

فصل هشتم

ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب یاقوت
(نیمه اول قرن چهارم)

تنها کتاب مستقلی که از يك تن از بزرگان متعدد خاندان نوبختی باقیست و در انتساب آن شبهه‌ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام الیاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا شرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته اند. اما از مؤلف جلیل القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب یاقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از تواریخ و تراجم رجال ذکری نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حتی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده اند.

کتاب یاقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶) باشم اتوار التلکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و در آن تمام یاقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶ (۱) مورخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است (۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب بتبعیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادیب مزبور در سال بعد یعنی در ۶۵۶ فوت کرده، ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۲۲۶ پس از ذکر وفات برادر او، قاضی موفق الدین ابوالعالی قاسم بن ابی الحدید، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه ای در رثاء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندوشاه نخبوانی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار بغداد در کتاب خود آورده است که دالّ بر حیات اوست در موقع فتح آن شهر (۴ صفر ۶۵۶) بدست هولاسگو.
(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ وروضات الجنات ص ۴۲۲

تتبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است .
مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم این نویخت
میخوانند فقط علامه حلی در انوارالملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب
که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحق ابراهیم
بن نویخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوارالملکوت
که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱) .

با وجود تصریح علامه حلی باسم مؤلف کتاب یاقوت ندانستم بچه دلیل
میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و بتبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه
در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نویخت
دانسته اند . سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب یاقوت
بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لا اقل از معاصرین امام ابوالحسن
اشعری (۲۶۰-۳۲۴) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی سال ۳۲۰) یعنی
از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نویخت باشد
بهین جهت ما در باب اسم او تبعیت از علامه حلی را مادام که سندی بر نقض آن بدست
نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه
مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید
مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه
وسعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس ، نسخه کتابخانه دارالشوری ملی ایران ، نسخه ملکی
دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحمت کرده از روی نسخه خود
یک نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند .

(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس ثانی بوده و بین
۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است .

(۳) از جمله صاحب کتاب « السیمة و فنون الاسلام » ص ۴۸ . (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ایراداتی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب یاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم بر نیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب یاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه باسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که با اصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۳ از همین کتاب.

(۲) « مسئله نادمه » از « مقصد خامس » از متن کتاب یاقوت - شیخ مفید در کتاب آوائل المقالات میگوید: « واحدت رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خالف فيه جیم الفاظ الموحدين و معانیهم فیما و صفته و زعم ان لله عز و جل صفات قدیمه و انه لم یزل یعنی لاهی هو ولا غیره من اجلها کان مستحقاً للوصف بانه عالم حی قادر سميع بصیر متکلم مرید و زعم ان لله وجهاً قدیماً و سمّاً قدیماً و بصراً قدیماً و یدین قدیمین و ان هذه کلها ازلیة قدیمه و هنا قول لم یسبقه الیه احد من متغلی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته برای تکرارنده استنساخ و مرجمت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷.

و «کسب» (۱) و «کلام نفسانی» (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در ردّ این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخته و کسب و کلام نفسانی را «هذیان» خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولّد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقهٔ درس ابوعلی جبائی حضور بهم میرسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم میشود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آتقدیرها قوت نگرفته و آراء خاصهٔ ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی برآنها پیردازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسهل نوبختی و ابومحمد حسن بن موسی هیچ کتاب با اشاره‌ای بر ردّ عقاید اشعری دیده نمیشود و اشعری که با ایشان در یک زمان میزیسته گویا در اتمام حیات آن متکلمین که از ۳۱۱ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و باقرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

ردّ عقاید اشعری بتوسط ابواسحاق نوبختی لابد بعد از این ایام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهر حال از دورهٔ اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئلهٔ ناکه، مقصد سابع، - بعضی از علمای کلام عجایب این فن را سه میدانستند: قول بطفره از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابوهاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:

مِمَّا يَتَمَلَّ وَ لَا حَقِيقَةَ تَحْتَهُ مَعْقُولَةٌ تَدْتُو إِلَى الْأَنْهَامِ
الْكُتُبِ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالِ عِنْدَ الْهَاشِمِيِّ وَ طَفَرَةُ النَّظَامِ

(منهاج السّنة ج ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت دوم شاید صحیح التّهمی باشد بجای الهاشمی و آن منسوب است بابوهاشم که نام فرقه طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید بشهرستانی ص ۵۴ و انساب سبعمانی f-96b).

(۲) مسئلهٔ سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حلی در انوارالملکوت برمی آید عصر شیخ ابواسحاق مدتها بر زمان علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسین محمد بن علی بصری معتزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را رد کرده اند.

و ابعاً بشرحیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لااقل از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ابجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین برمی آید که این کتاب قبل از کتاب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هائی است که بعدها شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسبب آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نوبختی يك نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بابرادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آنگاه این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب یاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد میباشد زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدم است و معلوم نیست که او تا ایام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اول کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معتزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معتزلی خود و رد بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب التدریج الی اصول الشریعة (۲) تألیف علم الهدی سید مرتضی

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۳ (۲) بنام : الاعتبار

انگذاذ کرده ولی شرح ابن ابی الحدید چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حلی است که اتوار الملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و یک قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است :

«... وقد صنف العلماء فی ذلك كثيراً من المبسوطات واطنبوا القول فیہ بکتاب مختصرات و معلولات الا انهم لم یسلموا من زینغ فی تلك الایرادات و لم یخلصوا من خطأ فی بعض الاعتقادات وقد صنفنا فی ذلك کتباً متعدده اوضحنا فیها سبیل الرشاد و هدینا الی طریق السداد نرجوا فیها ذخراً للمفاد و قد صنف شیخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهیم بن نوبخت قدس الله روحه الزکیة و نفسه العلیة مختصراً سماه الیاقوت قد احتوی من المسائل علی اشرفها و اعلاها و من المباحث علی اجلها و اسناها الا انه صغیر الحجم کثیر العلم مستصعب علی الفهم فی غایة الایجاز و الاختصار بحيث یعجز عن حله اولوا الانظار فرأینا ان نضع هذا الکتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت علی ترتیبہ و نظمه موضعاً لما التبس من مشکلاته فینبأ لما استنبه من معضلاته مع زیادات لم توجد فی هذا الکتاب .»

علامه حلی در شرح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابو اسحاق را حفظ کرده بلکه در این کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و در پاره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نپذیرفته و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابو اسحاق مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است .

کتاب الیاقوت تا حدیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن ایام مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوار الملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم :

مقصد اول در نظر، شامل ۱۳ مسئله:

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر؛
- « ۲ - در وجوب آن؛
- « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است؛
- « ۴ - در وجوب عقلی آن؛
- « ۵ - در اینکه نظر اولین واجبات است؛
- « ۶ - در دلیل؛
- « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بتنهائی مفید علم هست یا نه؛
- « ۸ - در ضبط استدلال با دلائل سمعی؛
- « ۹ - در حد علم؛
- « ۱۰ - در تقسیم علم؛
- « ۱۱ - در مغایرت علم بدلیل با علم ببدلول و دلالت؛
- « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است؛
- « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است.

مقصد ثانی در جوهر و عرض، شامل ۱۰ مسئله:

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم؛
- « ۲ - در جزء لایتجزی؛
- « ۳ - در تماثل اجسام؛
- « ۴ - در جواز خلق اجسام از طعوم و الوان و روایح؛
- « ۵ - در اینکه اجسام مرئی است؛
- « ۶ - در اثبات خلأ؛
- « ۷ - در تعریف حرکت؛
- « ۸ - در تعریف سکون؛
- « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمعنی نیست؛
- « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض.

مقصد ثالث در احکام جواهر، شامل ۴ مسئله:

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل؛
- « ۳ - در شبهه خصم و رد آن؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم.

مقصد رابع در موجودات، شامل ۷ مسئله:

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است؛

- ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- ۳ - در تقسیم موجود بقدم و محدث ؛
- ۴ - در اینکه قدیم را بمؤثر نمیتوان اسناد داد ؛
- ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خاصی در اثبات صانع و توحید و احکام آن، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- ۲ - در قدرت او ؛
- ۳ - در علم او ؛
- ۴ - در حیات او ؛
- ۵ - در اینکه صانع سمیع و بصیر است ؛
- ۶ - در اینکه او سرید است ؛
- ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- ۸ - در اینکه ذات باری تعالی غنی است ؛
- ۹ - در قی معانی و احوال ؛
- ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی گنجد ؛
- ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد سادس در استناد صفات خداوندی بوجوب او، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- ۲ - در سلب عرضیت و جسمیت از او ؛
- ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتهج است .

مقصد سابع در عدل ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در تحسین و تقیح عقلی ؛
- « ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
- « ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
- « ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
- « ۵ - در اموری که از افعال بوجود می آید .

مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ؛
- « ۲ - در وجوه حسن آلام ؛
- « ۳ - در فعل الم از طرف صانع و وجوه حسنه آن ؛
- « ۴ - در ابطال قول بکرته و تناسخه ؛
- « ۵ - در اثبات عوض برای خدای تعالی ؛
- « ۶ - در اتصاف ؛
- « ۷ - در انقطاع عوض ؛
- « ۸ - در عدم عوض بهیه و ابراه .

مقصد ناسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد علم ؛
- « ۲ - در جواز تعلق علم بدو معلوم ؛
- « ۳ - در اختلاف پیدا کردن علوم باختلاف معلومات ؛
- « ۴ - در مباحث متعلق باراده ؛
- « ۵ - در ابطال کلام نفس ؛
- « ۶ - در حد لذت و الم ؛
- « ۷ - در ماهیت قدرت ؛
- « ۸ - در اینکه قدرت قبل از فعل است ؛
- « ۹ - در تعلق قدرت بدو امر ضد یکدیگر ؛
- « ۱۰ - در متعلق بودن قدرت ؛
- « ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ؛
- « ۱۲ - در اینکه قدرت باقی نمیماند .

مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در شرط آن ؛
- « ۲ - در ماهیت انسان ؛
- « ۳ - در بیان حسن تکلیف ؛
- « ۴ - در محال بودن تکلیف مالا یتطاق ؛

مقصد حادی عشر در الطاف، شامل ۵ مسئله:

- مسئله ۱ - در حد الطاف؛
- « ۲ - در وجوب آن؛
- « ۳ - در اینکه فعل قبیح با لطف جایز نیست؛
- « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لطف پسندیده نیست؛
- « ۵ - در اصلاح در دنیا.

چهار مسئله در توحید:

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از روز ازل عالم بوده است؛
- « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ازل فاعل بوده است؛
- « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ازل زنده بوده است؛
- « ۴ - جواب بکلام هشام بن الحکم در باب علم خداوند.

مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل

شامل ۶ مسئله:

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت؛
- « ۲ - در تحقیق معنی سمیع و بصیر؛
- « ۳ - در تحقیق معنی مرید؛
- « ۴ - در ابطال قدمت کلام؛
- « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت؛
- « ۶ - در جواب شبهه مجبزه در خصوص تعسین و تقبیح و غیره؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید، شامل ۱۱ مسئله:

- مسئله ۱ - در وجوب سعی ثواب و عقاب؛
- « ۲ - در ابطال احباط؛
- « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود؛
- « ۴ - در اثبات شفاعت؛
- « ۵ - در عدم وجوب قبول توبه؛
- « ۶ - در اینکه توبه واجب است؛
- « ۷ - در اینکه توبه از یک عمل زشت با وجود عدم توبه از عمل زشت دیگری صحیح است؛
- « ۸ - در اینکه مؤمن کافر نمیشود؛
- « ۹ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق باز مؤمن خوانده میشود؛
- « ۱۰ - در اثبات صراط و میزان و غیر آنها که بطریق نقل بما رسیده است؛
- « ۱۱ - در جواب اعتراضات مخالفین در خصوص وعد و وعید.

مقصد رابع عشر در نبوات، شامل ۲۰ مسئله:

- مسئله ۱ - در جواز بعثت؛
- ۲ - در شرایط معجزه؛
- ۳ - در اثبات نبوت پیغمبر اسلام؛
- ۴ - در جواز ظهور کرامات؛
- ۵ - در اینکه انبیاء از ملائکه اشرفند؛
- ۶ - در رد اعتراضات بر نبوت؛
- ۷ - در اعاده و امکان آن؛
- ۸ - در بقای جواهر؛
- ۹ - در امر معروف و نهی از منکر؛
- ۱۰ - در آجال؛
- ۱۱ - در اسرار؛
- ۱۲ - در ارزاق؛
- ۱۳ - در بیان عصمت انبیاء؛
- ۱۴ - در ردّ بر یهود؛
- ۱۵ - در ردّ بر نصاری؛
- ۱۶ - در ردّ بر منجین و طبعیین؛
- ۱۷ - در ابطال قول ثنویّه؛
- ۱۸ - در ردّ بر مجوس؛
- ۱۹ - در ردّ بر بت پرستان؛
- ۲۰ - در ردّ بر غلاة.

مقصد خامس عشر در امامت، شامل ۱۲ مسئله:

- مسئله ۱ - در وجوب امامت؛
- ۲ - در وجوب عصمت؛
- ۳ - در باقی صفات امام؛
- ۴ - در وجوب نصّ؛
- ۵ - در جواب با اعتراضات مخالفین در باب مسائل فوق؛
- ۶ - در تمییز امام؛
- ۷ - در جواب با اعتراضات مخالفین؛
- ۸ - در نصّ خفی؛
- ۹ - در تحقیق در اعتراضات مخالفین؛
- ۱۰ - در نصوص دال بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب؛
- ۱۱ - در امامت بقیة الله دوازده گانه؛
- ۱۲ - در حکم مخالفین.

گویا کتاب الیاقوت با وجود شرح ابن ابی الحدید تا عصر علامه میان طایفه امامیه چندان مشهور نبوده و پس از آنکه انوار الملکوت انتشار یافته توجه بآن کتاب و مؤلف آن زیاد شده و انتخاب و شرح مطالب و نقل اقوال شیخ ابو اسحاق معمول گردیده است. از آنجمله بعد از علامه خواهرزاده او سید عمید الدین عبد المطلب حسینی حلّی (۶۸۱-۷۵۴) انوار الملکوت را شرح کرده و بین مؤلف اصلی یعنی ابو اسحاق و شارح یعنی علامه حلّی محاکمه نموده است (۱) و شیخ شهاب الدین اسماعیل بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله عودی عاملی از ادبا و شعرای جبل عامل که قبل از ۱۰۹۷ سال تألیف کتاب اهل الآمل میزیسته در ارجوزه‌ای کتاب الیاقوت را منظوم ساخته (۲) و یکی دیگر از فضلاء امامیه از شرح یاقوت منتخبانی ترتیب داده بوده است (۳).

کتاب الابتهاج

شیخ ابو اسحاق نویختنی تألیف دیگری نیز در یکی از مباحث کلامی داشته است با اسم کتاب الابتهاج که خود در کتاب یاقوت بآن اشاره میکند و علامه حلّی میگوید که این کتاب بدست ما نرسیده است.

موضوع این کتاب اثبات لذت و سرور و ابتهاج برای ذات باری تعالی است که جمیع متکلمین آنرا نفی میکردند و حکما بر خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ ابو اسحاق در این مسئله بر خلاف متکلمین امامی و غیر امامی با حکما موافقت کرده است. حکما می گویند که: «هر خیری مؤثر است و ادراک مؤثر از آنجهت که مؤثر است حبّ است و حبّ و قتیکه بحدّ افراط رسید از آن بعشق تعبیر میشود. چون ادراک بحدّ کمال رسید و مدرك در ادراک خیر اشدّ درجات را پیدا کرد عشق بسر حدّ کمال میرسد و ادراک تمام که در این مورد مقصود از آن ادراک کمال خداوند یعنی کمال حقیقی منحصر

(۱) روضات الجنات ص ۳۷۵ (۲) آمل الآمل ص ۴۲۸ (ذیل رجال استرآبادی) و ص ۷ (ذیل رجال ابو علی). در این دو چاپ هر دو اسم شاعر با اشتباه احمد چاپ شده در صورتیکه در نسخه خطی آمل الآمل متعلق بنگارنده که از روی نسخه خط مؤلف بسال ۱۲۰۵ استنساخ شده و در کتاب کشف الحجب و الأستار (ص ۳۸) اسماعیل مذکور است (۳) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷۳.

بفرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد؛ پس عشق کامل یا وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و ابتهاج است و عشق حقیقی عبارت باشد از ابتهاج بتصوّر حضور ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته. خداوند تعالی از ادراک ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراک کماله باللذت است و یا موجب لذت. خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراک او اکمل ادراکات یعنی در حدّ عشق حقیقی است و اینکه عالم را خلق کرده بجهت التذافی است که از این فعل میبرده و با اینکه قبل از خلقت عالم از این جهت که خود را با ایجاد جهان قادر میدانسته ملتذّ بوده باز چون لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در اخبار نبوی نیز دلایلی بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱)»

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن بیشتر انسان است احتراز میکرده و بجای آن کلمه «ابتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای خداوند تعالی میدانستند و میگفتند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و نسبت دادن آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم یا حادث بگیریم در شقّ اوّل با ازلیت خداوند منافات پیدا میکند و در شقّ ثانی خداوند را محلّ حوادث قرار میدهد.

با وجود این اعتراض اکثریت متکلمین باز حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات فوق جواب گفته و بوسیله ادله عقلی و نقلی با اثبات سرور و ابتهاج بلکه غم و الم برای ذات باری تعالی پرداخته اند و ابوشعیب از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات قرآنی سرور و غم و رشک و اسف را برای خداوند ثابت میدانسته ولی سایر متکلمین آنها را بوجوه دیگر تاویل مینموده اند و حجّة الاسلام امام محمد غزالی از متکلمین

(۱) شرح اشارات خواجه نصیر، مقصد ۸ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۷ و ۴۷۰

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذت را برای بخداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن ابی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابواسحاق نوبختی یعنی کتاب الیاقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذت و الم و نسبت آن بحضرت سبحان نظری داشته و رساله‌ای جداگانه در آن باب نوشته بوده (۲) که در دست نیست و احتمال کلمی دارد که این رساله او نیز شرح کتاب الإبتهاج شیخ ابواسحاق و از قبیل رأی آراء او بوده است. ابواسحاق نوبختی در کتاب الیاقوت در مبحث لذت و الم و اثبات ابتهاج برای ذات باری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی طیب و حکیم رازی معروف را که بقول اصح در ۳۲۰ فوت کرده در باب لذت نقل ورد میکند و اگر چه اسم محمد زکریا در متن کتاب الیاقوت مذکور نیست ولی علامه حتی در شرح کتاب بتعلق آن رأی بمحمد زکریا اشاره مینماید و رأی محمد زکریا که در این باب از طرفداران فورون لذی (۳) از فلاسفه متشکک یونانی در قرن سوم قبل از میلاد بوده معروف و در کتب دیگر نیز باسم او مضبوط است (۴).

ناصر خسرو که در کتاب زاد المسافرین مکرر اقوال محمد زکریا را نقض کرده در رد قول او در خصوص لذت می گوید: « این مرد [یعنی محمد زکریا] با آغاز مقالات گفتست که لذت حسی چیزی نیست مگر راحت از رنج و رنج نیز چیزی نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذت چیزی نیست مگر باز آمدن بطبیعت و باز آمد طبیعت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن. » (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که: « الم ادراك منافر یا منافی و لذت ادراك ملائم است. » (۶) ابواسحاق نوبختی در این باب در کتاب الیاقوت می نویسد: « الالم ادراك المنافی واللذة ادراك الملائم، وليس الخلاص عن الالم كلذة المبصر مبتدأ لصورة جميلة. »

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷ . (۲) ایضاً ج ۱ ص ۴۷۵ .

(۳) Pyrrhon (۴) مختصر الدول ص ۷۷ و قفلی ص ۲۶۰ و زاد المسافرین ناصر خسرو ص

۲۴۱ - ۲۴۴ (۵) زاد المسافرین ص ۲۴۱ (۶) تریقات جرجالی ص ۱۵ و ۸۳ و

مجمع البحرین ص ۲۴۸ .

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریا است که ابو اسحاق با آوردن شاهی آنرا رد میکند و میگوید که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بماند بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص از الم نیست. محمد زکریا مقاله ای جداگانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواست است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرد، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲).

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت ورد آن از طرف ابو اسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الیاقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و یا لا اقل از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است.

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۱۵ و زادالساقرین ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۲۰۱ و قفطی ص ۲۷۵

فصل نهم

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

و پسرش

ابوالفضل یعقوب

ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابوالحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگام خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابوالحسین علی مشهور تر شده است.

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع بشرح حال افراد متعدّد خاندان نوبختی و تعدّد اسامی مشترک در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشكل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و افتادن در خطّ اشتباه و خطا باز است بهمین علت با وجود تحمّل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خبط مصون مانده باشیم. تعیین صحّت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحدس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضایی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید.

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص

(۱) رجال استرآبادی ص ۵۱ و رجال قرشی ص ۲۹ و غیره بتقل از رجال طوسی که بطبع نرسیده است.

البته نمیتواند همین ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت مقتول در ۳۲۲ موضوع این فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل قریب هفتاد سال فاصله است و محال است کسیکه پدرش ابوسهل اسماعیل در موقع رحلت امام دهم ۷۷ ساله بوده (تاریخ تولد ابوسهل اسماعیل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد.

این اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت که مؤلفین کتب رجال او را از اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی دیگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت پسر اسماعیل ندیم ابونواس و جامع دیوان و اخبار او که احوالش را در ضمن ترجمه پسران ابوسهل بن نوبخت ذکر کردیم و این اسحاق بن اسماعیل پسری نیز داشته است بنام یعقوب که مرزبانی او را یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ذکر میکند و او با ابو محمد حسن بن موسی مشکم معروف (متوفی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابو محمد از او خبری را راجع بابونواس نقل میکند که یعقوب از جدش اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت شنیده بوده (۱) و گویا همین یعقوب بن اسحاق است که راوی يك خبر كوچك از اخبار حضرت امام هشتم است (۲). چون مرزبانی تمام نسب او را یاد آوری نموده دیگر شکی نمی ماند که او از شعبه دیگر آل نوبخت یعنی از فرزندان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت است نه از شعبه اعقاب و اخلاف ابوسهل، اسماعیل بن علی که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوبختند و البته باید متوجه بود که این یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل ابی سهل بن نوبخت غیر از ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در ذیل همین فصل باحوال او اشاره خواهیم کرد چه ابوالفضل یعقوب بن اسحاق پسر ابو یعقوب اسحاق موضوع این فصل است و چنانکه خواهیم گفت از عمال و کتاب دستگاه خلفا و از ممدوحین بحرری شاعر مشهور بوده.

(۱) الموشح ص ۲۷۴ (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که از اصحاب حضرت هادی است غیر از یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گوید او پسر دیگری داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل راوی قسمتی از اخبار ابونواس (۱) که بمناسبت نام جدش اسماعیل نمیتوان او را با علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابوسهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست دیگری حسن بن اسحاق کتاب که دوپسرش احد و معتد از رجال مقارن شروع غیبت صغری بوده اند و از کسانی هستند که حضرت قائم را قبل از غیبت دیده اند. (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آنرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم می پردازیم بشرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که از مشاهیر کتاب دربار خلفای عباسی و از ممدوحین جلیل بجزری شاعر است.

اول باری که از این اسحاق بن اسماعیل ذکری در تاریخ برای ما باقی مانده است در سال ۳۱۲ یعنی یک سال بعد از فوت پدرش ابوسهل اسماعیل است ولی مسلماً اسحاق و پسرش ابوالفضل یعقوب مدتها قبل از این تاریخ از رجال معتبر و از عمال دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بجزری که در ۲۸۳ یا ۲۸۴ فوت کرده هر دو را مدح گفته است و از یکی از مدایح بجزری چنین استنباط میشود که ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل در طرف عواصم (۳) و قسطنطنیه مأموریتی داشته و حدود قسطنطنیه را از وجود یکنفر متعدی یاک و رعیت را آسوده و تفرقه حال مردم را که بجزری نیز یکی از ایشان بوده بجمعیت مبدل ساخته و بعدل و میانه روی با ایشان معامله کرده است و ابیات ذیل اشاره باین نکات است:

انَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عَصِمْنَ بِأَبِيضٍ مَاضٍ كَصَدْرِ الْأَبْيَضِ الْمَسْلُوبِ (۴)

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶ (۲) کمال الدین ص ۲۴۶

(۳) مقصود از عواصم مجموع قلاهی بوده است مابین حلب و انطاکیه بین متصرفات مسلمین و سرحد ممالک متعلق بعیسویان و این قلاع برای مسلمین حکم بناگاه را داشته است موقعیکه از جهاد با عیسویان بر میگشتند (۴) این ابیات از قصیده است در مدح ابو یعقوب اسحاق که قسمتی از آنرا در صفحه ۶ - ۷ درج کرده ایم.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابویعقوب اسحاق بن اسماعیل توبختی حواله داده و ابویعقوب آنرا نرسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلخت و جمعی دیگر از یاران او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌های دایر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در زمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شاتزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معروف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۴ سال پیش نداشت و گذاشت و او را در اول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد و او يك عده از عمالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل توبختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲)

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاعی نداریم ولی از قراین معلوم است که دولت او روز بروز رو بترقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر پسر مقتدر ابوالعباس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شر خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صلاح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی پافشاری کرد تا نظر مونس را از ابوالعباس احمد برگرداند و او را بران داشت که

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۶۰ (۲) صلة غریب ص ۱۲۶.

ابو منصور محمد پسر المعتضد بالله را با لقب القاهر بالله بخلافت اختیار نماید (۱).
قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر
او را و ادایش که جمیع اموال خود را بدیوان واگذار و ابوالحسین علی بن عباس نوبختی
را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن
اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعفا و مساکین وقف کرده باین جهت
نمی‌تواند حال و قفیت را از آنها بردارد ولی املاک آزاد خود را برای فروش در اختیار
علی بن عباس نوبختی میگذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع و قفیت از آن املاک
در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار
داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلخت و ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل
نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر دریغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲).
بعد از آنکه قاهر بخلافت نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس
مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا ابن مقله
بیغداد برسد ابوالقاسم کلواذانی از او نیابت کند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت
و بیغضی علی بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتاب و
عمال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همرا با ابوعبدالله
محمد بن خلف نیرمانی از عمال زیر دست خود سیرد تا از ایشان اموالی را که بر عهده
دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت
داشت بر جان خود ترسیدند و در صد رهائی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی با ابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد، ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی گنه بایستی بهارون بن غریب (۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار بندد سپس حاجبی از دربانان وزارت را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چندکال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمانی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که یا اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دعوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رهااند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلکه نجات داد و جمعا در يك روز از حبس برهائی یافتند (۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرد تعهد خود را بانجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر پرداخت ۴۵۰۰۰ دینار گرفت. (۳)

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او ابن مقام در غزّه شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن وهب گردید. ابن وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و منتی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسط کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد (۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاک و اوساط و حوالی فرات را در ضمانت داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. بهمین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهورترین خانواده هائی که در این آیام در کارهای خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدتها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابو یوسف یعقوب و ابو الحسن علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان مشهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پس آن بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسر کار خود برگشتند. بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پس آن بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پس آن بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پس آن بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

دربار کردن ایشان بصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیادتر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر باجابت مسؤل او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای دربار مصمم شد که ابوالعباس خصیبی را یوزارت بردارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده اند وادارد و ایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بیهانه اینکه بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد (۲)

(۱) قاهر با اینکه خود شرب شراب و سماع آغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۲۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر و تبعید نمود. (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر ناسپاس اسحاق را بطرزی زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او متنی بان بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبانی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی با دادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابو منصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حمدان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقید بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخلی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند^(۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع فظیح خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعباس احمد پسر مقتدر را با لقب الرّاضی بالله در تاریخ جادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.

☆

☆☆

از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابوالفضل یعقوب از هیچ راهی

اطلاع نداریم جز بوسیله مدایحی که بختری شاعر در حق او گفته و چگونگی تاریخ این مدایح قبل از سنه ۲۸۳ سال فوت بختری است و دیگر هیچ ذکری از او در تواریخ دیده نمیشود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درک ننموده باشد.

در دیوان بختری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده است که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده ایم، دیگر قطعه است که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است:

تَقْدِيكُ أَنْفُسِنَا اللَّاتِي نَضُنُّ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الَّذِي تَشْكُرُ وَأَوْصَابُهُ
لَسْتَ الْعَلِيلَ الَّذِي عُدْنَا تَكْرِمَةً بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصْبَحْتَ تُكْنِي بِهِ (۱)

(۱) دیوان بختری ص ۱۹۲ - اشاره است بابوا فضل که کتبه یعقوب بن اسحاق باشد.

فصل دهم

ابوالحسین علی بن عباس

(۲۴۴ - ۳۲۴)

و پسرش

ابو عبدالله حسین

(وفاتش در ۳۲۶)

ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت از شعبه دیگر خاندان نوبختی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن نوبخت با نسب فرزندان و اعمام ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می پیوندد باین شکل که از پسران متعدد ابوسهل بن نوبخت دوتن یکی اسماعیل دیگری اسحاق تا آنجا که بما اطلاع رسیده است صاحب خانواده معتبری شده اند ؛ اسحاق پدر علی بن اسحاق و جد پدری ابوسهل اسماعیل و برادرش ابو جعفر محمد و جد امی ابو محمد حسن بن موسی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جد اعلای ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف بابن کبریاء است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که ذکرشان در فصل پیش گذشت .

ابوالحسین علی بن عباس از بزرگان کتاب اعیان و شعرای بغداد و از مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است و بین این دوتن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوالحسین علی) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوسهل اسماعیل) پسر عم بیکدیگر محسوب میشده اند رابطه یگانگی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده احترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان نوبختی و رئیس فرقه امامیه بشمار میرفته مینگر بسته و او را بنظم مدح میگفته است .

ابو الحسین علی در شعر و ادب شاکرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصیت بنی نوینت و از مداحان و پروردگان خوان این خاندانند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخبار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱).

ابن الندیم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دفتر شعر او بدویست ورقه میرسیده (۲) و بشهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن بختی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاکرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با او در یک شهر میزیسته سخنان منظوم او نیکو و روان بوده است (۳). باقوت این قطعه را از اشعار او در حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکند:

يَا مُحَيِّي الْعَارِفَاتِ وَالْكَرَمِ وَ قَاتِلِ الْحَادِثَاتِ وَالْعَدَمِ
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَعْقَبَكَ اللهُ شَفَاءً بِهِ مِنْ السَّقَمِ
لَئِنْ تَحَطَّتْ إِلَيْكَ نَائِبَةٌ حَطَّتْ بِقَلْبِي ثِقَلًا مِنَ الْأَلَمِ
شَرِبْتُ فِيهَا الدَّوَاءَ مُرْتَجِيًا دَفَعَ آدَى مِنْ عِظَامِكَ الْعِظَمِ
وَالدَّهْرُ لَا بُدَّ مُحْدِثٌ طَبِيعًا فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ نَحِيمِ (۴)

بیکر از اشعار او قطعه ذیل است که آنرا ابواسحاق حصری قیروانی در زهر الآداب

نقل کرده:

إِنْ يَنْحَدِمَ الْقَلَمُ السَّيْفُ الَّذِي خُضِعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَدَانَتْ خَوْفُهُ الْأُمَمُ
وَالْمَوْتُ وَالْمَوْتُ لَا شَيْءٌ يُغَالِبُهُ مَا زَالَ يَتَّبِعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 36a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) ۱۰

(۲) الفهرست ص ۱۶۸

(۳) تاریخ الاسلام f. 36a و کتاب الاوراق f. 103a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) .

(۴) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹

يَذَاقُصِي اللهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورِيَّتِي إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مُذَارِهَفَتِ خَدَمِي

و ابو الطيب احمد بن حنبل متنبی (۳۰۳ - ۳۵۴) شاعر مشهور در معارضه
با مضمون ابن قطعه ابوالحسين نوبختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب
مضمون شعر ابوالحسين است میگوید:

مَا زِلْتُ أَضْحِكُ إِيَّيْكَ كَمَا ظَنَرْتُ إِلَى مَنْ اخْتَضَبْتَ أَخْفَافَهَا بِدَمِ
أَسِيرُهَا بَيْنَ أَصْنَامِ أَشَاهِدُهَا وَلَا أَشَاهِدُ فِيهَا عِفَّةَ الصَّنَمِ
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلِي الْمَجْدُ السَّيْفِ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ
اَكْتُبُ بِنَا أَبَدًا بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ فَإِنَّمَا نَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْخَدَمِ (۱)

قطعه ابوالحسين علی بن عباس نوبختی را بعضی از رواة بنام ابو الحسن علی بن
عباس بن الرومی استاد ابوالحسين نوبختی نقل کرده اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم
نوبختی و ابن الرومی و اسم پدران ایشان است که هر دو علی بن عباس بوده اند (۲) و کنیه
آن دو شاعر نیز بهم شبیه است و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین
در باب کنیه علی بن عباس نوبختی باشد که آنرا بعضی ابوالحسين و بعضی دیگر ابو الحسن
نوشته اند و ما بمثلی که ذیلاً خواهیم گفت ابوالحسين را ترجیح دادیم .

از زندگانی اداری ابوالحسين نوبختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷
موقعیکه مقتدر خلیفه بار دیگر بخلافت برقرار گردید و ابوعلی بن مقله را بوزارت
برگرداند چون برای پرداخت وظیفه لشکریان مال فراهم نداشت جامه های موجود
در خزانه و بعضی از املاک خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن
عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرارداد (۳) و قاهر خلیفه نیز چنانکه گفتیم در سال
۳۲۰ موقعیکه املاک سیده مادر مقتدر را میخواست بفروش بزرساند او را واداشت

(۱) از قصیده ای بمطلع : حَتَّامٌ نَحْنُ سَارِي النَّجْمِ فِي الظُّلْمِ وَمَا سَرَاهُ عَلَيَّ حَيْفٌ وَلَا نَدَمٌ
در مرثیه ابوشجاع فاتک (متوفی سال ۲۵۰) رجوع کنید بدیوان متنبی طبع شیخ ناصیف یازجی
ص ۵۳۶ - ۵۴۰ (۲) زهر الآداب ج ۲ ص ۱۲۲ (۳) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها ترکیب نماید (۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در وقایع سال ۳۲۴ و مدت عمر او را تردیک بهشتاد مینویسد ولی ذهبی که عین عبارات یاقوت را در معجم الادبیا نقل کرده آنرا در سال ۳۲۷ (بحروف) ذکر میکند در صورتیکه در نسخه چاپی معجم الادبیا این تاریخ ۳۲۹ (برقم) بطبع رسیده و گویا اختلاف مابین روایت ذهبی و متن مطبوع معجم الادبیا ناشی از روش ناپسندیده است که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و بهمین علت اغلاط زیاد از این راه در معجم الادبیا چاپی راه یافته است. بهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاشرین اوست بر کفته دیگران ترجیح دارد و بهمین جهت هم ما آنرا اختیار نمودیم. کنیه علی بن عباس را نیز یاقوت ابوالحسن مینویسد (اگر بشود بصحت نسخه چاپی اطمینان کرد) ولی ابن الندیم آنرا ابوالحسین قید کرده و چون علی بن عباس پسری بنام ابوعبدالله حسین داشته و زمان ابن الندیم هم متقارب بعصر اوست قول ابن الندیم بصحت تردیکتر است.

آل نوبخت و بختی

ابوعباده ولید بن عبید بختی (۲۰۶-۲۸۳) شاعر بزرگ چنانکه تا کنون چندبار اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل نوبخت و از مختصین و معاشرین ایشان بوده و چند نفر از آن خاندان مثل ابوعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. در میان آل نوبخت ابوالحسین علی و پسرش ابوعبدالله حسین گویا بیشتر بجمع آوری اشعار و اخبار او توجه داشته اند و ابوالحسین علی در جوانی از بختی و ابن الرومی اخذ ادب و شعر میکرده و بمناسبت طبع شاعری و تعلق بآداب و شعر، اخبار و اشعار این دو شاعر را فراهم می آورده است. ابوالفرج اصفهانی یکی از حکایات راجع ببختی را که علی بن عباس نوبختی برای عم او حکایت کرده بوده در کتاب الاغانی روایت میکند (۲) و لبو اسحاق قیروانی حکایت

(۱) نیا رب الامم ج ۵ ص ۲۴۰ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در زهر الاداب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که بختی در ادب بابوالحسین علی بن عباس داده موقعیکه قطعه مشهور ابونواس مطرح بحث بوده است .

صولی روایت کرده است که روزی ابونواس باجمعی از یاران از مداین میگذشتند ، بساباط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ایوان کسری وارد شده در مکانی خوش ، آثار جماعتی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند ، پنج روز در آنجا ماندند و آیام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابونواس خواستند که آن حال را وصف کند و ابونواس گفت :

و دَارِ نَدَامَى عَطَلُوهَا وَ ادْلُجُوا	بِهَا اَثْرُ مِنْهُمْ جَدِيدٌ وَ دَارِسُ
مَسَاحِبُ مَنْ جَرَّ الرِّقَاقَ عَلَى الثَّرِي	وَ اَضْعَافُ رِيحَانِ جَنِيِّ وَ يَابِسُ
وَ لَمْ اَر مِنْهُمْ غَيْرُ مَا شَهِدَتْ بِهِ	بِشْرِفِي مَسَابِطِ الدِّيَارِ الْبَسَابِسُ
جَبَسْتُ بِهَا صَحْبِي فَجَمَعْتُ شَمْلَهُمْ	وَ اِنِّي عَلَي امْتَالٍ تِلْكَ لِحَابِسُ
اَقَمْنَا بِهَا يَوْمًا وَ يَوْمًا وَ ثَالِثًا	وَ يَوْمًا لَهُ يَوْمُ التَّرْحَلِ خَامِسُ
تُدَارُ عَلَيْنَا الرَّاحُ فِي عَسَجِدِيَّةِ	حَبَّتْهَا بِاَنْوَاعِ التَّصَاوِيرِ قَارِسُ
قَرَارَتِهَا كِسْرِي وَ فِي جَنَبَاتِهَا	مَهِي تَدْرِبُهَا بِالْقَيْسِيِّ الْفَوَارِسُ
فَلِلرَّاحِ مَازَرَّتْ عَلَيْهَا جُيُوبُهَا	وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْقَوَانِسُ (۱)

علی بن عباس نوبختی میگوید که : « بختی بمن گفت که میدانی ابونواس مضمون بیت سوم این قطعه را از کجا گرفته ، گفتم نه ، گفت از این بیت ابوخراش :

(۱) این اشعار را یکی از شواهد میل ابونواس بایران و آداب ایرانی گرفته اند (اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و جاحظ میگوید که هیچکس در ایراد این مضمون بر ابونواس سبقت نداشت و در این معنی تقدم او ثابت است (زهر الاداب ج ۳ ص ۱۰۸) .

وَلَمْ آدِرْ مَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ رِذَاءَهُ سِوَى أَنَّهُ قَدُّسٌ عَن مَاجِدٍ مَّحْضٍ (۱)

گفتم معنی این دو بیت مختلف است ، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روش کلام یکی است ، (۲) .

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بختی را بچند واسطه از ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳) .

آل نوبخت و ابن الرومی

ابوالحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحی که سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص او بابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی او را از این جماعت پیشتر ذکر کرده ایم .

ابوالحسین علی بن عباس نوبختی پیش ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله يك قسمت از اخبار و اشعار این شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است . ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرر بخششها و مرحمت های ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسائی از ابوجعفر محمد بن علی خطاب باو میگوید :

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ قِيَابُنَ عَلِيٍّ لَا تَرِدُنِي عَجَائِبًا
عَلَيْنَا بِنِعْمَا كُمْ مِنَ اللَّهِ أَنْعَمُ فَلَا تَجْعَلُونَهَا بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) ابوخراس خویلدین مرّة الهذلی از شعرای اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرثیه برادرش عروّة سروده و تمام آن مرثیه در زهر الآداب قیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسه ابی تمام (ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از ابیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسه بختی (ص ۲۵۶) موجود است . (۲) تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۴۷ .

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۵۸ . (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کیلانی

و در قصیده‌ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابوجعفر محمد بن علی را در غیبت و حضور متمم خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوئی ماسین یون ازیک جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس ازساحت ابوسهل تمام عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

معه بعد از ذکر وفات ابوالحسین قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر خلیفه مکتفی که مردی خونریز و عظیم الهیة بود و نقل قتل عبدالواحد بن موقوف بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

«ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبیدالله و ابی الحسن علی بن سلیمان الاخضر النحوی و ابی العباس الزجاجی النحوی و کانت ابن الرومی الاغلب علیه من الاخلاط السوداء و کان شرهاً نهماً وله اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل مع ابی سهل اسماعیل بن علی التوبختی و غیره من آل نوبخت (۳)».

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی توبختی در امر مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت متهم بوده است بعلاوه حکایت ابن الرومی و قاسم بن عبیدالله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر اینکه ابوسهل توبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note.

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳. (چاپ فرنک)

ابو عبدالله حسین بن علی
(پسر ابوالحسین علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسین علی بن عباس مذکور نیز از منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشته از رجال درجه اول آن شهر و قائم مقام وزراء گردیده است .

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین نوبختی منحصر است بهمین پنج شش سال اخیر از دوره عمر او در صورتیکه از قرائن معلوم میشود که او قبل از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کتّاب در بعضی ولایات مخصوصاً در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رجالی که ضمانت مشاغل مهمه دیوانی آن حدود را از طرف دارالخلافه برعهده میکردند نیابت میکردند است چنانکه مدتی در زیر دست ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی کار میکرد (۱) و قبل از قتل هارون بن غریب پسر خال مقتدر خلیفه یعنی پیش از سال ۳۲۲ اعمال واسط و صلح و مبارک آن ناحیه را بنیابت از جانب او اداره مینموده است و این اعمال همانهاست که آنها را سابقاً ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در ضمان خود داشت و قاهر پس از دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ بابوالحسن علی بن عیسی وا گذاشته بود .

در سال ۳۲۲ که خلافت بالراضی بالله رسید ابو یوسف یعقوب بریدی اعمال مزبور را در ضمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی را که قبلاً اداره آن اعمال را از جانب هارون بن غریب عهده دار بود بنیابت از طرف خود در واسط باقی گذاشت (۲) . حسین بن علی نوبختی معلوم نیست چه مدتی تاریخ در خدمت ابویوسف بریدی باقی بوده ، همینقدر معلوم است که او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه ابوبکر محمد بن

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲

(۲) تكملة تاریخ الطبری f. 57a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) .

رائق از منشیان مخصوص او شده و بدشمنی با خاندان بریدی قیام نموده و بتدریج دریش محمد بن رائق ترقی و نفوذ فوق العاده حاصل کرده است.

ابوبکر محمد و برادرش ابواسحاق ابراهیم پسران رائق غلام معتضد خلیفه‌اند و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنکه بار دیگر بخلافت برقرار گردید شرطه بغداد را در عهده ایشان گذاشت و آن دو برادر در این عمل از خود امتحانی خوب دادند و تا سال ۳۱۸ در شغل مزبور باقی بودند.

در سال ۳۱۹ مقتدر این دو برادر را بحکومت بصره و اداره اعمال آن منصوب کرد ولی کمی بعد موقعی که مونس المظفر مقتدر را بخارج کردن یاقوت و پسرش محمد مجبور نمود و ایشان در روز چهارشنبه هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج گردیدند و مونس بر مقتدر استیلا یافت او پسران رائق را خواسته بدربانی خلیفه گذاشت و ایشان از مونس تشکر کرده باین مقام برقرار گردیدند ولی خلیفه چندی بعد آن مقام را از ایشان گرفته بار دیگر بیاقوت و گذاشت.

در سال ۳۱۹ بین مونس و خلیفه کدورت حاصل شد و مونس که با محمد بن یاقوت رقابت دیرینه داشت و خلیفه او را شرطه و محتسی بغداد و پدرش یاقوت را شغل دربانی داده بود از خلیفه خواست که محمد بن یاقوت و پدرش را از کار باز دارد. مقتدر از ناچاری قبول کرد و مجدداً ابوبکر محمد بن رائق و برادرش ابواسحاق ابراهیم را بشغل حجابت گذاشت و ایشان کمی بعد ضمانت اعمال واسط را از دیوان بر عهده گرفتند و در جنگی که منتهی بقتل مقتدر در سال ۳۲۰ شد بکمال خلیفه شرکت کردند.

بعد از قتل مقتدر و فرار سرداران سپاه او پسران رائق نیز با هارون بن غریب و محمد بن یاقوت بطرف واسط گریختند و در این ضمن محمد بن یاقوت و منشی او ابواسحق محمد بن احمد قراریطی اسکافی (۲۸۱-۳۵۷) باستبداد پیرداختند و باروسای دیگر مخصوصاً پسران رائق بخوشی رفتار نکردند و همین مسئله محمد بن یاقوت را در پیش چشم سرداران دیگر منفور کرد تا آنکه در سال ۳۲۱ ابو عبدالله بریدی که

با ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه جدید یعنی القاهر بالله سابقه دوستی داشت از اختلافی که مابین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بمدد آن سپاهیان و بحمله و تدبیر صف اتحاد غاصبان را در هم شکست و با دادن حکومت بصره بپسران رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و کمی بعد ابن مقله امر داد که املاک پسران رائق را که توقیف کرده بودند آزاد کنند.

پسران رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدرجاً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رساندند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود در آورده از جانب خویش باطراف ماورین فرستادند.

بعد از آنکه راضی بخلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را بسمت درباری اختیار نمود و محمد از اهواز بواسط آمد و اعمال اهواز را ابن مقله در عهده پسران بریدی قرار داد.

ورود محمد بن رائق بواسط مقارن شد با لشکر کشی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسط، ابن رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل گردید (۳۲۲).

بعد از مصالحه علی بن بویه با خلیفه و برگشتن او بفارس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسط و بصره گردید و در این دوره بود که ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی را منشی خود ساخت و تدبیر امور خویش را در کف کفایت آن مرد که با هنر انشاء و نیکی فطرت کفایت اداره و کار دانی را نیز جمع داشت قرار داد ولی چون روز بروز بتدبیر او رونق کار ابن رائق زیادتر میشد حسد دیگران نیز بر ضد منشی او شدت می یافت و کسی که بیش از همه در این راه سعی داشت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی کاتب سابق ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل منعم خود در خدمت ابواسحاق قرار بطنی کاتب

محمد بن یاقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله وزیر بشیر محمد بن یاقوت و برادر او را بحبس انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسین پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد.

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسین را در بغداد جای خود قرارداد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاغذی از ابو عبدالله بریدی از اهواز رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقرر بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسین وزیر را از این بابت خشنامک دید مضمون مراسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسین عظیم جلو داد و داوطلب شد که شخصاً باهواز رود و مالی عظیمی جمع آورده ببغداد برگردد. ابوالحسین کاغذی در نپذیرفتن عذر ابو عبدالله بریدی با نوشتن و مأموریت ابو عبدالله کوفی را باطلاع رسانید و کوفی نیز بعد از فرستاده شدن نامه وزیر باهواز رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد برآمد که با اظهار دشمنی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بیدگویی از ابن مقله وزیر و خرابی اوضاع دربار خلیفه پرداخت و از آن جمله گفت که ابن مقله در واگذاری واسط و بصره بمحمد بن رائق عایدات آن نواحی را ازین برده و مسؤل خرابی این کار و شوکت روز افزون ابن رائق منشی و مدبر امور او یعنی ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی است. ابو عبدالله بریدی بعلمت دشمنی که بین خاندان او و ابو عبدالله نوبختی بروز کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاحظت قرارداد و باو قول داد که در برانداختن نوبختی از هیچگونه مساعدت مالی باو مضایقه ننماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاشر و مشاور خود ساخت.

ابو عبدالله کوفی مدت یکسال در پیش ابو عبدالله بریدی بعزت و احترام تمام ماند و در تمام این ایام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگانی که بر او حق نعمت داشتند شد یعنی چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود در ابوعلی بن مقله و پسرش

ابوالحسین و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر بر استبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان کرد خود جمع کرد و يك دسته از لشکریان مرداو یح بن زیار را که بر ریاست بجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بجکم را بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بجکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترک را بواسط خواننده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدار الخلافه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله خلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضا داد ولی ابن مقله قبلاً دونفر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را بیفداد بفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن انعام فراوان با خود یار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد باین مضمون که اگر خلیفه او را بیفداد بخواید تدبیر عموم کارها را کفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج و وظایف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق از قبول مسؤل او تن درزده عازم خدمت خلیفه شد تا بصواب دیدار کسیرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو لطمینان دهد که حرکت وزیر بقصد اهواز است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پیش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جاذی الاولی سال ۳۲۳ مظفر بن یاقوت برادر محمد بن یاقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قزاولان حجریه وزیر را گرفتند و خلیفه را بعزل او وا داشتند و راضی نیز که آلتی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحیله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثروتی هنگفت بدست آورده سر بطنغان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قزاولان خاصه بنام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان هر آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد متنقذی میساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سپاهیان مسلح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع ورزی عمال دیوانی نفقات ایشان نمیرسید غالباً سر بشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در زحمت کلفتی قرار میدادند.

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم گرخی جای او را گرفت. در عهد این وزیر بعلت امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و بصره و استنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلای علی بن بویه بر فارس بمران بی پولی شدت کرد و گرخی پس از سه ماه و نیم از پربشانی پنهان شد و خلیفه ابوالقاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او نیز توالست کاری از پیش برد. عاقبت راضی

یش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را بر طبق نامه محرمانه ای که در عهد ابن مقله نزد خلیفه روانه داشته و ادعای کفایت کارهای دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود بینگداد خواست و ابن رائق بشادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عازم حرکت بآن طرف گردید.

خلیفه بکنی از رؤسای ساجیه را قبلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و با او اطلاع داد که ریاست لشکریان و امارت و اداره اعمال خراج و ضیاع و معاون در این نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه باو واگذار شده است سپس خلعت و لواء نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسط شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابو عبدالله نوبختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقید کرد و آن طایفه را با گرفتن و بستن از میان برد و بسپاهیان حجریه گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میزان نفقه شما افزوده شود. چون ابن خیر بینگداد رسید بقیه ساجیه هم که در آن شهر بودند بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق بازماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد. طایفه حجریه از این پیشی آمد و وحشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن نزدیکی برپا کردند. ابن رائق ابتدا چند نفر از سران سپاهی خود را بینگداد فرستاد سپس خود با جلال تمام بمعیت بجکم درده روزمانده باخری ذی الحجّه سال ۳۲۴ بدارالخلافه وارد گردید.

در ورود بینگداد وزیر خلیفه و رؤسای حجریه باستقبال او آمدند و ابن رائق ابتدا حجریه را برداشتن چادرهای خود از نزدیکی قصر خلیفه مجبور کرد سپس زمام کارها را در دست گرفت و از این تاریخ عنوان وزارت و دواوین بر افتاد و حلّ و عقد جمیع امور در کف کفایت ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی که در اوایل محرم ۳۲۵ بینگداد آمد قرار گرفت و مالیاتها تحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی وزیر و ابن امیر و دبیر هر قدر میخواستند بخلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کند وجود نداشت.

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت، امیرالامراء و بیجگم اهواز را از دست ابو عبدالله بریندی گرفتند و ابن مرد مزور جام طلب برادران خویش ابو یوسف و ابوالحسین را در بصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس بیناه امیر ابو الحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بیجگم کمک گرفت. ابن رائق در اول سال ۳۲۵ خلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و از آنجا با بریندی داخل مکتبه شود تا اگر بقبول فرمان دارالخلافه تن در مینهد و از در اطاعت پیش می آید بقایای خود را بفرستد و الا بقصد او عزیمت کند. راضی و عده ای از قراولان حجریه بواسط حرکت کردند ولی غالب آن قراولان که از سر نوشت ساجیه و حث داشتند بر خود ترسیدند. ابن رائق ابتدا اصلاً بایشان اعتنائی نکرد و در حرکتشان اصرار نمود و همین امر باعث بر آن شد که حجریه بتدریج همه بواسط آمدند: ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله نوبختی مصمم گردید که ریشه فتنه این طایفه را نیز قلع کند و بهمین عزم و وظیفه جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ای را از خدمت خارج ساخت. حجریه زیر بار نرفتند و شورش کردند. ابن رائق در ۲۵ محرم در يك جنك جمع زیادی از آن جماعت را کشت و بقیه را منهزم ساخت و آنها که ببغداد گریختند بدست صاحب شرطه دارالخلافه کشته شدند و بلای استیلای حجریه نیز باین آسانی مرتفع گردید.

کسیکه ابن رائق را باین مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنه ساجیه و حجریه را خواباند ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی دبیر او بود که ابن رائق تدبیر عموم کارهای خود را باو محول کرده و از فرمان او سر نمی پیچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد و امور خلافت مدبر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله نوبختی از این تاریخ سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد (۱).

(۱) کتاب الاوراق صولی f.150a و f.121a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) و تجارب الامم ج ۵ ص ۲۱۰

ابو عبدالله بریدی جمیع پیشنهادهای خلیفه و ابن رائق را در فرستادن بقایای مالیاتی و واگذاری قشون تحت امر خود بهر کس که از طرف امیرالامراء تعیین شود پذیرفت؛ ابن رائق مراسلات ابو عبدالله بریدی را بخلیفه نشان داد و از پاران خود در این باب انتشاره کرد. ابو عبدالله نوبختی باین رائق گفت که ابو عبدالله بریدی مردی مکار و حيله گراست و نباید بقول او اعتماد نمود ولی ابوبکر بن مقاتل از منشیان زبردست نوبختی که طرفدار جدی ابو عبدالله بریدی بود بقدری در قبولانیدن عنبر بریدی و واگذاری مجدد اهواز باو اصرار ورزید که ابن رائق و خلیفه باریکتر آن ولایت را در زمان ابو عبدالله بریدی قرار دادند و بیغداد برگشتند و اندکی بعد معلوم شد که حق با ابو عبدالله نوبختی بود چه ابو عبدالله بریدی نه دیناری بدارالخلافة فرستاد و نه لشکریان خود را تسلیم فرستاده امیرالامراء کرد بلکه برخلاف بقایای حجر به راه دور خود کرد آورد و در بصره بیدکوئی از ابن رائق برداخت و بهمان وضع سابق بتزویر و مسامحه از قبول فرمان دارالخلافة سرپیچید و کار اختلاف بین او و ابن رائق بالاخره در سال ۳۲۵ بجنک و استیلائی بحکم براهواز کشید و سال بعد عماد الدوله ابوالحسین احمد بن بویه از طرف برادر خود علی بن بویه بیاری ابو عبدالله بریدی آمد و اهواز را از بحکم پس گرفت.

ابوبکر بن مقاتل که ابو عبدالله نوبختی او را در خدمت ابن رائق داخل کرده بود بتخریک ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی دشمنان ابو عبدالله نوبختی بر ضد نوبختی برخاست و ابن رائق را دعوت کرد که ابو عبدالله بریدی را بجای اویکتایت و وزارت خود اختیار کند و شرحی از فوائد این امر بر ابن رائق خواند و گفت که بریدی ۲۰۰۰۰۰ دینار هدیه جهت امیرالامراء بمنزل من فرستاده است. ابن رائق که مردی حق شناس و درست پیمان بود زیر بار قبول این تکلیف نرفت و گفت که اگر بریدی فارس و اصفهان را برای من فتح کند و آنها را بدست خود بمن تنها ببخشد بعزل حسین بن علی نوبختی رضا نخواهم داد چه او سبب بمن خیر خواه است و از بزرگت او این دولت مرا میسر شده

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امیر این پیشهاد را نمی پذیرد پس واسط و بصره را در ضمان بریدی قرار دهد. ابن رائق واگذاری این اعمال را هم موکول بر ای ابو عبدالله نوبختی کرد و تیر ابن مقاتل در این مرحله هم بسنگ آمد چه ابو عبدالله نوبختی که در این ایام مریض و بتب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شرحی از زشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و غدر او نسبت بیاقوت در حضور ابن مقاتل بیان کرد و او را در این پیشهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من زنده بمانم محال است که بریدی بر تو دست یابد ولی اگر بچشم از خدا خواهم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سازد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حيله های او راحت دارد. ابن رائق گریست و از خدا حیات و زیر خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون نوبختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰ دینار هدیه فرستاده و ناچار باید در حق او التفاتی کرده شود و بهتر آن است که ابو عبدالله کوفی را بحضور بخواهیم و با او گفتگو کنیم. ابن رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قضیه را بابو عبدالله بریدی نوشت و کوفی بنیابت از جانب او بیغداد آمد.

رسیدن ابو عبدالله کوفی بیغداد و ناخوشی ابو عبدالله نوبختی و بیخبری داماد و برادر زاده او یعنی علی بن احمد بن علی نوبختی (۱) کار را یکسر کرد و بالاخره مقصود ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابو عبدالله نوبختی بعلمت ناخوشی مدتی نتوانست بر سر کار خود بیاید و در غیاب خود علی بن احمد نوبختی داماد و برادر زاده خویش را بجای خود گذاشت. ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه ای که در پیش داشتند او را با خود باز کردند. روزی ابن مقاتل باین رائق گفت که اگر امیر در حفظ پیمان و درستی عهد اصرار دارد باید بمصالح امور نیز متوجه باشد. ابو عبدالله نوبختی در شرف مردن است و کارها از نظم افتاده. ابن رائق باستناد قول طیب بیان او را پذیرفت. ابن مقاتل گفت که طیب چون شدت علاقه امیر را بنوبختی میداند نمیخواهد

(۱) علی بن احمد نوبختی در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد بود و در موقبعکه ابوعلی بن مقله وزیر ابو الحسن علی بن عیسی را محبوس کرد علی بن احمد نوبختی با علی بن عیسی مکاتبه میکرد و وقایع را باطلاع او میرساند (تجارب الامم ج ۵ ص ۲۲۴) و ما باز در فصل یازدهم از این شخص گفتگو خواهیم کرد.

که رسانندهٔ خبر بد باشد، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادرزاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد، اگر از تو حال او را پرسید جواب یأس بده و مردن او را در نظر این رائق امری مسلم قلمداد نما، علی بن احمد نیز در حضور ابن رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش گریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند. ابن رائق از این واقعه بی نهایت متاثر گردید و گفت که اگر با دادن فدیه جان کسی را میشد خرید حاضر بودم تمام ملک خود را در باز خرید جان ابو عبدالله نوبختی فدیه بدهم سپس ابن مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست. ابن مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و از همه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پروردهٔ ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است. ابن رائق کوفی را سمت وزارت خود داد و تدبیر جمیع امور را که در دست نوبختی بود با او گذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ماه و هشت روز وزارت از کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و او بشادی این فتح ۱۰۰۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی روبهبودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که ابن رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱).

غصهٔ پیش آمد این قضایا و خرابیهائی که پس از استیلای ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل در بغداد و پسران بریدی در خوزستان و بصره بروز کرد ابو عبدالله نوبختی را از پا در آورد و چون دبد رشتهٔ انتظام عموم کارها که بتدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره از هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره بمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی در ۳۲۶ بهمان مرض فوت کرد (۲) و باین شکل چراغ زندگانی یکی از مدبرترین

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۲

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۲ . (۲) تكملة تاريخ الطبري f. 73a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سر و صورتی گرفته و فتنه های بزرگی خوابیده بود خاموش شد. از زندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدبختانه چندان اطلاعی در دست نداریم. ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نوپختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدر ادیب و ادب یزور خود ابوالحسین علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز از اجله علمای امامیه است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بجزری شاعر را بسه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید (۱).

فصل یازدهم

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی مشهورترین افراد خاندان نوبختی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر است و عمدهٔ اشتهار او بواسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعهٔ امامیه دارد و از نوآب اربعهٔ حضرت قائم محسوب میشود. ابوالقاسم حسین بن روح بعقیدهٔ شیعهٔ امامیه سوّمین نایب حضرت حجّتست در زمان غیبت صغری و او بعد از ابو عمر و عثمان بن سعید عتّری و پسر ابن شخص یعنی ابو جعفر معتمد بن عثمان بن سعید عتّری باین مقام برگزیده شده است. تولّد حضرت حجّت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ملقب بقائم آل محمد بروایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاده و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از تولّد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده (۱) و دورهٔ غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نایب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و از سال ۳۲۹ بعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز نیز دوام دارد.

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولّد حضرت قائم بعد در تمام مدت غیبت صغری بین حضرت حجّت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اوّلین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفارت و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجّت را داشته اند، عرایض و مستدعیات شیعیان را با امام غایب میرسانده و بدستور حضرت بایشان جواب میدادند و این جوابها بصورت توقیع بردست سفرا یعنی نوآب اربعه صادر میشده است.

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۱۶۷ و ۲۷۰.

امامی توای اربعه و دوره نیابت هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - ابو عمرو عثمان بن سعید عسری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسری باین مقام برگزیده بودند؛

۲ - پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عسری . دوره نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ با جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱)؛

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶)؛

۴ - ابوالحسین علی بن محمد سسری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹) .

نکارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم بتشخیص رابطه قرابت ابوالقاسم حسین بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موافق نیامدم و بالاخره ندانستم که او با آل نوبخت چه نسبتی داشته همینقدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلی داشته است .

در نوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی وزیر ابن رائق مخلوط و همشور بوده و در کارها بصلاحدید یکدیگر میرفته اند بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده ای از بنی نوبخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتابت او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد .

(۱) تاریخ وفات ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول امام معلوم غایب نیست و بهین جهت درست نمیتوانیم دوره نیابت او را معین کنیم ولی چون پسرش که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافته قریب پنجاه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ نایب امام بوده است و ابو جعفر حتی در ایام پدر نیز سمت وکالت داشته است (رجال کشی ص ۳۳۰ و کتاب الغیة طوسی ص ۲۳۸) .

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر را مورخین و علمای اخبار گاهی نوبختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بقی نوبخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته‌اند و شمس الدین ذهبی بنقل از یک نفر از مورخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ بیهی بن ابی طی باخطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و همین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (الفینی؟) یا (القیمی) است و احتمال کثی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کثی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که باخاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او باخاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر زاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بخاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده (۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می کرده است (۷).

(۱) کتاب القیة طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق صولی f. 147a و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸

(۲) کتاب القیة ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.

(۳) کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۴۵ . (۴) رجال کثی ص ۳۴۵ . (۵) کمال الدین

ص ۲۷۷ و غیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰ . (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).

(۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ بیثی در هر دو مورد حسن بن روح

بطبع رسیده .

بعدادار فوت نایب دوم حضرت حجّت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۴ یا بر روایتی دو اواخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجّت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی و اگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدتی پیش عنوان « بایت » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابو علی محمد بن امام اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نمایی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غائب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیمه میرسانده و از خواص و محارم او بشمار میرفته تا آنجا که بعلمت انس و نزدیکان پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

(۱) ابو علی محمد بن امام بن سهل بن یزید اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام الانوار (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهین نام داشته است ؛ رجوع کنید بصفحه ۱۱۷ از همین کتاب). وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخری سال ۲۶۶ و تولد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۳۳۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۶۵ و رجال استرآبادی ص ۲۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد .

(۲) غیبت طوسی ص ۲۴۲ (۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b

میکنشته باو میگفته و هر ماهه سی دینار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالهایی بود که باو از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملحوظ و محترم بود، این جمله بتدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او بیدرم و مراتب و ثوق و دیانت و فضل او نیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدرم بنیابت و سفارت منصوب گردید (۱) .

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم پیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار ملاحظه یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت (۲) .

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابوالقاسم حسین بن روح بدارالتیبة در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند ، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عگازه) و کلید صندوقچه ابو جعفر بود . گفت ابو جعفر مرا فرموده است که چون مرا بخاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن ، این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است ، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالتیبة بیرون آمد و جمعاً بخانه ابو جعفر معتد بن علی سلطغانی رفتند (۳) . و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورخست (۴) .

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد باجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و بهمین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) النیة طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹ - ۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۰ -

۲۷۶ (۳) تاریخ الاسلام ذمبی f.132b (۴) کتاب النیة ص ۲۴۳

او بجانشینی ابو جعفر منصوب شود (۱) بعلاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان آیام ملحوظ و محترم بودند که تصور انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانیکه حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بیناترند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانند میدانستم شاید در تنگنای محاجه او را بخصم می نمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را با مقراض ریزر کنند امام را آشکار نخواهد ساخت (۲). از جمله کسانیکه در ابتدا منکر و کالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابو جعفر عمری در جزء روسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه بغداد آورده بخدمت حسین روح برد و او از آن تاریخ بصحت و کالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد (۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن العباس (از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بمرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم بشخص او بنظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بخدمت او می آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب النیة طوسی ص ۲۴۰ . (۲) ایضاً ص ۲۰۵ (۳) ایضاً ص ۲۰۵ - ۲۰۶

او از کار افتادند و وزیر جدید بحبس و بند و مصادره آل فرات و بستگان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست بما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام لیز این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته قبل را از مبیانات مورخین میتوان استنباط کرد:

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ بعثت مالی که دیوانت از او مطالبه میکرده است بحبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً بشهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجّه سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده (۱)، ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن میشود.

۲ - حسین بن روح مدتی را پنهان میزیسته و او در این مدت ابو جعفر محمد بن علی سلتانی معروف بابن الزّافر را بنیابت خود اصب کرده و شامغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب میشده است (۳) و این دوره استیوار لایب قبل از شروع حبس او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شامغانی در حال استقامت سر میکرده و هنوز راه خلاف مسلك امامیه و ادّعی نبوت والو هیبت بر گرفته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجّه همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از محبس توقیفی در لعن او صادر کرده (۴).

۳ - مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده چه این خلیفه موقعیکه خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ بتوسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان بحبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر عده ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۲۰۰ (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a و صلة عرب ص ۱۴۱ (۳) کتاب النبیة طوسی ص ۱۹۶ (۴) کتاب النبیة طوسی ص ۲۰۰

مونس او را بخانه خود برگرداند . چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت او را رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطا کاری او بود (۱) لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه بچه امری اشاره میکند .

احتمال کلی دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره میکند او را بمرأوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بنقل ابن مورخ حسین بن روح بمکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بغداد متهم شده بود و حسین بن روح با عباراتی که حاکی از زرزانیت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده (۲) و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و ابوالحسن بن الفرات وزیر و یسر او محسن دوستان حسین بن روح را نیز بهمین نسبت و با عناوین قرمطی کبیر و قرمطی صغیر دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالاخره بقتل رسانیدند . بهر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را بیدانه طلب مالی در حبس انداخته بوده اند (۳) .

بعد از خلاص از حبس حسین بن روح باز در بغداد بهمان عزت و احترام سابق بداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند باو میرساندند و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسن علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴) دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد بلکه بر خلاف در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی f. 133 a (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a (۳) صله عرب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کنید بشرح حال مرید از این سه نفر در فصول سابق .

امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح این مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور ممالک و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را تصرف کنند و موقعیکه بیفداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبثاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (۲) (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲ - ۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی که طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را بایشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند نمیکرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمیآید (۳)»

(۱) کتاب الاوراق صولی f. 122a (۲) تجارب الامم ج ۵، ص ۳۶۲ (۳) کتاب الاوراق f. 147a

ابو القاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعزت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بتقیه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند. (۲)

وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در چهار شنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله «سوق العطارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله. (۶)

شرح حال حسین بن روح را رواه و مورخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدبختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابوالباس احمد بن علی بن روح سیرانی از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلاه ارجه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از راویان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورخین شیعی مذهب حلب با اسم مفتجب الدین ابوزکریا یحیی بن ابی طی نجار حلبی قفقانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیبت طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a

(۲) غیبت طوسی ص ۲۵۰ - ۲۵۲ (۳) کتاب الاوراق صولی f. 127 (۴) رجوع کنید بصفحه

۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیبت طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیع ج ۲ ص ۲۴۲

(۷) غیبت طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

حسین بن روح و شلمغانی

یکی از جمله کسانی که بمخالفت با حسین بن روح برخاست و از راه حسد بتأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه سَلْتَنان از قراء واسط و او را ابن العزاقیر و پیروانش را نیز بهمین مناسبت عزاقریه می خوانده اند. این شخص یکی از کتّاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت یعنی قبل از قیام بتأسیس مذهب تازه و انحراف از تبعیت از حسین بن روح پیش طایفه امامیه مقامی جلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع و استفاده این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی این کار باجماعتی از وجوه شیعه بمحانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در رفع حوائج

(۱) ابن ابی طیّ مؤلف تاریخی است از شهر حلب بنام عقود الجواهر و ذکر او را ابوالفضل محمد بن شحّه حلبی (۸۰۴ - ۸۹۰) در تاریخ حلب آورده و او از خاندان بنی ابی طیّ است که مثل خانواده های بنی زهره و آل جراده از خاندانهای شیعی مدعی حلب بوده اند (در باب این اطلاع نگارنده مرهون رهنمایی حضرت آقای شیخ الاسلام زنجانی است) و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب آمل الآمل و مؤلف روضات الجنات در کتب خود مذکور داشته اند (آمل الآمل ص ۴۸۸ در حاشیه ذیل رجال استرآبادی و روضات الجنات ص ۴۰۰ - ۴۰۱) نسبت این شخص را ذهبی در نسخه ای که در دست داشته درست نتوانسته است بخواند و آقای لوتی ماسین یون که احوال او را از الوافی بالوفیات تألیف صدقی نقل کرده آنرا غسانی ضبط نموده است ولی صحیح نسبت این مورخ همان ققنانی است که صاحب روضات الجنات در کتاب خود آنرا تصریح کرده است. ذکر این بجایی بن ابی طیّ در کتاب طبقات المفسرین تألیف جلال الدین سیوطی نیز آمده است (رجوع کنید بآن کتاب ص ۲۷ چاپ فرنک) و قریزی نیز در خطط خود مکرر از ابن ابی طیّ نقل میکند. رجوع کنید نیز به L. Massignon, Recueil des textes concernant la mystique p. 226-227

و حلّ مهمّات خود باو مراجعه مینمودند. (۱)

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح درست معلوم نیست چه نمیدانیم که حسین بن روح در چه موقع در خفا میزیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قراین چنین معلوم میشود که دوره پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع آیام وزارت حامد بن العباس که از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده.

چنین تصور میرود که شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواص و متفقین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوت نبوت و الوهیت نیز کرده است.

اول موقعیکه سر شلمغانی و دعاوی او فاش شد بشهادت ابن الاثیر در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که یرده از روی این کار برداشته است حسین بن روح نوبختی است (۲).

بعد از عزل حامد بن العباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن القرات و وزارت سوّم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغانی بمناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی مَحْتَن باو داشت او را بخود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجاج زده و بسیاری از ایشانرا که از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او و بر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت با قرامطه متهم می ساختند محسن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را بجای جمعی از عمال دیوانی گذاشت و بدستگیری او و کسان دیگر جماعتی را بیهانه مطالبه بقایا بدست آورده مثل کوسفند سر برید (۳).

(۱) کتاب الفیة طوسی ص ۱۹۶ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ و ذمبی f. 119b

(۳) معجم الادباء یاقوت ج ۱ ص ۲۹۶ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابوالحسن بن القرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مختفی شد و از ترس بموصل گریخت و در همین آیام یعنی در ذی الحجّه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از مجلس توقیعی در لیس او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این آیام مدتی نیز در مغانیا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عتر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱)

بعد از چندی شلمغانی از موصل بیغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مختفی گردید و در این دوره بود که عقاید اوشیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گرویدند و کار فتنه عراق را به اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کثلی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد. مشاهیر کسانی که در این آیام بشلمغانی گرویدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابوجعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السیب الزبای و احمد بن محمد بن عینوس (۲) و غیره.

دعای شلمغانی

اصول عقاید و دعای شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بتهمت و غرض. امر مسلم اینست که شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلوایه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۸ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً او را از متابعین قول حلاج می‌شمارد (۱)
بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضد الوهیت خود و کیمیا نیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است.
خلاصه عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد
و آن چهار مأخذ بقرار ذیل است :

۱ - نامه ای که الراضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة
۳۲۲ بامیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و يك جزء عمده آن نامه را
یاقوت در مرو رو نویس کرده و در جلد اول معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم
بن محمد بن ابی عون گنجانده است .

۲ - توفیقیکه بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجّة ۳۱۲ در لعن شلمغانی
صادر شده و اخباریکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبه (۲) در این
باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده .

۳ - مجلی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر
اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹ .

۴ - شرحیکه ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ
خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی بامیر نصر یکی است و غیر از این
منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وقایع الاعیان
ابن خلکان و الآثار الباقية ابوریحان بیرونی و رساله ابن القاری نیز پاره ای اطلاعات مختصر
بدست می آید که ما بتمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد . بطور کلی
اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ - خداوند در هر چیزی با اندازه تجمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی
است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده ، چون شلمغانی در این خصوص بوسیله

(۱) فیهت طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن القاری (در مجموعه رسائل البلقاء ص ۲۰۰-۲۰۱)
(۲) تاریخ تألیف کتاب الغیبه شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۴۲-۲۴۳ از
همان کتاب .)

و حلاج تشبّه نموده است اورا روح القدس (۱) و مسیح (۲) و حلاج (۳) خوانده اند.
بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا
اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خطور میکند و آنچه را که بر
مردم پنهان است متصور مینماید تا آنجا که گوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند،
هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، بهمین جهت هر فردی
از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود.
پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند.
بعبارة آخری هر مادونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب میشد.
مثلاً يك نفر عز اقري میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند
من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میگردد و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب
و خداوند خداوندان و افضل عز اقريه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد.
عز اقريه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را بعلی بن ابی طالب منسوب
نمیدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه
اورا فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمردند و میگفتند که هارون
موسی را و علی بن ابی طالب، محمد بن عبدالله را بر سالت فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان
خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصور ایشان بشماره ایام اصحاب کهف که
۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت
اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال
بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام
منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق
را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الآثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۱ و غیبت طوسی
ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

نشاختن آن جمع و برکت از منلك ایشان

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیث و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه در ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد، روزی در جاهه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با گفتار پیروان عقیده بحلول یکی یاقم (۳)

۲ - عزاقربه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمیگردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام او سر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراریکه نوشته اند عزاقربه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می شمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهره مند میسازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزاقربه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت میجسته اند و اگر کسی از این کار ایا میکرده بعقیده شلمغانی که بتناسخ نیز قائل بوده در بازگشتن

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۶ (۲) غیت طوسی ص ۲۶۴ (۳) غیت طوسی ص ۲۶۷

بدنیا بصورت زن در میآمده است . شلمغانی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاشیة السادسة تدوین کرده بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویا رد احکام شرایع سابقه بوده است (۱) . شلمغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمرده اند .

۳ - از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده او است بضد باین معنی که شلمغانی می گفته است که خداوند وجود ضد را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود و تا اضداد در برگزیدگان خدا طعن نزنند فضیلت ایشان ظاهر نمیگردد و بهمین جهت اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد .

بعقیده پیروان شلمغانی خداوند وقتیکه در جسدی ناسوتی حلول میکند آنچه چنان قدرت و معجزه در او بظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق بایک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسوتی دیگر و پنج ضد ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد ، بعد در ادریس و ابلیس او ، سپس در نوح و ابلیس او ، بعد در صالح و ابلیس او که ناقة ویرا پی کرد ، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود ، بعد در هارون و ابلیس او فرعون ، سپس در داود و ابلیس او جالوت ، بعد در سلیمان و ابلیس او ، بعد در عیسی و ابلیس او و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان ، بعد در علی بن ابی طالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شلمغانی و ابلیس او جمع آمد (۲) .

اما در باب پیدایش ضد یا ابلیس عقیده بعضی از عزا قریه این بود که شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را باین مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولئی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در باب قائم آل محمد که بعقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزا قریه میگفتند این همان ابلیس است که در قرآن

(۱) الانار الباقیة ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۲۰۱ - ۲۰۲ و این الاثیر وقایع سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه فَسَجِدْ لِلنَّارِ كَمَا كَانُوا يُسْجِدُونَ لِلنَّارِ و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا أَقْدِنَ لَهَا سَجْدَةً وَكَانَ عَادِيًّا از اینجا معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعه میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) و یکی از شعرای عراقی به درباب ضد یعنی ابلیس میگوید:

يَا لَعْنًا لِلضُّدِّ مِنْ عَدِيٍّ (۲)	مَا الضُّدُّ إِلَّا ظَاهِرَ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيَّمِنِ السُّوفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالٍ كَحَمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُعْدِي	قَدْ قُتُّ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
نَعْمَ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعَيْدِي	فَوْقَ عَظِيمِ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لِأَنَّهُ الْقَرْدُ بِلَا كَيْفِي	مُتَّجِدٌ بِكُلِّ أَوْ حَدِي
مُخَالِطُ النُّورِيِّ وَالظُّلْمِيِّ	يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي
وَجَاهِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِيِّ	قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ أَجْجَمِي
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسْبِ الرَّضِيِّ	كَمَا التَّوَى فِي الْعَرَبِ مِنْ لُؤِي (۳)

تالیفات شلمغانی

غیر از کتاب الْحَاسَّةُ السَّادِسَةُ که ذکر آن گذشت ابو جعفر شلمغانی کتب دیگری نیز تألیف کرده بوده و چون قبل از انحراف یا باصطلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده يك عدّه از مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبر بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در موقعیکه در مُعْتَلَبَاتِ مختلفی میزیسته آنها را ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب از علمای امامیه پیش او خوانده است، صورت تالیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و غیبت طوسی بشرح ذیل است:

۱ - کتاب التکلیف:

- (۱) غیبت طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است بشیطان که او را «شیخ بنی عدی» میگویند
 (۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شامغانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا از اوگ تا بآخر خواند و گفت که شامغانی جز در دوسه موضع که دروغ گفته بقیه مطالب آنرا از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر در آن نیست (۱). شیخ مفید کتاب تکلیف شامغانی را جز يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادات است که شامغانی در آن بروایت علامه حلی چنین گفته بوده که: «اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او نیز در صورت نداشتن علم باصل موضوع در حق او شهادت دهد» (۲) و گویا صحیح و تمام این مطلب که علامه آنرا از شیخ مفید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت نموده و آن این است که شامغانی در باب شهادت گفته بوده است که: «اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقی باشد و او از ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بینه ای جز يك شاهد نقه نباشد میتوانی بآن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی، چون آنرا یدش تو اقامه کرد میتوانی نزد حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو نیز شهادت دهی تا حق مردی مسلمان پایمال نشود» (۳).

محمد بن فضل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شامغانی موقعیکه کتاب التکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هر باب از آن آنرا بنظر حسین بن روح میرساند. حسین بن روح آنرا حکت و اصلاح مینمود و شامغانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند (۴).

۲ - رساله ای خطاب بابوعلی محمد بن همام اسکافی (۵)؛

۳ - کتاب فاهیه العیة؛

۴ - کتاب الزاهر بالحجج العلیة؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال استرآبادی ص ۳۰۷
 (۳) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۴) غیبت طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کنید بدیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب.

- ۵ - کتاب المبالغة؛
- ۶ - کتاب الاوصياء؛
- شیخ طوسی در کتاب الغيبة دوبار از این کتاب نقل میکند (۱).
- ۷ - کتاب التعارف؛
- ۸ - کتاب الايضاح؛
- ۹ - کتاب فضائل النطق علی المصمت؛
- ۱۰ - کتاب فضائل العترتين؛
- ۱۱ - کتاب الاتوار؛
- ۱۲ - کتاب التسليم؛
- ۱۳ - کتاب الرهاد و التوحيد؛
- ۱۴ - کتاب البداء و السیئة؛
- ۱۵ - کتاب نظم القرآن؛
- ۱۶ - کتاب الائمة بزرگ؛
- ۱۷ - کتاب الائمة کوچک (۲)؛
- ۱۸ - کتاب القیة.

این کتاب اخیراً شیخ طوسی در دست داشته و يك فقره نیز از آن نقل میکند (۳). کتب شلمغانی بمناسبت مقام علمی و تقرب او بحسین بن روح پیش از آنکه در مرحله ارتداد قدم گذارد نزد امامیه شیوع تمام داشته و در دست جمیع ایشان بوده. بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید جمعی از امامیه از حسین بن روح درباب آن کتب سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوابی است که

(۱) غیبت طوسی ص ۱۵۸ و ۲۲۱

(۲) اسامی این هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن نیست در رجال نجاشی ص ۲۶۸ بشمار

شلمغانی مذکور است. (۳) غیبت طوسی ص ۲۵۵.

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب تبتی فضال (۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده‌اند بگیریید و آنچه را که برای خود آورده‌اند رها کنید (۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعت جماعتی از بزرگان بغداد را امر مانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را با امامیه بعنوان باب او معرفی مینمود.

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: « شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محترم نموده بود پیش پسران بسطام (۳) مقرب بود و چون آغاز ارتداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برایشان نقل مینمود و ایشان آنرا از او می پذیرفتند تا آنکه قضیه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح بانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او نهی فرمود و امر بلعن و تبری از او داد ولی ایشان گوش فرادادند و کاکان بدوستی

(۱) مقصود از بنی فضال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فضال کوفی (متوفی سال ۲۲۴) اند که

هر سه مثل پدر خود از فقهای قره فطحه محسوب میشوند و اسامی این سه پسر بقرار ذیل است:

۱ - احمد بن حسن بن علی بن فضال متوفی سال ۲۶۰

۲ - محمد بن حسن بن علی بن فضال

۳ - ابو الحسن علی بن حسن بن علی بن فضال

این سه نفر را فطحه از فقهای بزرگ خود میسر دند و فقهای مزبور مخصوصاً علی در تأیید این مذهب کتب

بسیار تألیف کرده بوده‌اند و عدد تألیفات ابو الحسن علی بررسی کتاب بالغ میشده (برای احوال ایشان

در جوع کنید رجال نجاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و رجال کشی صفحات ۳۱۹

و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره). (۲) غیبت طوسی ص ۲۵۴

(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده‌اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در

جزء کتاب و عمال دیوانی عهده دار باره‌ای مشاغل میشده‌اند و از آن خانواده ابو العباس احمد بن محمد بن بسطام

و پسرانش ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد آل فرات بستگی داشتند و ابو الحسن محمد داماد حامد بن

العباس وزیر بود. این طایفه ابتدا مثل آل فرات از قره امامیه طرفداری میکردند ولی پس از قیام

شلمغانی پیرو عقیده او شدند و بهمین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۱ مأمورینی مخصوص گذاشت تا

خانه‌های ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد را تحت نظر بگیرند.

اوباقی ماندند چه شلمغانی بایشان گفته بود که چون من بکتمان سرنیکه بر شما نموده‌ام عهد کرده‌ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته‌ام محروم و بدویری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ملکی مقرب با پیغمبری مرسل یا مؤمنی متمحن نتواند کشید، و باین بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود. حسین بن روح کاغذی پسران بسطام نوشت و بر کسانی که بمتابعت قول یا دوستی او قیام نمایند لعن فرستاد و بتبری از او خواند، چون پسران بسطام نوشته را بشلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطنی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند، اینک من مقام و منزلت خود را شناختم. پس گونه‌های خود را بر خاک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند.

ام کلثوم میگوید که: «روزی پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم او زیاده از اندازه در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بقدم من افتاد و بر پایم بوسه داد، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بردار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم. شروع بگریستن کرد و گفت چگونه خود داری میتوانم آه تو خاتون من فاطمه باشی، گفتم چطور؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سرنی دارم که در کتمان آن عهد کرده‌ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد، باوقول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی پیش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را از آن راز آگاه نمایم، شلمغانی گفت که روح رسول الله بجسد پدرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی ببدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حضرت فاطمه ببدن تو [یعنی ام کلثوم] بنا بر این چگونه من ترا بزرگ شمارم. گفتم از این بیان دروغ دست بردار گفت شلمغانی از ما در کتمان این سر قول گرفته است و میترسم که اگر آن افشا شود بعد از دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن و ادار

نمیگردی هرگز آنرا نه بتو و نه باحدی دیگر نمیکتم . چون از پیش او بیرون آمدم
بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافتم و قصه را بر او نقل کردم . چون بمن
وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر با این زن مراوده نکنی و اگر رقعۀ ای
بتو نوشت جواب ندهی و فرستاده او را نپذیری و بعد از این بیانات کفر آمیز بملاقات
او نروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کفر و الحاد کرده و مدعی شده
است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان
در باب عیسی و عقاید پیروان حلاج است . از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام
دوری گزیدم و رشته مراوده با ایشان را قطع کردم و عذرشان را نپذیرفته و مادرشان
را نیز ملاقات نمودم . این خبر در میان آل نوبخت شیوع یافت و حسین بن روح
بک يك ایشان را دید و لعن شلمغانی را بهر يك نوشت و همگی را از دوستی و پذیرفتن
اقوال و تکلم با او منع نمود سپس توفیق حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست
حسین بن روح صدور یافت (۱) .

عین این توفیق که حسین بن روح آنرا در تاریخ ذی الحجّه ۳۱۲ از محبس خود
در دستگاه مقتدر خلیفه از جانب امام غایب صادر کرده و برای انتشار در میان امامیه
پیش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی فرستاده (۲) در کتاب احتجاج طبرسی و با اختلاف
روایت در کتاب الغیبه طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل میکنیم :

« عَرَّفَ اطال الله بفاك وعرفك الله الخیر كله وختم به عملك من ثنق بدینه وتسكن
الی نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بأن محمد بن علی المعروف بالسلفتانی عجل الله
له التقمه ولا امهله قدار تد عن الاسلام و فارقه والحدفی دین الله و ادعی ما كفر معه
بالخالق جل و تعالی و افتری كذباً و زوراً و قال بهتاناً و ائماً عظيماً كذب العادلون
بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبیناً و اتنا برئنا الى الله تعالی و الى رسوله

(۱) غیبت طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) ذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب (۳) احتجاج ص ۲۴۵
و غیبت طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه تاریخ صدور این توفیق ذی الحجّه - سال ۳۱۲ یعنی مقارن
اوایل حبس حسین بن روح است ولی از قرائن معلوم میشود که اجازه انتشار آن اندکی قبل از نجات او
از حبس که در ۳۱۷ واقع شده صادر گردیده است (غیبت طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه و رحمة و بركانه منه و لعنائه عليه لعن الله تترى في الظاهر
متا و الباطن في السر و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على كل من شايعه و
تابعه و بلغه هذا القول متا فاقام على تولا كم الله اننا في التوقي و المحاضرة منه علي
مثل ما كذا عليه ممن تقدمه من نظرائه من الشريسي (۱) و الثييري (۲) و الهلالي (۳)
و البلالي (۴) و غيرهم و عادة الله جل ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا جملة و به ثق و اياه
نستعين و هو حسينا في كل امورنا و نعم الوكيل .

بعد از آنکه لعن شلمغانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامیه بغداد از
او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل میکردند و شلمغانی
برای اثبات حقیقت خود و معارضة با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفدار
او سعی مینمود و کتاب الغیبه خود را در این ایام تألیف کرده و در آن بتعریض
حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در تهیه اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شریسی از صحابه امام دهم و یازدهم بود و او اول کسی است که بعد از امام یازدهم
بادعای بایت برخاسته و بالعاد و کفر منسوب شده و توقیعی در لعن او صادر گردیده است . پیروان
او را شریسته میگویند و ایشان از فرق غلاة و حلولیه اند (رجوع کنید بکتاب الغیبه ص ۲۴۸ و
مقالات اشعری ص ۱۴-۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و احتجاج ص ۲۴۴) .

(۲) محمد بن نصیر ثییری از اصحاب امام یازدهم بود و پس از وفات امام مدعی مقام ابو جعفر عمری
گردید و بادعای نبوت و رسالت برخاست طرفداران او را ثییری میگویند . ایشان نیز از غلاة و حلولیه اند
رجوع کنید برجال کثی ص ۲۲۲ و غیبت طوسی ۲۵۹-۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و تبصرة العوام
ص ۴۱۹ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صفحات ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب) .

(۳) ابو جعفر احمد بن هلال عبرتانی کرخی (۱۸۰-۲۶۲) از غلاة و از اصحاب امام یازدهم که
بعد از وفات آن حضرت منکر و کالت ابو جعفر عمری گردید (برای احوال او رجوع کنید بغیبت
طوسی ص ۲۶۰ و رجال کثی ص ۲۳۲-۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۶۰-۶۱ و فهرست طوسی
ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵) .

(۴) ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکرین و کالت ابو جعفر عمری که
خود را بجای ابو جعفر وکیل امام غایب میخوانده است (رجوع کنید بکتاب الغیبه طوسی ص ۲۶۰-
۲۶۱ و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه بدعاوی او گوش فرا ندادند و در لعن او کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعیکه رؤسای شیعه در خانه ابو علی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوخت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون خبر این ادعا بر ارضی خلیفه رسید امر داد تا شلمغانی را دستگیر کنند. (۲)

اما دستگیری شلمغانی بسهولت میسر نشد چه ابو علی بن مقله مدتی بامر خلیفه در پی شلمغانی میکشت و چون او پنهان میزیست و از نقطه ای بنقطه دیگر میگریخت عمال وزیر و خلیفه موفق بجلب او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر او دست یافتند و ابن مقله او را محبوس ساخت و خانه او را جست و از پیروان مهم او مثل حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زبایات و احمد بن محمد بن عبدوس در آنجا مراسلاتی یافت که همه او را بخطابهایی که لابقشان خداوند است خوانده بودند. در محضر خلیفه آن خطوط را بمردم نمودند و صحت آنها باثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار آورد که این خطوط از پیروان اوست ولی مضامین آنها را رد نمود و از دین خود دست برداشته اظهار اسلام کرد.

خلیفه احمد بن محمد بن عبدوس و ابراهیم بن ابی عون را نیز در حضور شلمغانی خواست و امر داد که خداوند خود را بسیلی بزنند. ایشان از این کار خود داری نمودند. چون خلیفه آنانرا باین حرکت مجبور ساخت احمد بن محمد بن عبدوس او را بسیلی زد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عهه افتاد و بر ریش شلمغانی بوسه داد و او را بخطابهایی مانند الهی و سیدی و رازقی خواند. راضی شلمغانی را مخاطب ساخته گفت اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این بیانات چیست. او در پاسخ

(۱) غیت طوسی ص ۲۵۵ (۲) ایضاً ص ۲۶۵

گفت از این اظهارات ابن ابی عون بخی بر من نیست، خدا میداند که من هرگز پیش ایشان خود را خدا نخوانده بودم. ابن عبدوس شهادت داد که شلمغانی دعوی خدائی ندارد بلکه خود را بجای حسین بن روح باب امام منتظر میداند (۱).

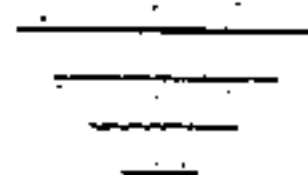
شلمغانی و طرفداران او را بامر خلیفه در حضور قضاة و فقها و کتاب و رؤسای لشکری چند باز محاکمه کردند (۲)، عاقبت حکم قتل او با تفاق آراء تصویب و صادر گردید. قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضاة سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او بعد از دوچار کردند ولی فقها خلیفه را امر بتعجیل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که در سه شنبه ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ شلمغانی و ابن ابی عون را بضرب شلاق زدند بعد گردن ایشانرا برداشتند سپس جسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه نعش آن دو نفر را سوخته خاکستر آنرا بآب دجله دادند (۳) و حسین بن قاسم را نیز در آخر ذی القعدة همان سال در شهر رقه کشته سرش را ببغداد آوردند (۴).

عزاقریه بعد از قتل شلمغانی باز دست از دعاوی خود برنداشتند مخصوصاً در خاندان بنی بسطام طرفدارانی از ایشان بودند و بعد از قتل شلمغانی يك نفر بنام بصری جانشینی او را ادعا کرد و مدعی شد که روح شلمغانی در او حلول کرده و او مقام الوهیت دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد از وی اموال بسیاری که عزاقریه باو تقدیم نموده بودند ماند، ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی را از واقعه فوت بصری و ما بملك او خبر کردند، مهلبی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نمایند و پیروان او را دستگیر سازند تا کسی که بجانشینی او قیام مینماید چیزی در اختیار نداشته

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ (۲) برای تفصیل محاکمه ایشان رجوع کنید بکتاب الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ که از بعضی اغلاط تاریخی خالی نیست.

(۳) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۷ و الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ (۴) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ تاریخ قتل شلمغانی را عموم مورخین مثل یاقوت و ابن الاثیر و ذهبی در سال ۳۲۲ نوشته اند ولی در کتاب الغیبة طوسی در ۲۲۲ مذکور است و این ظاهراً صحیح باشد.

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران بنی بسطام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که ایشانرا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء تنبیه کردند که از شیعیان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد، مهلبی هم از ترس آنکه مبادا بترك تشیع متهم شود دیگر بایی عزاقریه نشد (۱).



فصل دوازدهم

ابوالحسن موسی بن کبریاء

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ملقب و معروف بابن کبریاء نوبختی از علما و منجمین و از رجال اَیام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار و کلای اربعه از او اخبار نایب سوم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریاء است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

بگفته نجاشی ابن کبریاء در نجوم معرقی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود علم و عقیده بنجوم مردی متدین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در نجوم نیز تألیفاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافی است در احداث ازمنه (۲)

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریاء نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین ام کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.

(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و جارا الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۲ نقل از فرج الصوم.

فصل سیزدهم

ابو محمد حسن بن حسین

(۳۲۰ - ۴۰۲)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسری دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و او از محدثین و رواة اخبار فرقه امامیه مثل پدر خود و از کتاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۳۵۹ - ۴۴۸) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادی (۲۳۵ - ۳۴۰) مشهور بقاضی معاملی روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهور ترین کسانی که از او روایت میکرده اند اشخاص ذیلند:

۱ - ابو بکر احمد بن محمد برفقانی خوارزمی (۳۳۶ - ۴۲۵)؛

۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰ - ۴۳۹)؛

۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی آزه‌ری (۳۵۵ - ۴۳۵)؛

۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی (۳۶۵ - ۴۴۷)؛

۵ - ابوالقاسم بن الحلال؛

۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتیقی (۳۶۷ - ۴۴۱)؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنا بر این خطیب بغدادی بیک

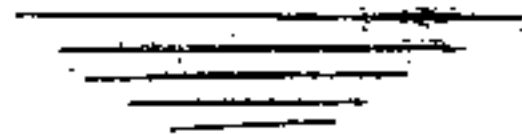
(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۴۳ (۲) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۲۹

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسین نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توسل جست و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤالانی کرده است. از هری نوبختی را رافضی و زردی‌المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بتشیع و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتیقی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سماعی در انساب و ابن الجوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و النهایه نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حق و باطل نمیکنند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الا فرق مابین الفرق والقدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابد ناشی از تعصب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتهاار کامل یافته و الا بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که يك نفر شیعی متمایل باعتزال یا يك نفر معتزلی متشیع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تموخی و ابوالقاسم کعبی بلخی درباره از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیعه معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند باسم معتزلی میخوانند (۵).

(۱) منتظم ابن جوزی (خطی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۵
(۴) رجوع کنید بالانتصار ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۳۶ و قوات الوقیات ج ۲ ص ۶۸
(۵) تاریخ الاسلام f. 60 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین نوبختی در روز جمعه دو روز باخر ذی القعدة
مانده در سال ۴۰۲ هـ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان نوبختی که مارا
از حال او اطلاع محلی در دست است و بعد از او اثر این خانواده جلیل در ظلمات
تاریخ ناپدید میشود (۱).



(۱) برای احوال او رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و منتظم ابن الجوزی و البداية
والتبایه در وقایع سال ۴۰۲ هـ و انساب سمانی f. 569b و مجالس المؤمنین، مجلس ۵ و میزان الاعتدال
نهی ج ۱ ص ۲۲۵.

فصل چهاردهم

سایر افراد خاندان نوبختی

غیر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشانرا در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتیم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر نیز از این سلاله جلیل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدبختانه چندان زیاد نیست حتی سلسله نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب داریم نمیتوانیم تعیین کنیم و آن عده بقرار ذیلند :

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نواده ابوسهل اول منجم مشهور که از شعرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) ؛

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، پسر اسماعیل ندیم و جامع اشعار ابو نواس ، از معاصرین این شاعر که او را مدح گفته (۲) ؛

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دوره غیبت صفری که منشی مخصوص شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و او جواب مسائلی را که امامیه از شیخ ابوالقاسم نوبختی میپرسیده و شیخ املا میکرده مینوشته است (۳) .

احمد بن ابراهیم ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری نایب دوم امام غایب را در ازدواج خود داشته و جدّه مادری ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر هبة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش یعنی ام کلثوم از خاندان ابو جعفر عمری است و ابونصر از جدّ نوبختی خود یعنی احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴) ؛

(۱) الفهرست ص ۱۶۸ (۲) دیوان چایی ابونواس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح دیوان ابونواس ج ۱ f.189b (۳) غیبت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۴ (۴) غیبت طوسی ص ۲۴۲

۴ - ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم ، برادر احمد بن ابراهیم مذکور در
نمرة ۳ (۱)؛

۵ - ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم ، پسر احمد بن ابراهیم و برادر
زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر هبة الله كاتب ميشده است (۲)؛

۶ و ۷ و ۸ حسن بن اسحاق كاتب ، گویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل
نوبخت از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی احمد و
محمد که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده اند که نام ایشانرا
در ردیف اشخاصی که بر رؤیت حضرت امام غائب نایل آمده اند میبردند (۳)؛

۹ - ابو علی بن جعفر ؛ در کتاب الغيبة شیخ طوسی نام شخصی از آل نوبخت
مذکور است باسم ابو علی بن جعفر نوبختی و معروف به ابن زهومة (۴) که مطابق
قراین مذکور در همان کتاب در نیمه اول قرن چهارم هجری میزیسته (۴) ، مقصود
از عنوان (ابن زهومة) را نفهمیدم ، شاید در متن کتاب چاپی تعریفی وارد شده
باشد. در جزء اعلام عربی زهومة هست و در تجارب الامم هم نام کاتبی مذکور است
بعنوان (رهرمه) که او را در سال ۳۲۹ بجمک بایک عدّه دیگر از کتاب و عمّال
و وزیر خود ابو جعفر بن شیر زاد دستگیر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر بدست
آید بتوان از میان این اطلاعات متفرّق حقیقت مطلب را روشن کرد .

ذکر يك نفر ابو علی نوبختی در ضمن وقایع سال ۳۳۱ در تکملة تاریخ
طبری تألیف محمد بن عبدالملک همدانی تاریخی هست و از آن چنین برمی آید که ابو علی
نوبختی جزء عمّال حاجب سابق بجمک یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او که
از جانب محمد بن طغج اخشید بر نواحی اطراف فرات علیا و شهر رَجَبَة حکومت میکرده
در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل در همین سال بدست کسان ناصرالدوله
همدانی اسیر شد و باران او امان طلبیدند (۶) ابو علی نوبختی هم از شغل سابق

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۲ (۲) رجوع کنید بصفحة ۱۸۱-۱۸۳ از همین کتاب (۳) کمال الدین
ص ۲۴۶ (۴) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۵) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۱۵ (۶) حاشیه تجارب الامم
ج ۶ ص ۳۹ بنقل از تکملة تاریخ الطبری

اقتاد و کمی بعد در خدمت توزون از امرای ترك که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و سمت کتابت او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ توزون نوبختی را معزول کرده مقام دبیری خود را بابو اسحاق قراریطی وا گذاشت (۱).

این ابو علی نوبختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مذکور در کتاب الغیبة طوسی است و او ظاهراً پسر ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی باشد؛
۱۰ - حسن بن جعفر کاتب، که صیقل جاریه امام یازدهم تالیست سال و اندی بعد از رحلت امام در خانه او پنهان میزیسته و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتضد خلیفه صیقل را از خانه او بیرون آورد حیات داشته است (۲).

۱۱ - ابو طالب نوبختی، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی (مقتول در ۳۲۲). حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو نواس را (قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوم حمزه است بیغداد جهت جمع دیوان ابو نواس) از ابو طالب نوبختی گرفته (۳). و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر خلیفه با ابو یعقوب اسحاق نوبختی برای فروش بعضی از مستغلات بوکالت منصوب شده (۴)؛

۱۲ - محمد بن روح نوبختی، از راویان اخبار ابو نواس جهت حمزه اصفهانی (۵) که شاید برادر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح باشد؛

این خلکان از شاعری نام میبرد بنام ابوالحسن علی بن احمد بن نوبخت که در شعبان سال ۴۱۶ در مصروفات کرده (۶). معلوم نشد که این شاعر هم از خاندان مشهور نوبختی بوده و یا شخص دیگری است که جد او نام نوبخت داشته است.

(۱) حاشیه تطارب ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحه ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب. (۳) شرح دیوان ابو نواس ج ۲ f. 271 b (۴) صفحه ۱۸۷ از همین کتاب. (۵) شرح دیوان ابو نواس ج ۳ f. 281 a-b (۶) این خلکان ج ۱ ص ۴۹۹ (چاپ پاریس)

فصل پانزدهم

فهرست اسامی فرق شیعه

یا

منتسبین ایشان

در خاتمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی القبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند بامناصبی که ذکری از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمایی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تتبع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت بآنها برخورد کرده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بغدها منتسبین این گونه مسائل آنها تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تمایلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی یا

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبل اسلام سالهاست که استغناء کرده و فراموش کرده و با بسهولت در خاک کند ، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ با یکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است ، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این محاصره شدیدتر بروز نموده و مدتها هم دوام داشته است . مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهب قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حس ایران پرستی اجداد ما که بعموم نایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنها را بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است ، اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حد پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علیالمجاله از موضوع بحث ما خارج است . اگر روزگاری تاریخ تمدن اسلامی با نظر فلسفی و از روی بیغرضی و انصاف مئون شود حلّ این نکته نیز میسر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند .

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکر است علامات اختصاری ذیل را اختیار می نمایم :

۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین تألیف ابوالحسن

علی بن اسماعیل اشعری ؛

۲ - الفرق » الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی ؛

۳ - کشی » اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب

شیخ ابو جعفر طوسی ؛

۴ - ابن حزم » الفصل فی الاهواء والتحل تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حزم

- ٥ - شهرستاني » الملل و النحل تأليف محمد بن عبدالكريم شهرستاني ؛
٦ - غيبات » كتاب الغيبة تأليف ابو جعفر محمد بن حسن طوسي ؛
٧ - كمال الدين » كمال الدين و تمام النعمة تأليف شيخ صدوق محمد بن بابويه قمي ؛
٨ - فرق » فرق الشيعة كه باسم ابو محمد حسن بن موسى نوبختي بطبع

رسيدہ

- ٩ - تبصرہ » تبصرة العوام في مقالات الانام تأليف مرتضى بن داعي حسيني ؛
١٠ - بيان » بيان الاديان تأليف ابو المعالي محمد بن عبيد الله ؛
١١ - خطط » المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار تأليف تقي الدين

مقرنزی ؛

- ١٢ - انساب » كتاب الانساب تأليف عبدالكريم بن محمد سمعاني .
١٣ - منهاج » منهاج السنة النبوية تأليف احمد بن عبد الحلیم مشهور

يا بن تيمية .

بقية منابع را هم بتمام اسم نام ميبريم .

الف

از فرق زیدیه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰، بیان ص ۱۵۲، تبصره ص ۲۲۶ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) که گویا تحریفی است از بقره و در

آبتریه:
«بقره» بیاید.

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر).

آبرقیه:

آن طایفه از شیعه که بدوا زده امام قائلند در مقابل سببه یافت امامیان و ایشان بآیات ذیل در صحت شماره ائمه در دوازده امام استناد میجویند: «و بحثنا

اثنی عشریه:

منهم اثنی عشر قیباً» و «قطمناهم اثنتی عشرة أسباطاً أئمة» و «ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً» و میگویند که سال دوازده ماه و کلمه «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» و «علی بن ابی طالب» و «امیر المؤمنین» هر یک دوازده حرف باشند. اسامی دوازده امام پیش طایفه اثنی عشریه این است: علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین زین العابدین، محمد بن علی الباقر، جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی بن موسی، ابوالحسن علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی منتظر. این طایفه منتظر ظهور فرزند غایب امام یازدهمند که قبل از رحلت آن امام تولد یافته و پس از یک دوره غیبت صغیر و نه ساله باسم «غیبت صغری» که در آن دوره چهار نفر بین او و طایفه اثنی عشریه سفیر و وکیل بوده و او امر و دستور های امام غایب را بشکل «توقیع» بایشان میرسانده اند دوره وکالت و غیبت صغری را ختم و دوره «غیبت کبری» را که هنوز نیز دوام دارد شروع نموده است (انساب f.19 a-b همین کتاب ص ۵۸ و ۷۴-۷۵ و برای اعتقادات ایشان در باب فروع رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۲-۱۶۳ و امالی صدوق ص ۳۷۹-۳۸۸ و اعتقادات صدوق و غیره).

از فرق امامیه قائل بامامت احمد بن موسی بن جعفر دارای مقاله ای شبیه بنطیحه (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۲ و فرق ص ۷۲).

احمدیه:

از فرق غلاة و ایشان گویند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردی است که او را علی الأزدی خوانند و آن علی که امامست

آزدریه:

او را فرزند نباشد که صانع است (بیان ص ۱۵۸).

از فرق کیسانیه منسوب باسحاق بن عمرو (مفاتیح العلوم ص ۲۱ و بیان ص ۱۵۸).

اسحاقیه:

بیرون اسحاق بن زید بن حارث از اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق، از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در نبوت باحضرت

اسحاقیه:

رسول شریک میدانستند و طرفدار اباحت و اسقاط تکالیف بودند این فرقه گویا همان شریکیه باشند که بعد ذکر خواهد شد (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹-۳۱۰، تلیس ابلیس ص ۲۲-۲۴).

اسحاقیه:

از غلاة و از فروع فرقه علیائیه ، اصحاب ابویساق بن محمد بن ابان
ضمی کوفی ملقب باحر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶ از همین کتاب).
نام عمومی جمیع فرقی که با امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای
امام موسی کاظم قائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

اسماعیلیه:

مقام میشناسند. از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از
جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است. فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب
پسرش محمد با امامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است. بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه
معتقدند که حضرت صادق محدثین اسماعیل را با امامت منصوص و منصوب نموده. اسماعیلیه را قرامطه
و باطنیه و تعلیه و سمیه و ملاحده نیز میگویند. رجوع کنید بهر يك از این القاب.

اسماعیلیه خالص:

آن فرقه از اسماعیلیه که میگویند که اسماعیل نمیبیرد مگر آنکه عالم را
مسخر خود سازد و پاداره امر مردم بردارد و او را با اشاره پدر خود قائم
و وارث او میدانستند (فرق ص ۵۸).

اصحاب الکساء

[طرفداران] از فرق علیائیه و معتقد بحلول و غلو که میگویند اصحاب کساء
یعنی پنج تن آل عبا يك چیز بیش نیستند و روح بالسویه در ایشان حلول
کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأنیت فاطم
نام میدهند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

امامیه:

نام عموم فرقی که با امامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او
معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی
از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل
و قسط پر کند. این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدود تر
است. فرق شیعه را تا ایام مسمودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند
(مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸).

امریه:

از فرق غلاة که میگویند علی در امر رسالت یا حضرت رسول شریکت
(تلبیس ابلیس ص ۲۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) -
یا غلو: فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند
(شهرستانی ص ۶۵) - رجوع کنید بغالیه.

اهل افراط:

اهل ایمان:

لقبی که شیعه امامیه بخود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و پیغمبر
مسلمانان را مسلم میخواندند (بیان ص ۱۶۲-۱۶۳ ، تبصره ص ۲۷۰)

و همین کتاب ص ۵۶).

اهل تقریط:

یا مسیه یا اهل تصیر: فرقی از شیعه که خداوند را بيك تن از مخلوق
تشبیه میکنند (شهرستانی ص ۶۵) رجوع کنید بشبیه.

اهل فترت:

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بقرت یعنی خالی
ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند (ص ۱۶۳ از همین کتاب).

اهل رویت : عموم فرقی که بیدار حق تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم و ابوالقیس حقیقه بر ویت خدا در قیامت بی چشم سر منسوب شده‌اند (تبصره ص ۴۲۱، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب).

ب

بابکیه :

در خرمیه بیاید .

باطنیه :

نام دیگر اسماعیلیه و این اسم را بآن جهت بر این فرقه نهاده بودند که ایشان می‌گفتند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی، ظاهر بقره یوسف است و باطن بقره بنی اسرائیل و این آیه را دلیل سازند که «بَابِ بَاطِنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ الظَّاهِرُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر جهال بشکل صوری جلی جلوه میکند در صورتی که عقلا آنها را رموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میدادند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و باطن خود داری کند و بظواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می‌ماند ولی اگر کسی بعلم باطن راهیابد تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمت و مشقات آن میرهد و می‌گفتند غرض خداوند از این آیه : «وَوَيْضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را باین اسم میخوانده‌اند (تبصره ص ۴۲۳ و تلخیص الجلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره).

باقریه :

کسانی که بر جنت حضرت امام محمدباقر معتقد بوده‌اند (شهرستانی ص ۱۲۵).

بتریه :

از فرق زیدیه (همان ابتریه) که ایشان را صالح تیز میخواندند شبیه فرقه سلیمانیه، اصحاب حسن بن صالح بن حنی و کثیر التواء شاعر معروف

که او را ابتر لقب داده بودند. این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم می‌شردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا میدانستند و می‌گفتند که آن بیعت حضرت علی انجام یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نیدشردند و منکر رجعت اموات دنیا بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او می‌گرفتند (مقالات اشعری ص ۶۸، فرق ص ۸-۹، کسبی ص ۱۵۲، انساب f. 65a). رجوع کنید با بتریه.

بدعیه :

از فرق شیعه معتقد بتشیه (خططاج ۴ ص ۱۷۰)

برکوکیه ؟ :

نام فرقه‌ای از حلوتیه و یومسلیتیه در مرو (الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۳).

بزنغیه :

از فرق غلاة و از فروغ خطایه، اصحاب بزغ بن موسی الحائک که بزغ را رسول ابوالخطاب محمد می‌پنداشتند و امام جعفر صادق را خدا میدانستند و می‌گفتند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی مردم تشیه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و می‌گفتند که هیچکس از

ایشان تیسبرد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۲۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۲۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بیان ص ۱۵۷، رجال ابوظبی ص ۳۶۰).

بَسْمِیَّة: یا خلائیة از فرق راوندیه یعنی شیمیان بنی عباس، که امامت را بعد از حسین و محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقاح حق آ بوسله حص بن سلیمان خلّال وزیر و صاحب مؤسس خلافت عباسی میدانستند و هاشم بن حکیم مُتَمِّع صاحب ماه معروف نخشب ابوسله را خدا میدانست و میگفت که بعد از ابوسله روح خدا در او حلول یافته است (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، مفاتیح العلوم ص ۲۲).

بِشِیرِیَّة: از فرق غلاة و از فروع مفوضه و واقفه، اصحاب محمد بن بشیر سدی، معتقد بزنده و قیام بودن امام موسی بن جعفر و نردن و جسد نشدن آن حضرت. این فرقه محمد بن بشیر و بعد از او پسرش سقیم را امام میشردند (فرق ص ۷۰، کسّی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵).

بَقْلِیَّة: طایفه ای از قرامطه (صلة غریب ص ۱۲۷ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۱).

بَلالِیَّة: از فرق غلاة (رجوع کنید بصفحه ۲۲۵ از همین کتاب).

بَوْمَسَلِیْمِیَّة: از شیمیان راوندیه معتقد بامامت ابو مسلم خراسانی و حیات جاوید او، این فرقه جمیع فرائض را ترک کرده و همه چیز را حلال میشرده اند و ایمان بیش ایشان فقط شناختن امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از فروع خرمیه شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، تبصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

بِیْدَانِیَّة: از فرق غلاة، پیروان بیان بن سَمْعان تَبِی تَهْدی که ادعای نبوت کرده و معتقد بتناسخ و رجعت بوده و او در ابتدا خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه میدانست بعد راه غلو رفته و امیر المؤمنین علی را خدا شمرده است. بیان از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقتل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۳۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، تبصره ص ۴۱۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۵ - ۱۷۶، و انساب f.98a، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ و تواریخ معتبر در وقایع سال ۱۱۹).

ت

تَعْلِیْمِیَّة: نام دیگر فرقه اسماعلیّه که میگفتند عقلیات را نمیتوان حجت قرار داد و تاچار باید حقایق را از راه تعلیم از معصوم آموخت و در هر عصری باید امامی معصوم و غیر جایز الخطا باشد که دوچار لغزش نشود تا آنچه را که از علم باو میرسد بدیگران بیاموزد. اسماعلیّه را بیشتر در خراسان تعلیمیه میخواندند. (صفحه ۵۵ از همین کتاب و انساب f.107a و تلیس ابلیس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و غیره).

تَمِیْه: یا زراریه از فرق غلاة و مشبهه شیعه اصحاب زرار بن آئین که علم و قدرت و حیات و ستم و بهر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقفه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۲۶، مفاتیح العلوم ص ۲۰، کتبی ص ۸۸-۱۰۷، کمال الدین ص ۴۴، انساب f. 273b، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴، تبصره ص ۴۲۰).

ج

جارودیه: یا سرحویه از فرق زیدیه اصحاب ابوالجارود یا ابوالثجم زیاد بن المنذر العبیدی که میگفتند حضرت رسول امیر المؤمنین علی را بوصف با امامت منصوص کرده نه باسم و مردم را در اختیار ابوبکر با امامت و نشاقتن وصف امام کافر میدانستند و جارودیه پس از زید بن علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند. بعضی از ایشان میگفتند که او نرده و خروج خواهد کرد، بعضی دیگر محمد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر جعی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷، شهرستانی ص ۱۱۸، کتبی ص ۱۵۰، الفهرست ص ۱۷۸، انساب f. 119a، فرق ص ۱۹، ۴۸، ۴۹، بیان ص ۱۵۷، خطط ج ۴ ص ۱۴۷، تبصره ص ۴۲۶).

جریریه در سلیمانیه بیاید.

جعفریه: کسانی که با امامت و غدیت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بوده اند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از مؤلفین و متکلمین شیعه بوده (شهرستانی ص ۱۵۲ و الفهرست ص ۱۹۸ و خطط ج ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را نباید با فرقه جعفریه از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن مبشر اشتباه کرد.

جعفریه: نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری که در فروع دین تابع احکام امام جعفر صادق بوده اند.

جعفریه: معتقدین با امامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامیه بجای فرزند صغیر غایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۳ از همین کتاب).

جناحیه: از فرق غلاة، اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق که بلقب ذوالجناحین ملقب بوده، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله مانند علف در صحرا میروید و بتناسخ نیز عقیده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بعضی دنیا معتقد بودند و اکل میته و شرب شراب و بعضی محرمات دیگر را حلال میسرند و میگفتند که روح خداوند در صلب انبیا گردیده تا بعد از عبدالله رسیده و عبدالله زنده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶، انساب f. 136a، تلخیص ابلیس ص ۱۰۲، خطط ج ۴ ص ۱۷۶، شهرستانی ص ۱۱۲، الفرق ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲).

جَوَالِيقِيَّة:

از فرق مشبهه شیعه ، اصحاب هشام بن سالم جوالیقی (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، صفحه ۷۸ از همین کتاب) . رجوع کنید نیز به شامیه و مشبهه و اهل رؤیت .

ح

حَارِثِيَّة:

از فرق کیسانیه و از غلاة اصحاب عبدالله بن حارث مدائنی معتقد بامامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بعد از ابوهاشم و ایشان میگفتند که هر کس امام را شناخت هر چه بخواهد میتواند بکند (فرق ص ۲۹) ، شهرستانی (ص ۱۱۳) این فرقه را همان فرقه اسحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث انصاری میدانند و میگویند که حارثیه میگفتند که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق حلول کرده .

حَرَبِيَّة:

از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی بعد از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتقد بحلول روح ابوهاشم در او . این طایفه بعد از تصدیق کذب ادعای عبدالله بن عمرو از او برگشته بم عبدالله بن معاویه گرویدند و عقیده حارثیه درآمدند (مقالات اشعری ص ۲۲ ، مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، ابن خزم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸) .

حَسِينِيَّة:

از فرق شیعه و شعبه ای از طرفداران امامت ابومنصور که پس از او پسرش حسین بن ابی منصور را صاحب این مقام میشمرند (مقالات اشعری ص ۲۴) . از فروع فرقه زیدیه که ائمه را چنین تعداد میکرده اند : ۱ - علی بن ابی طالب ، ۲ - حسین بن علی ، ۳ - زید بن علی بن حسین ، ۴ - یحیی بن زید ، ۵ - عبید بن زید ، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را بطاعت خدا بخواند (فرق ص ۵۱-۵۲) .

حَلَاجِيَّة:

از فرق امامیه حلوانیه ، اصحاب ابو مفیث حسین بن منصور حلاج یبضائی (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ از همین کتاب و کتب دیگر از تواریخ و ملل و نحل) . جمیع فرقی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم بانبیا و ائمه معتقد بودند و در میان شیعه چند فرقه مثل یائیه و جناحیه و منصوریه و خطائیه و عزاقریه و حلاجیه این عقیده را داشتند (انساب f173a ، الفرق ص ۲۴۱ بعد) .

حَلَوِيَّة:

حَلَوِيَّة؟ : از غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

خ

خَرَمِيَّة:

یا خرم دینان یا بایکیه یا مُحَيَّرَه ، اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و بدست افشین سردار معتصم دستگیر و مقتول شد . چون بعضی از مقالات بومسلیه و اسماعیلیه و غلاة بمعتقدات این فرقه شبیه بوده ایشان را هم

مخالفین باین اسم خوانده‌اند (شهرستانی ص ۱۱۲ و ۱۲۲ ، بصره ص ۴۲۲ ، فرق ص ۳۲ ، تلیس ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ انساب I.196a) .

خَسْبِيَّة: یا سر خابیه اصحاب سرخاب طبری از فرق زیدیه که بکمال مختارین ایمی عید تقفی خروج کردند و چون سلاحی جز چوب (خَسْب) نداشتند باین اسم خوانده شده‌اند و بعضی گفته‌اند که چون ایشان چوبه داری را که زید بن علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده‌اند (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، انساب I.199b ، بیان ص ۱۵۷ ، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۸ ، منهاج ج ۱ ص ۸) .

خَطَّابِيَّة: از فرق قلاته و از قروص اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی که معتقد بنبوت ابوالخطاب بوده‌اند و می‌گفتند که ائمه پس از رسیدن بمقام یمنبری برتبه الوهیت نیز می‌رسند و حضرت صادق را خدا می‌شمرند . ابوالخطاب معاصر منصور خلیفه بود و بدست عمال او بقتل رسید (مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱ ، فرق ص ۲۷ و ۳۸-۴۰ و ۵۸-۶۰ و ۶۴ ، رجال کسبی ص ۱۸۷-۱۹۹ ، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲ ، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷ ، منهاج ج ۱ ص ۲۲۹ ، خططاج ۴ ص ۱۷۴ و کتب تواریخ و رجال معتبر) .

خَلَالِيَّة: رجوع کنید به « بَسَلِيَّة » .

خَلْفِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، بیان ص ۱۵۷) .

خَلْفِيَّة: از فرق شیعه که نماز را پشت سر غیر امام جایز نمیدانستند (خططاج ۴ ص ۱۷۸) .

ذ

ذَكِيرِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب ذکیر بن صفوان (بیان ص ۱۵۷) .

ذَمَامِيَّة: طایفه‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را منعت میکردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آنرا بر حضرت رسول نازل کرده (تلیس ابلیس ص ۱۰۴) .

ذَمِيَّة: فرقه‌ای از غلاة شیعه مدعی الوهیت علی بن ابی طالب . این فرقه حضرت رسول را دشنام میداده و تم میکرده و میگفته‌اند که حضرت علی ، حضرت محمد بن عبدالله را از جانب خود مأمور کرده و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش اذعان نموده است و علی بن ابی طالب را باین شکل راضی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد (انساب F240a ، الفرق ص ۲۳۹-۲۴۸ ، خططاج ۴ ص ۱۷۷) .

ر

رافضه: در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب زید بن علی بن حسین بود که چون او با امامت مفضول اظهار عقیده کرد از دوز او متفرق شدند و او را ترک گفتند و بهمین جهت رافضه خوانده شدند. اهل تسنن عموم فرق شیعه را بعلمت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترک نموده‌اند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن ظاهر کرد و شیعه از او رو گرداندند ایشان را رافضه نامید. (فرق ص ۵۴، تبصره ص ۲۷۰ و ۴۱۸. مقالات اشعری ص ۱۶، منهاج ج ۱ ص ۸ و ۱۷۱، تلخیص ابلیس ص ۱۰۲).

راوندیه: اسم دیگر شیعه آل عباس یا عباسیه است که امامت را ببارت بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند و باید دانست که این فرقه بهیچوجه باین راوندی مشهور نسبتی ندارد. از راوندیه جماعتی نیز بالوهیت منصور خلیفه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷، مقالات اشعری ص ۲۱، مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۲۳ ابن الاثیر و قایم سال ۱۴۱ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷).

رجعیه: از فرق غلاة شیعه که میگفتند علی بن ابی طالب بر خواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد کشید (تلخیص ابلیس ص ۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

رزامیه: از فرق کیسانیه راوندیه یعنی شیعیان آل عباس اصحاب مردی بنام رزام معتقد بکشته شدن ابو مسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ و بعضی نیز از این فرقه بکشته نشدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان بومسلمیه هستند و معتقد به مییضه نیز از میان ایشان بر خاسته‌اند (فرق ص ۲۴، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲، انساب f.251b، تبصره ص ۴۲۳، خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

ز

زراریه: رجوع کنید بتمیجه.

زیدیه: اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین زین العابدین بجای امام محمد باقر سردیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده‌اند (رجوع کنید بصفحه ۵۰ و ۷۵ - ۷۶ از همین کتاب).

س

سَابَه: کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر راست میکردند و ابوالسوداء از ایشان بوده است (رسائل ابن تیمیة ج ۱ ص ۲۴، الفرق ص ۲۲۵ و خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

سَبَائِيَّة: یا سَبِيَّة، اولین فرقه از فرق غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر کس باظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معتقد بحیات جاوید و رجعت حضرت علی و الوهیت او بوده اند. امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند. فرقه نصیریة از بازماندگان سبایی بوده اند (ص ۱۴۷ از همین کتاب، کتی ص ۷۱، فرق ص ۲۰، مقالات اشعری ص ۱۵، تبصره ص ۴۹۶، کتاب الاوائل ابو هلال عسکری f. 192a، بیان ص ۱۵۸، منهاج ج ۱ ص ۲۲۹، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۲۵، الفرق ص ۲۲۳-۲۲۶، شهرستانی ص ۱۳۲-۱۳۳، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۵، سعانی f. 288a).

سَبْعِيَّة: نام دیگر اسماعیلیة و ایشان را بلین جهت سبئیة میگفتند که در باب شمار ائمه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بعلاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبئیة میسر کردند (ابلیس ص ۱۰۹) رجوع کنید باسماعیلیة و باطلیة و تطبییة.

سَرْحَوِيَّة: از فرق زیدیه، همان جارودیه یعنی اصحاب ابوالجارود زیاد بن منذر ملقب بسرحوب (رجوع کنید بجارودیه).

سَرْحَابِيَّة: رجوع کنید بفضیة.

سَكَاكِيَّة: اصحاب ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک از متکلمین شیعة امامیه (ص ۸۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰).

سَلْمَانِيَّة: از غلاة معتقد بالوهیت سلمان فارسی (مقالات اشعری ص ۱۳).

سَلِيْمَانِيَّة: اتباع سلیمان بن جریر از فرق زیدیه، همان جریریة معتقد باینکه امامت بشوری حاصل میشود و همینکه دوفتر از اختیار امت بر آن اتفاق کردند شرعی است. امامت مفضول یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و میگفتند که مسلمین باینکه در بیعت امیر المؤمنین علی ترک اصلاح کرده اند فاسق و کافر شرده میشوند (مقالات اشعری ص ۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنید بجریریة).

سَمَطِيَّة: یا سَمَطِيَّة یا سَمَطِيَّة، اصحاب یحیی بن ابی السبط معتقد بامامت محمد پس دیگر امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم و معتقد بامامت پسران محمد (ص ۵۲ از همین کتاب، مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۵، شهرستانی ص ۱۲۶، کمال الدین ص ۶۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۳).

اصلاً نام بیروان سفاد مجوسی ولی مخالفین غلاة ایشانرا مخصوصاً در ری
سَنَدَادِيَّة: باین لقب میخواندند (شهرستانی ۱۲۲).

از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیابه از اصحاب امام جعفر
صائبیه: صادق که در باب صفات عالم وحی و قادر وسیع و بصیر از صفات ایزدی
میگفتند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است و قولی دیگر را در این خصوص
صواب نمیدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کئی ص ۲۴۷ و رجال استرآبادی ص ۱۹۲).

ش

از فرق غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷): شَاعِيَّة:

از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۲ ص ۱۷۰): شَاكِيَّة:

از غلاة حلویه اصحاب ابو محمد حسن شریعی (تبصره ص ۴۱۹ و ص ۱۳۵
از همین کتاب): شَرِيْعِيَّة:

از غلاة شیعه که علی بن ابی طالب را شریک حضرت رسول میشردند
(خطط ج ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید بامریه: شَرِيكِيَّة:

از غلاة حلویه، اصحاب ابو جعفر محمد بن علی بن ابی العزاقر شلمغانی،
نام دیگر این فرقه عراقیه است (ص ۲۲۲-۲۳۸ از همین کتاب): شَلْمَغَانِيَّة:

یا نَسَائِيَّة اصحاب ابو جعفر محمد بن نعمان احول ملقب بمؤمن الطلاق یا
شیطان الطلاق از متکلمین شیعه امامیه (انساب f. 346a و همین کتاب ص ۷۷): شَيْطَانِيَّة:

اسم عمومی برای جمیع فرقی که با امامت حضرت علی بن ابی طالب گردیده‌اند
و ایشان را ابتدا شیعه علی و بعد از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس
شیعه: شَيْعَة:

شیعه علویه میگویند. (رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۵-۱۵۷ و صفحات ۴۹، ۵۱، از همین کتاب
و عنوان اثنی عشریه و امامیه).

شیعه عباسیه: رجوع کنید براوندیه.

ص و ط

اصحاب صائده: از غلاة اصحاب صائده نهدی از معاصرین حضرت صادق و این شخص و
بیان نهدی از فرقه کریمیه بوده و عقیده داشتند که محمد بن الحنفیه مهدی
منتظر است (فرق ص ۲۵ و رجال کئی ص ۱۹۵ و ۱۹۷).

صَبَاحِيَّةُ : از فرق اسماعیلیه طرفداران حسن صباح (بیان ص ۱۶۱ ، تبصره ص ۴۲۴) .
 صَبَاحِيَّةُ : از فرق شیعه زیدیه و امامیه که ابو بکر را امام میدانستند و میگفتند که
 علی با آنکه افضل است نصی بر خلافت او نیست (خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .
 طَبَّارِيَّةُ : یا طَبَّارَه از فرق غلاة منسوب بجعفر طَبَّار (مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، کتبی
 ص ۲۰۸) .

ع

عَبَّاسِيَّةُ : یا شیعه آل عباس یا راوندیه رجوع کنید براوندیه .
 عَجَلِيَّةُ : از فرق زیدیه اصحاب هارون بن سعید عَجَلِي که از جهت عقاید شیعه بفرقه
 بتریه بوده اند (فرق ص ۵۰ ، رجال کتبی ص ۱۴۹ و ۱۵۱) .
 عَشْرِيَّةُ : از فرق مشبهه شیعه (خطط ۴ ص ۱۷۰) .
 عَلَوِيَّةُ : عموم غلاتی که بحضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میداده اند و با رسالت
 را از آن آن حضرت می پنداشتند در مقابل محمدیه (مروج الذهب ج ۲
 ص ۱۴۴ ، تلیس ابلیس ص ۲۳) .

عَلِيَّوِيَّةُ : یا عَلِيَّيَّةُ ، از فرق غلاة اصحاب علی بن ذراع دوسی یا آسَدی که حضرت
 امیر المؤمنین علی را خدا میدانستند و حضرت رسول را پیغمبری میشمردند
 که از جانب او بر سالت آمده و باغلاة دیگر مثل مَخْسِيَّة و مُحَمَّدِيَّة در پاره ای از عقاید اشتراک داشتند
 و کسی که در انتشار این مقاله سعی بسیار داشت بشار شعیری از معاصرین حضرت صادق بود که خود را
 بنده علی بن ابی طالب و از جانب او رسولی میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطایه یعنی اصحاب
 ابوالخطاب در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت و میگفت که معنی فاطمه و
 حسن و حسین تلیس است و غرض حقیقی در این اسامی علی است چه او در امامت بر این سه شخص تقدم
 دارد . علیاویته در اباحت و تناسخ و تعطیل با مَخْسِيَّة تفاوتی نداشتند ولی نبوت پیغمبر اسلام و رسالت سلمان فارسی
 را از جانب او چنانکه محمدیه میگفتند قبول نمیکردند بلکه محمد بن عبدالله را بنده علی بن ابی طالب
 میشمردند ، محمدیه میگفتند که چون بشار شعیری رسالت سلمان و ربوبیت حضرت رسول را منکر گردید
 بصورت مرغی که علیاه نام داشت مسخ شد و فرقه طرفدار او بهمین جهت علیایه خوانده شدند .
 مَخْسِيَّة و علیاویته و محمدیه خطایه میگفتند که هر کس خود را بآل محمد منتسب دارد در این ادعا دروغگو
 و نسبت بخدا مفتری است مثل یهود و نصاری در این آیه : « وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ
 وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ » . چه محمد بن عبد الله بعقیده محمدیه
 و علی بن ابی طالب بعقیده علیاویته پروردگاران نباشند که نه از کسی زاده اند و نه ایشانرا فرزندی

باشد (رجال کثی ص ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۰۳، ۲۹۸، ۲۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۲، ابن حزم ج ۱ ص ۱۸۶).

از فرق فعلیه اصحاب عمار بن موسی سابطی (کثی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، نجاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸).

عماریه:

از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

عملیه:

از غلاة و از فروع خطایه، اصحاب عقیر بن بیان عجللی که از حبث عقاید شیعه بفرقه بزیتیه بوده اند ولی بمرگ خود عقیده داشتند و مثل یعمریه امام جعفر صادق را خدا میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهرستانی ص ۱۳۲، الفرق ص ۲۲۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).

عمیریه:

از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در الوهیت بر محمد مقدم میدانستند (رجوع کنید ببینید).

عینیه:

غ

یا غلاة اسم عام جهت عموم فرق که در حق حضرت رسول یا ائمه بخصوص حضرت علی بن ابی طالب غلو کرده و ایشان مقام الوهیت داده اند و از ایشان بعضی

غالیه:

محدثیه بوده اند یعنی محمد بن عبدالله را خدا میسرودند و بعضی علویه طرفدار الوهیت علی بن ابی طالب (سروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).

از فرق غلاة و از فروع خطایه که میگفتند حضرت علی بر رسول الله از غراب بفراب شبیه تراست و بهمین جهت جبرئیل بغلط پیش محمد رفته و فرمان

غرابیه:

رسالت را با او رسانده است (مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۹۹، تلبیس ابلیس ص ۱۰۲، الفرق ص ۲۲۸، مقالات اشعری ص ۱۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، بیان ص ۱۵۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳).

از غلاة که میگفتند خدا در هر بهاری بشکل ابر (غمام) بر زمین فرود می آید و دنیا را دور میزند (مفاتیح العلوم ص ۲۲) و گویا این فرقه از

غمامیه:

فروع سبائیه بوده اند چه ایشان علی بن ابی طالب را خدا و در ابر مقیم میدانستند و میگفتند که رعد صوت و برق شلاق اوست و هر وقت ییاد علی می افتادند برابر صلوات میفرستادند (انساب f. 288a و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).

فوق

از فروع فرقه بومسلبیه که پس از قتل ابو مسلم بمرگ او قطع کردند و بامامت دختر او فاطمه گرویدند (سروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷).

فاطمیه:

یا اَفْطَحِیَه، معتقدین بامامت عبدالله بن امام جعفر صادق ملقب باَفْطَحِ الرَّاسِ یا اَفْطَحِ الرَّجُلِیْنِ (فرق ص ۶۵، مقالات اشعری ص ۲۷-۲۸، کثی

فَطْحِیَه:

ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همین کتاب ص ۱۴۵، ۵۲ و انساب f. 429b).

فَطْحِيَّةٌ خَالِصٌ: فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتیکه اکبر آنها پسری نداشته باشد جایز می‌شمرند و بهین نظر بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند (فرق ص ۹۴، غیت ص ۱۴۵، ۱۶۴ و همین کتاب ص ۱۶۴).

قَاسِمِيَّةٌ: از فرق زیدیه اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی الرسی (متوفی سال ۲۶۴) از ائمه زیدیه بمن صاحب کتبی بر رد رافضیه و رد کتایی منسوب باین المقتم (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ابن المقتم تألیف نگارنده این سطور ص ۶۲-۶۴).

قَرَامِطَةُ: از فرق اسماعیلی و از غلاة اصحاب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قاتل امامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بزنده بودن و منتظر قیام او. این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردیده. (فرق ص ۶۱، تلخیص ابلیس ص ۱۱۰، مقالات اشعری ص ۲۶ و de Goeje, Mémoire sur les Carmathes و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره).

قَطْعِيَّةٌ: فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل واقفه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند و اثنی عشریه از فرق قطعیه محسوبند (فرق ۶۷، مقالات اشعری ۱۷-۱۸، الفرق ص ۴۹، شهرستانی ص ۱۲۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱).

قَوْلِيَّةٌ: از القاب غلاة در آذربایجان (شهرستانی ص ۱۳۲، تبصره ص ۴۲۲).

كول

کاملیه: اصحاب آبی کامل که مردم را در ترک اقتداء بحضرت علی و آن حضرت را در ترک طلب کافر میدانستند و منکر خروج برائت جود بودند. بشار بن برد شاعر از این فرقه بوده (مقالات اشعری ص ۱۷، تبصره ص ۴۹۶، انساب 478a، شهرستانی ص ۱۳۲، الفرق ص ۳۹، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲، بیان ص ۱۵۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۵).

کَرَبِيَّةٌ: از فرق کیسایه اصحاب ابو کرب ضریر معتقد بزنده بودن محمد بن الحنفیه در جیل رضوی و منتظر خروج او. کثیر شاعر معروف از پیشقدمان فرقه بتریه از این طایفه بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹، فرق ص ۲۵، مفاتیح العلوم ص ۲۱، الفرق ص ۲۷، بیان ص ۱۵۸، خطط ج ۴ ص ۱۷۸). بعضی هم این فرقه را کَرَبِيَّةٌ و نام مؤسس آنرا ابو کرب ضبط کرده‌اند.

کَسْفِيَّةٌ: همان فرقه منصوریه از فرق غلاة اصحاب ابو منصور عجلای از مردم کوفه که خود را وصی امام پنجم شیعه امام ابو جعفر محمد بن علی باقر میدانسته و ائمه قبل از خود را ینغیر می‌شمرده و خود نیز ادعای نبوت کرده. اصحاب او می‌گفتند که منصور عجلای با آسمان صعود کرده و خدا دست بر سر او مالیده و بقارسی با او تکلم کرده، آنگاه بر زمین آمده و عقیده ایشان این بود

که آنچه خدا میفرماید که ، « وَ اِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ » مراد ابو منصور عجل است و بهین جهت این فرقه را کِسْفِی میخوانند (تبصره ص ۴۱۹ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۲ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹ ، فرق ص ۳۵-۳۴ ، شهرستانی ص ۱۳۵ - ۱۳۶ ، کسفی ص ۱۹۶ ، انساب ۵۴۳b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۳۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

از فرق شیعه اصحاب آخندین کِسْفِی که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاتی بهربی و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸ - ۱۴۲) .

کِسْفِیَّة :

اسم عمومی جمیع فرقی که با امامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیر المؤمنین علی عقیده داشتند بنام کِسْفِیَان که بقول لقب محمد بن الحنفیه و بگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عبید تقنی داعی این مذهب بود و مختار بآن جهت کِسْفِیَان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو عمره کِسْفِیَان نام داشته است و بعضی دیگر کِسْفِیَان را غلام امیر المؤمنین علی و شاکرد محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، یعد ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۱۷ ، یعد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷ - ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۱) .

کِسْفِیَانِیَّة :

کِسْفِیَانِیَّة مُخَلَّص : همان فرقه مختاریه .

از اسامی غلاة که در اصفهان باین فرقه میدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .

کودیه :

از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشد با برکوکیه یکی باشد .

کورکیه :

از فرق غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عائشه را لعن میکردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ، تلخیص ابلیس ص ۲۴) .

لا عنیه :

م

از فرق اسماعیلی معتقد با امامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مبارک غلام اسماعیل ، این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را امام میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .

مُبَارَکِیَّة :

یا سید جامکان یا مَقْتَبِیَّة از فرق مشبهه شیعه و از فروع فرق بومسلیه و بسلیه اصحاب هاشم بن حکیم مَرَوَزی ملقب بمَقْتَم که چون لواء اصحاب او بر خلاف مسوده یعنی طرفداران بنی عباس سفید بوده ایشان را مَقْتَبِیَّة خوانده اند و در بخارا ایشان را سید جامکان میگفتند و هاشم مَقْتَم رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه پیام یا ماه یَحْسَب میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتابی فارسی بهربی ترجمه کرده و در

مَقْتَبِیَّة :

کتاب اخبار میثقه و قرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰، انساب
L. 506a، الآثار الباقیه ص ۲۱۱، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، تبصره ص ۴۲۵،
ترجمه تاریخ بخارا نرسخی ص ۶۳-۷۴).

نام جماعتی از شیعه که منتظر (مترجم) خروج مهدی بودند و در این
انتظار در هر عصری یک نفر را بولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی
می پنداشتند و همینکه او میبرد دیگری را باین سمت بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلیس ابلیس
ص ۲۴).

عموم فرقی که در توحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده
منسوب شده اند. مجسمه:

فرقه ای از مرجه و اصحاب حدیث که بامامت امام موسی کاظم و امام رضا
قائل شده و این عقیده را فقط برای یدشرف کنار دین و از راه تصنع
اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بعقیده خود برگشتند. (فرق ص ۷۳).

طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب).

نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید بقالبه).

از غلاة شیعه منتظر رجعت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن. این فرقه
میگفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را بآبوی منصور وا گذاشته و این مقام
بعد از ابومنصور بآل علی بر میگردد و انتظار رجعت محمد بن عبدالله بن حسن را بعنوان قائم میکشیدند
و از فروع مغربیه بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵، انساب f. 512b و الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۳۲).

رجوع کنید بخرمیه.

یا کدسانیه خلص اصحاب ابواسحاق مختار بن ابی عیید ثقی داعی فرقه کدسانیه
(فرق ص ۲۴ و ۲۵، بیان ص ۱۵۸، الفرق ص ۳۱-۳۲، بحار الانوار ج ۹)

فرقه ای از غلاة شیعه که میگفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده
(خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

فرقه ای از غلاة که میگفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر فقاری
و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و سلمان
مقام رسالت میدادند (کشی ص ۲۵۳، رجال استرآبادی ص ۲۲۰، بنقل از رجال ابن الضایری).

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).

از القابی که مخالفین بعضی از فرق غلاة میدادند مخصوصاً ذری
(شهرستانی ص ۱۳۲).

- مستثنیه: از فرق مشبهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
- موسویه: اصحاب دولت بنی عباس (رجوع کنید بر اوئندیه و ص ۶۵ از همین کتاب)
- مشبهه: عموم فرقی که در توحید بنشیه قائل بوده و از شیعه نیز جماعتی را باین عقیده منتسب کرده اند.
- معتزله شیعه: کسانی از معتزله که با شیعه در مسئله امامت قریب العقیده بوده و یا شیعیانی که در بعضی از اصول عقاید باهل اعتزال نزدیک میشده اند (صفحات ۲۰۴۸-۱۰-۱۲۸۱ از همین کتاب).
- معتزله: لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء وصفات میکردند میداده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده شده بودند (منهاج ج ۱ ص ۲۴۱)
- معمریه: از فرق غلاة و از فروع خطایه اصحاب قمرین حثیم که خود را جانشین ابوالخطاب رئیس فرقه خطایه میدانست و مدعی مقام نبوت بوده. این فرقه نیز مثل جناح بتحلیل محرمات و تناسخ عقیده داشتند و معمر را مثل ابوالخطاب می پرستیدند و نماز را نیز ترك گفته بودند. (مقالات اشعری ص ۱۱، فرق ص ۳۹-۴۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، شهرستانی ص ۱۲۷).
- مغیره: از فرق غلاة اصحاب مغیره بن سعید عجلی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را بعنوان مهدی داشتند. مغیره در آخر کار ادعای نبوت کرد و خالد بن عبدالله قسری او را کشت (مقالات اشعری ص ۶-۷ و ۲۳، فرق ص ۵۵، تلیس ابلیس ص ۹۲، منهاج ج ۱ ص ۲۴۸، الفرق ص ۲۲۹-۲۳۳، شهرستانی ص ۱۳۴-۱۳۵، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ و ابن ابی العزید ج ۲ ص ۲۰۹ و انساب f. 538b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸ و کسبی ص ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۹۶، ۱۹۷ و تواریخ معتبر). کسانی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر ترجیح می نهادند (رسائل ابن تمیظه ج ۱ ص ۲۴).
- مفضلیه: از فرق موسویه، اصحاب مفضل بن عمرو جعفی کوفی (مقالات اشعری ص ۲۹، شهرستانی ص ۱۲۶-۱۲۷، و کسبی ص ۲۰۶-۲۱۱).
- مفضلیه: از غلاة خطایه اصحاب مفضل صیرفی معتقد بالوہیت امام جعفر صادق که چون امام از ابو الخطاب تبری جست ایشان نیز با خطایه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۶، شهرستانی ص ۱۳۷، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).
- مفوضه: یا مفوضیه از فرق شیعه که امور تکوینیه عالم و مسائل تشریحیه را بحضرت رسول یا یکی از ائمه مفوض میدانستند یا کسانی که در مقابل جبریه انسان را

مختار نفس خود میسر دهند و فر این مورد معانی فاسده تفویض بنفس یعنی استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملك خود اراده میگردند و جمعی از ایشان میگویند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را با او گذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند ایجاد کرده ، سپس محمد تدبیر عالم را بحضرت علی تفویض کرده و علی مدبر ثالث است (فرق ص ۷۱ ، انساب f.528b ، تلیس ابلیس ص ۲۴ و ۱۰۳ ، الفرق ص ۲۳۸ ، تبصره ص ۴۲۱ ، خطاط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تعریفات جرجانی ص ۹۸) .

مقتضیه : رجوع کنید ببیتیه .

مآل حیده : نام دیگر اسماعیلیه رجوع کنید باسماعیلیه .

معموره : اسم دیگر واقفه و این اسم را موقعیکه یونس بن عبدالرحمن قبی و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن میثمی متکلمین امامیه باواقفه مناظره میکردند ابوالحسن میثمی تبار از راه طعن برایشان نهاده و خطاب باواقفه گفته است که شما مثل کلاب معموره (سگهای باران خورده) باشید و امامیه این عنوان را جفظ کردند .

منصوریه : رجوع کنید بکسوفیه .

منهالیه : از مشبهه شیعه ، اصحاب منہال بن میدون (خطاط ج ۴ ص ۱۶۹) .

موسائیه : یا موسویه طرفداران امامت امام موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت آن حضرت که از فرق غلاة واقفه محسوب میشوند (انساب f.544b و الفرق ص ۴۶) .

مولفه : فرقه ای از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت مجدداً برای واقفه برگشتند یا اینکه در ابتدا برحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا قائل شده بودند (فرق ص ۷۲) .

میمیه : از فرق غلاة که امیر المؤمنین و حضرت رسول هردو را نبی میدانستند ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم میسر دهند در مقابل عیبه که این حق

تقدم را بعلی نسبت میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطاط ج ۴ ص ۱۷۷ ، رجوع کنید بحمدیه) .

میمونیه : از فرق اسماعیلی اصحاب عبدالله بن میمون قدّاح (الفهرست ص ۱۸۶) و این فرقه را نباید با فرقه میمونیه از فرق عجارده خوارج اشتباه کرد .

ن و

ناصریه : از فرق اسماعیلیه ، پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو شاعر مشهور فارسی و داعی منهب اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان و طبرستان (بیان

ص ۱۶۶ و تبصره ص ۴۲۵) .

- نحلیه:** اصحاب حسن بن علی خطی که امامت را فقط در اولاد امام حسن صحیح میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲) از فرق شیعه امامیه قائل بحیات جاوید و امامت امام جعفر صادق و منتظر ظهور آن حضرت بنوان مهدی، بیرو شخصی از مردم بصره بنام
- ناووسیه:** مجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷، مقالات اشعری ص ۲۰ انساب f.552a، شهرستانی ص ۳۲۶، غیبت ص ۲۰، الفهرست ص ۱۹۸، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).
- نصیریّه:** از فروع فرقه سبائیه و اسحاقیه و نصیریّه، اصحاب شخصی بنام نصیر (انساب f.562b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۸، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹).
- نعمیه:** از فرق زیدیه، اصحاب نعمین بیان، این فرقه امیر المؤمنین علی را بعد از حضرت رسول افضل ناس میدانستند با این حال میگفتند که مسامین در ترک بیعت آن حضرت یعنی ترک گناهکار نیستند بلکه خطا کارند. از عشان و مخالفین علی تبری میجستند و ایشان را کافر میشمردند (مقالات اشعری ص ۶۹).
- نفیسیه:** از فرق امامیه (رجوع کنید بصفحه ۱۵۲ و ۱۶۴ از همین کتاب).
- نصیریّه:** از غلاة اصحاب معتمد بن نصیر نصیری. رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب.
- نورساعیه:** از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر).
- واقفه:** اسم عام برای هر کسی که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت توقف میکرده مثلاً جماعتی از معتزله مثل ابوعلی جیانی و پسرش ابوهاشم را که نه علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه و نه سایر صحابه را بر او افضل میدانستند واقفی میخواندند (فصول سید مرتضی)، همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم در میان امامیه نه امامت جعفر برادر او را پذیرفتند نه امامت یسر غایب منتظر او را. اصطلاحاً نام عموم فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را بآن حضرت ختم و در این بابت متوقف مانده اند. امامیه فرقه اخیراً مطوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۸، رجال کسبی ص ۳۸۴ - ۳۸۸، شهرستانی ص ۱۲۷).
- هاشمیه:** از فرق راوندیه عباسیه، اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه که بعد از او امامت را با اولاد عباس منقل میدانسته اند. بعقیده این فرقه امام هر چیز را میداند و در جمیع امور مانند حضرت رسول است و کسی که امام را نشناسد مثل این است که خدا را نشناخته و کافر باشد (فرق ص ۴۶).

از راوندیه ، طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب مّم حضرت رسول بارت
 و معتقد بولایت و عظمت مقام ابومسلم خراسانی و غلو در حقّ عباس و اولاد
 او (فرق ص ۴۲ ، خطاط ج ۴ ص ۱۷۳ ، تبصره ص ۴۲۲) این فرقه را عباسیه حُلَم نیز میخواندند
 و ایشان اصحاب ابومریرة راوندی بودند .

از فرق اهل کلام و از مشیّه شیعه شامل دو طایفه ، هشامیه اول اصحاب
 هشام بن الحکم و هشامیه ثانی اصحاب هشام بن سالم جوالبقی (= جوالبقیّه)
 و این دو فرقه را نباید با هشامیه معتزله اصحاب هشام بن عمر و القوطی اشتباه کرد (انساب ۱590b ، تبصره
 ص ۴۱۹ ، الفرق ص ۴۷-۵۴ و ۲۱۵-۲۱۶ ، مقالات اشعری ص ۲۶ ، خطاط ج ۴ ص ۱۶۹) .
 اصحاب احمد بن هلال عبرتانی (رجوع کنید بصفحه ۲۲۵ از همین کتاب
 و کفی ص ۲۲۲) .

ی

از فرق شیعه که میگفتند فرزندان امام حسین همگی در موقع اقامه نماز مقام
 امام دارند و تائیکی از ایشان باقیست چه قاجر باشد چه صالح نماز پشت سر
 غیر ایشان جایز نیست (تلیس ابلیس ص ۲۴)

از فرق شیعه امامیه معاصرین ابو محمد هشام بن الحکم (کفی ص ۱۷۲ ،
 مقالات اشعری ص ۴۹) .

فرقه ای از زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی
 خود میسرند ولی از کسانی هم که از این دو خلیفه تبرّی داشتند تبرّی
 نمی جستند و منکر رجعت اموات بودند و از معتقدین باین عقیده نقرت میورزیدند (مقالات اشعری
 ص ۶۹ ، الفرق ص ۲۴ ، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

از فرق غلاة شیعه اصحاب محمد بن یعقوب ، گویا همان فرقه غمّایه که
 میگفتند که امیر المؤمنین علی در میان ابر دنیا مآید (بیان ص ۱۵۷) .

همان معریّه (مقالات اشعری ص ۱۱) .

از فرق زیدیه اصحاب محمد بن یحیی کوفی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴)

از مشیّه شیعه اصحاب ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قی از متکلمین امامیه
 (صفحه ۸۲ از همین کتاب ، خطاط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۷ انساب ۱603b)

تبصره ص ۴۲۰ ، الفرق ص ۵۲-۵۴ و ۲۱۶ ، مقالات اشعری ص ۳۵ ، تریقات جرجانی ص ۱۱۴ و این
 فرقه را نباید با یونیه از فرق مرجئه اصحاب یونس شمّری اشتباه کرد .

منابعی که در نوشتن این کتاب بآنها مراجعه شده

اسم مؤلف	اسم کتاب	عدد مجلدات و محل و سال طبع
ابن ابی اصیبه	عیون الانباء فی طبقات الاطباء	۲ ج مصر ۱۲۹۹-۱۳۰۰
ابن ابی الحدید (عز الدین)	شرح نهج البلاغه	۴ ج مصر ۱۳۳۰
ابن ابی طاهر (احمد بن ابی طاهر طیفور)	کتاب بغداد	۶ ج لایپزیک ۱۹۰۸ م
ابن الاثیر (عز الدین)	الکامل فی التاریخ	۱۲ ج مصر ۱۲۹۰
ابن تیمیّه (تقی الدین احمد بن عبدالحلیم)	مجموعه رسائل	۲ ج مصر ۱۳۲۲
«	منهاج السنة النبویة فی نقض کلام السیعة والقدرة	۴ ج مصر ۱۲۲۱
ابن الجوزی (ابوالفرج عبدالرحمن)	کتاب الاذکیاء	۱ ج مصر ۱۳۰۴
«	المنتظم (خطی)	نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران
«	تقدیم العلم و العلماء یا لمیس ابلیس	۱ ج مصر ۱۳۴۰
حر عاملی (محمد بن حسن)	امل الامل فی علماء جبل عامل (خطی)	نسخه متعلق بنکارنده چایی ذیل رجال استرآبادی و ابوعلی
ابن حزم ظاهری (علی بن محمد)	الفصل فی الملل و الاهاوم و النحل	۵ ج مصر ۱۳۱۲-۱۳۲۱
حسین بن رضا حسینی	نخبة المقال فی علم الرجال	۱ ج طهران ۱۳۱۳
ابن خردادبه (عبیدالله بن عبیدالله)	المسالک و الممالک	۱ ج لیدن ۱۸۸۹ م
ابن خلکان (قاضی شمس الدین احمد برمکی)	وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان	۲ ج طهران ۱۲۸۴
«	«	۱ ج پاریس ۱۸۴۲ م
ابن الرومی (علی بن العباس)	دیوان اشعار	۱ ج مصر ۱۳۳۵
«	«	۳ ج مصر ۱۹۲۴ م
ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروری)	مناقب الطالیین	۴ ج بیثی ۱۳۱۳
«	«	۱ ج طهران

نسخة متعلق بكتابخانة آستانة رضويته مشهد ١٣٤٠ ج ١ مصر	فرج المهموم (خطى)	سيد بن طاوس (رضى الدين)
١٣٤٠ ج ١ مصر	الفخرى في الآداب السلطانية والدول الاسلاميه	ابن الطقطقى (فخر الدين محمد بن على)
١٨٩٠ م ج ١ بيروت ١٣٠١ ج ١ بغداد	تاريخ مختصر الدول الحوادث الجامعة	ابن العبرى (ابو الفرج اللطى) ابن القوطى (كمال الدين عبدالرزاق)
در جزء مجموعه رسائل البلاء (٢٠٠-٢٠١) مصر ١٣٢٦ ١٨٧٥ م ج ١ ليدن	رسالة الى ابي العلاء المعرى	ابن القارح (ابو الحسن على بن منصور)
(خطى) ١٣٤٣ ج ١ مصر	الشعر والشعراء	ابن قتيبه (عبدالله بن مسلم الدينورى)
نسخة متعلق بافاى آقا سيد عبدالرحيم خلخالى ١٨٧١ م ج ١ لايزريك	البداية والنهايه اخبار ابي نواس	ابن كثير (اسماعيل بن عمر شامى) ابن منظور (جمال الدين محمد بن مكرم مصرى)
١٩٢١ م ج ١ مصر ١٨٦١ م ج ١ ليدن ١٢٩٦ ج ٤ مصر ١٢٨٧ ج ٢ مصر	« (خطى) » كتاب القهر مست « « « بأملحقات « « « البلدان ديوان الحماسة الف باه	ابن التديم (ابو الفرج محمد بن اسحاق وراق بغدادى) « « « ابن واضح يعقوبى ابو تمام (حبيب بن اوس طائى) ابو الحجاج بلوى (يوسف بن محمد)
١٣٠٢ ج ١ طهران ١٩٠٥ م ج ٢٠ قاهره	منتهى المقال في احوال الرجال كتاب الأغاني	ابو على كربلايى (محمد بن اسماعيل) ابو الفرج اصفهانى (على بن الحسين الاموى) ابو المدايى محمد بن عبيدالله
در جزء منتخبات فارسى شفر (١٧١-١٣١) ج ١ ١٨٩٨ م ج ١ مصر ١٣٢٢ « ١٣٠٢ ج ١ طهران ١٩٢٩ م ج ٢ استانبول	بيان الاديان ديوان اشعار « « « منتهى المقال في علم الرجال مقالات الاسلاميين واختلاف المضامين	ابو نواس (حسن بن هانى) « « « استرابادى (ميرزا محمد) اشعري (ابو الحسن على بن اسماعيل)

١ ج مصر ١٩٢٨ م	معجم المطبوعات العربية والعربية	البان سر كيس (يوسف)
١ ج بيروت ١٩١١ م	ديوان اشعار	بختری (ابو عبادة وليد بن عبيد)
« « « ١٩١٠ م	ديوان الحسام	« « «
١ ج قاهره ١٣٢٨	الفرق بين الفرق	ابو منصور عبدالقاهر اشعري فدادي
١ ج لايزيك ١٩٢٣ م	الآثار الباقية	ابورحمان احمد بن محمد البيروني
١ ج كوتا ١٨٨٧ م	تحقيق مال الهند من مقالة	« « «
٢ ج استانبول ١٢٧٧	شرح مقاصد الطالبين	تفتازاني (ملا سعد الدين)
١ ج طهران ١٣١٨	نقد الرجال في علم الرجال	تقرشي (سيد مصطفی الحسيني)
١ ج مصر ١٩٢١ م	نشوار المحاضرة	تنوخي (فاضي ابو علي محسن)
١ ج لندن ١٩٠٠ م	كتاب الجلاء	جاحظ (عمرو بن بحر)
١ ج مصر ١٣٠٦	كتاب الثمرينات	جرجاني (مير سيد شريف)
٢ ج استانبول ١٢٣٩	شرح مواقف	« « «
١ ج صيدا ١٢٣١	السبعة و فنون الاسلام	سيد حسن صدر
نسخة كتابخانه آي پارس بنشانه arabe 4829	شرح ديوان ابونواس (خطي)	حمزة بن حسن اصفهاني
« 4830	« « « جلد اول	« « «
« 4831	« « « جلد دوم	« « «
١٤ ج مصر ١٣٤٩	تاريخ بغداد	خطيب فدادى (ابو بكر احمد بن علي)
٤ ج مصر ١٢٩٦	شرح ديوان حماسه	خطيب تبريزي (يحيى بن علي)
٧ ج لايبزيك ١٨٣٥ - ٢٠ ١٨٥٨	كشف الظنون	حاج خليفه كاتب چلبى
١ ج مصر ١٣٤٢	مفاتيح العلوم	خوارزمي (ابو عبد الله محمد بن احمد)
١ ج مصر ١٢٤٤	الاتصار	ابو الحسين خياط (عبدالرحيم بن محمد)
١ ج طهران ١٢٨٧	روضات الجنات	ميرزا محمد باقر خونساري
٢ ج مصر ١٣٠٦	حياة الحيوان الكبرى	دميري (كمال الدين محمد بن موسى)
٢ ج لندن ١٨٨٨ و ١٩١٢ م	الاخبار الطوال	دينوري (ابو حنيفة احمد بن داود)
٣ ج مصر ١٣٢٥	ميزان الاعتدال في نقد الرجال	ذهبي (شمس الدين محمد)

نسخة كتابخانه ملی پاریس بنشانه arabe1581	تاریخ الاسلام (خطی)	ذمبی (شمس الدین محمد بن احمد)
۱ ج کونا ۱۸۴۸-۱۸۵۰ م	آثار البلاد و اخبار العباد	زکریای قزوینی
۱ ج لندن ۱۹۱۲ م	کتاب الانساب	سعدی (عبدالکریم بن محمد)
۱ ج مصر ۱۳۲۶	بنیة الوعاء فی طبقة اللغویین والتعاه	جلال الدین سیوطی
۱ ج لندن ۱۸۳۹ م	طبقة المفسرین	«
۱ ج لایپزیک ۱۹۲۳ م	الملل والتعل	شهرستانی (محمد بن عبدالکریم)
۱ ج لندن ۱۹۰۴ م	تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء	صابی (هلال بن محسن)
۱ ج بیروت ۱۹۱۲ م	طبقة الامم	قاضی صاعد اندلسی
۱ ج تبریز ۱۲۹۷	اعتقادات	شیخ صدوق (محمد بن بابویه)
۱ ج طهران ۱۳۱۱	کمال الدین و تمام التمه	«
۱ ج طهران ۱۲۷۵	هیون اخبار الرضا	«
۱ ج طهران ۱۳۰۰	کتاب الامالی	«
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه arabe4836	کتاب الاوراق (خطی)	صولی (ابوبکر محمد بن یحیی)
۱ ج طهران ۱۳۰۲	کتاب الاحتجاج	طبرسی (ابومفضول احمد بن علی)
۱۲ ج لندن ۱۸۷۶-۱۹۰۱ م	تاریخ الامم و الملوک	طبری (ابوجعفر محمد بن جریر)
۱ ج طهران ۱۳۲۱	مجمع البحرین و مطلع الثیرین	طریحی (فخر الدین نجفی)
۱ ج طهران ۱۳۱۷	عدة الاصول	شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن)
۱ ج تبریز ۱۳۲۲	کتاب النیة	«
۱ ج کلکته ۱۸۵۳ م	فهرست کتب الشیعه	«
۱ ج کلکته ۱۸۴۵ م	اصطلاحات الصوفیه	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه arabe 5985	کتاب الاوائل (خطی)	ابوهلال مسکری (حسن بن عبدالله)
لندن ۱۸۹۷ م	صلة تاریخ الطبری	عرب بن سعید قرطبی
نسخ متعلق باستانه و کتابخانه مجلس و آقای شیخ الاسلام زنجانی	انوار الملکوت (خطی)	علامه حلی (حسن بن مطهر)
۱ ج طهران ۱۳۱۱	خلاصة المقال فی علم الرجال	«
۱ ج تبریز ۱۲۶۸	القین	«
۱ ج لایپزیک ۱۹۰۴ م	اخبار الحکماء	قفطی (جمال الدین علی بن یوسف)
۴ ج مصر ۱۹۲۵ م	زهر الآداب و ثمر الالباب	فیروانی (ابواسحاق حصری)
۱ ج طهران ۱۳۰۷	کنز الفوائد	کراجکی (ابوالفتح محمد بن علی)

۱ ج مصر ۱۲۲۶	رسائل البلاغ	محمد كركلاطلي
۱ ج بيشي ۱۲۱۷	معرفة اخبار الرجال	كسي (ابوعمر و محمد بن عمر)
۱ ج طهران ۱۲۸۱	اصول كفاي	كليني (محمد بن يقوب)
۱ ج كلكته ۱۲۳۰	كشف العجب والاسرار	كنتوري (احجاز حسين)
۲۶ ج طهران ۱۳۰۱	هن اسما الكلب والاسفار	عجسي (محمد باقر اصفهاني)
۱ ج طهران ۱۲۶۹	بحار الانوار	« « «
۲ ج بغداد ۱۳۴۸	السناء والعالم ج ۱۴ بحار	محمد مهدي اصفهاني
ذيل قصص العلماء طهران ۱۲۳۷	احسن الوديعه في تراجم اشهر	سرفضي بن داعي الحسيني
۱ ج مصر ۱۳۴۲	مشاهير مجتهدى الشيعة	مرزباني (ابوعبيدالله)
۱ ج لندن ۱۸۹۳ - ۲۰۰۴	تبصرة العوام في مقالات الانام	سمودي (ابوالحسن علي)
۹ ج باريس ۱۸۶۱ - ۲۰۷۱	الموشح	« «
۲ ج مصر ۱۲۸۲	التفيه والاشراف	« «
۳ ج لندن ۱۹۱۳ - ۱۹۱۲ م	سروج الذهب	ابو علي مسكويه
۵ و ۶ مصر ۱۳۳۴	تجارب الامم	« «
۱ ج بيشي ۱۳۰۲	ارشاد الصالحين	فاضل مقداد
۱ ج تبريز ۱۲۹۶	شرح باب حادي عشر	« «
در ذيل تعريفات جبريطاني چاپ شده	اصطلاحات الصوفيه	محيي الدين بن عربي
۳ ج باريس ۱۸۹۹ - ۱۹۰۶ م	البداء والتاريخ	مقدسي (مظهر بن طاهر)
۱ ج برلين ۱۳۴۱	زاد المسافرین	ناصر خسرو
۱ ج بيشي ۱۳۱۷	كتاب الرجال	نجاشي (احمد بن علي)
۱ ج طهران ۱۲۸۱	شرح اشارات	عواجه نصير الدين طوسي
نسخه متعلق بنكارنده	مجالس المؤمنین (خطي)	قاضي نورالله شوشتری
نسخه مکتبخانه ملي پاریس	تكملة تاريخ الطبري (خطي)	همداني (محمد بن عبد الملك
بنشانه 1469 arae	تجارب السلف (خطي)	تاريخي)
نسخه متعلق بنكارنده	معجم الادباء	هندوشاه كيراني نخبواني
۷ ج لندن ۱۹۰۹ - ۱۹۱۶ م	معجم البلدان	ياقوت حموي
۶ ج لايزيكه ۱۸۶۶ - ۲۰۷۲ م	كتاب العيون	« «
در جزه قطعات تاريخ عرب	فرق الشيعة منسوب بنوخني	« «
لندن ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ م		
۱ ج استانبول ۱۹۲۱ م		

فهرست تعریفات و القاب و اسامی فرقه‌ها

- آجال ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ .
 آلام و اعراض ، ۱۷۴ .
 ایاحت (یا تحلیل محرمات) ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ .
 ابریه ، رجوع کنید بترتیه .
 ابناء احرار ، ۶۴ .
 ایتهاج ، ۱۷۷ - ۱۷۹ .
 ابریه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 ابلیس یا صد ، ۲۲۸ - ۲۲۹ .
 اثنی عشریه (امامیه) ، ۱۰۹۱ ، ۶۰۵ ، ۷۰۳ ، ۲۰۱ ، ۲۶۱ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹ ، ۱۶۲ ، ۱۵۹ ، ۱۱۱ .
 اجتهاد ، ۱۲۰ ، ۱۱۸ ، ۱۱۷ ، ۹۴ .
 اجسام (حدوث و قدم -) ، ۱۲۰ .
 اجسام (تماثل -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (رؤیت -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (خلق آن از طعوم و الوان و غیره) ، ۱۷۲ .
 اجماع ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 اجماع (اهل -) ، ۵۷ .
 احباط ، ۱۷۵ .
 احمدیه ، ۲۴۹ .
 احکام اصلی یا اعتقادی ، ۳۸ .
 احکام فرعی یا عملی ، ۳۸ .
 اخباریون ، ۷۷ ، ۷۴ ، ۷۲ .
 ادله سمعی یا نقلیه ، ۱۷۲ ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 ادله عقلیه یا یقینیه ، ۲۳۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 ارجاء ، ۱۳۷ ، ۱۲۳ ، ۳۱ .
 ارزاق ، ۱۷۶ ، ۱۳۰ .
 ازارقه ، ۳۴ ، ۳۳ .
 ازدریه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 اسحاقیه (اصحاب ابویقوب اسحاق بن محمد) ، ۱۳۵ -
 ، ۲۵۰ ، ۱۳۶ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن زید بن حارث) ، ۲۴۹ ،
 ، ۲۵۴ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن عمرو) ، ۲۴۹ .
 استحسان ، ۷۰ .
 استطاعت ، ۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۹۰ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۸ .
 اسفار ، ۱۷۶ ، ۱۳۰ .
 اسلام ، ۲۲۶ .
 اسما و احکام ، ۱۲۳ ، ۹۰ .
 اسماعیلیه یا باطنیه یا تملیحیه یا سبئیه یا ملاحده ، ۴۹ ،
 ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۵۸ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۴ .
 اسواران ، ۶۷ ، ۶۲ .
 اشعریه ، ۴۷ ، ۴۴ ، ۴۸ - ۴۵ ، ۹۱ ، ۶۸ ، ۱۷۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ،
 اصحاب الکساء (طرفداران -) ، ۲۵۰ .
 اصلح ، ۱۷۵ ، ۱۱۸ .
 اصول ، (مقابل فروع) ، ۵۶ ، ۳۸ .
 اصول (مقابل مصنفات) ، ۷۱ .
 اصول اربعه ، ۷۱ .
 اصول خمس ، ۳۷ - ۳۵ .
 اصولی ، ۳۸ .
 اعتزال ، ۲۴۱ ، ۹۰ ، ۵۰ ، ۳۵ .
 اعتزال (اهل -) ، رجوع کنید ب معتزله .
 اعتقادات ، رجوع کنید باحکام اصلی .
 اعراض (اثبات -) ، ۱۲۲ ، ۱۲۰ .
 اعراض (انتقال و بقا -) ، ۱۷۲ .
 افطاحیه ، رجوع کنید بطلحیه .
 افراط (اهل -) ، ۲۵۰ .
 افعال قلوب ، ۱۷۴ .
 الهام ، رجوع کنید ب خطاب ملکی .
 الهی (علم -) ، ۳۹ .
 امام ، ۲۶۷ - ۲۴۹ ، ۱۷۶ ، ۷۵ ، ۵۴ .
 امام صامت ، ۵۶ .
 امام ناطق ، ۵۶ .
 امامت ، ۹۸ ، ۶۶ ، ۸۸ ، ۸۶ ، ۸۴ ، ۷۶ - ۷۵ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۵۳ .

بکله . ۲۵۲ .	۱۵۴-۱۴۸-۱۲۹-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۰-۱۰۳-۱۰۲
بلایه . ۲۵۲-۲۳۵ .	۲۳۱-۱۷۶-۱۶۵-۱۶۳
بومسلیه . ۲۶۴-۲۶۰-۲۵۶-۲۵۴-۲۵۲ .	امامت مفضول . ۲۵۷-۷۴-۵۷
بیایه . ۲۵۲ .	امامیه . ۹۷-۹۶-۵۸-۵۵-۵۳-۵۰-۲۸-۲۷-۴-۳-۲
تجسیم . ۲۶۴-۸۰-۴۰-۳۶ . رجوع کنید بمجسته .	۱۱۰-۹۰-۹۰-۷۰-۶۰-۵۰-۱۰-۲۰-۱۰-۱۰-۰
تسلسل (ابطال -) . ۱۷۲ .	۱۲۸-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۶-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱
تسنن (منه) . ۸ . رجوع کنید باهل سنت و حدیث .	۱۶۲-۱۰۹-۱۰۷-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۱۳۸-۱۳۴
تشییه . ۲۶۴-۲۵۱-۸۰-۷۸-۷۵-۴۰-۳۶ . رجوع کنید بشبهه .	۲۱۵-۲۱۲-۲۱۱-۱۹۳-۱۷۷-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۶
تشیع (منه) . رجوع کنید بشیعه .	۲۳۶-۲۳۵-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۲-۲۱۹-۲۱۷
تمجیز (اهل -) . ۱۳۲-۱۸۷ .	۲۶۱-۲۵۹-۲۵۷-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۰
تعطیل . ۲۶۴-۲۵۹ .	۲۶۳
تعلیمیه . ۲۵۲-۵۵ . رجوع کنید باسماعیلیه .	امر بعروف و نهی از منکر . ۱۷۶-۹۳-۳۶
تقریط (اهل -) . ۲۵۰ .	امریه (فرقه -) . ۲۵۰ .
تقویض . ۲۶۴-۷۵-۳۵-۳۲ .	انسان . ۱۳۲-۱۳۰-۱۲۲-۱۲۰ .
تقصیر (اهل -) . ۱۱۸ .	انصار . ۵۶ .
تقیه . ۷۵-۶۶-۵۹ .	ایمان . ۱۷۵-۳۱ .
تکلیف . ۲۳۰-۲۲۹-۱۷۴ .	ایمان (اهل -) . ۲۵۰ .
تبدیه یا زاریه . ۲۵۶-۲۵۳ .	باب یا سفیر یا وکیل یا نایب . ۲۱۴-۲۱۲-۱۱۱
تناسخ . ۲۵۹-۲۵۳-۲۲۷-۲۲۵-۱۴۶-۱۳۴-۷۵ .	۲۱۵
۲۶۴ .	بابک . رجوع کنید بخرمیه .
تنزیه . ۱۳۰ .	باطنیه . ۲۵۱ . رجوع کنید باسماعیلیه .
تنزیه (اهل -) . ۴۰ .	باقریه . ۲۵۱ .
توابعین . ۶۱ .	بت پرستان . ۱۷۶ .
توحید . ۱۲۴-۱۲۱-۱۲۰-۱۰۳-۹۳-۸۲-۷۸-۳۵ .	بتریه . ۲۶۱-۲۵۱-۲۴۹ .
۲۶۴-۲۳۱-۱۷۵-۱۷۳-۱۳۰ .	بداهه . ۲۳۱-۸۰-۷۵ .
التوحید والصفات (علم -) . ۳۸ .	بدعت . ۲۵۱ .
توحید و عدل (اهل -) رجوع شود بمعتزله و اهل اعتزال .	براهمه . ۱۳۹-۲۶ .
توقیح . ۲۴۹-۲۵۳-۲۳۴-۲۱۸-۲۱۲-۱۲۴ .	برغوبیه . ۱۲۷ .
ثنوتیه . ۱۷۶-۱۳۹-۹۰-۸۷-۸۶-۸۴ .	برکوکیه . ۲۶۴-۲۵۱ .
چارودیه . ۲۵۷-۲۵۳ .	بزینیه . ۲۵۱ .
جبر . ۲۶۴-۱۲۲-۱۲۱-۸۰-۷۵-۳۲ .	بسلیه . ۲۶۲-۲۵۲ .
جبریه یا مجبر . ۱۷۵-۱۱۹-۱۱۷-۷۵-۳۶-۳۳-۳۲ .	بشیریه . ۲۵۲-۱۴۵ .
	بعت (جواز -) . ۱۷۶ .
	بقاه و فناء . ۹۰ .

جریریہ ، رجوع کفید بسلیمانیہ .
جزء لایجزا ، ۱۲۰-۱۷۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۲ .
جعفری (مذهب -) ۲ .
جعفریہ (یا امامیہ اثنی عشریہ) ، ۲۵۳ .
جعفریہ (از فرق معتزلہ) ، ۲۵۳ .
جعفریہ (فرقہ -) ، ۲۵۳ ، ۱۶۳ ، ۱۵۳ .
جناحیہ ، ۲۶۴ ، ۲۵۳ .
جوهر و عرض ، ۱۷۲ .
جوہر (بقای -) ، ۱۷۶ .
جہت ، ۱۳۹ .
جوالبقیہ ، ۲۵۴ .
حاریہ ، ۲۵۴ .
حال ، ۱۶۹ .
حاکم ، ۱۲۳ .
حجۃ الحق علی الخلائق (لقب امام فخر رازی) ،
۱۲۲ .
حجرتیہ ، ۲۰۷-۲۰۵ .
حدیث و سنت (اصحاب -) رجوع کنید باصحاب سنت
و جماعت .
حریتیہ ، ۲۵۴ .
حرکت و سکون ، ۱۷۲ .
حرکات (تنامی -) ، ۹۰۰ .
حسینیہ (فرقہ -) ، ۲۵۴ .
حسینیہ (فرقہ دیگر -) ، ۲۵۴ .
حلایجیہ (فرقہ -) ، ۲۵۴ ، ۲۲۵-۲۲۴ ، ۱۱۱ .
حلول ، ۲۵۴ ، ۲۵۰ ، ۲۲۷-۲۲۵ ، ۱۱۲ ، ۷۵ .
حلویہ (فرقہ -) ، ۲۵۸ ، ۲۵۴ ، ۲۲۴ .
حلویہ (فرقہ -) ، ۲۵۴ .
حکایت ، ۱۲۳ .
الحمراء ، ۶۲ .
حنفیہ (اصحاب ابوحنیفہ) ، ۱۲۱ ، ۷۷ ، ۷۴ ، ۷۰ .
خبر آحاد ، ۱۳۳ .
خرمیتہ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۵۴ ، ۲۵۲ .
خشیتہ ، ۲۵۵ .

خصوص و عموم ، ۱۳۱ ، ۱۲۳ .
خطاب ربانی ، ۴۱ .
خطاب شیطان ، ۴۱ .
خطاب ملکی یا الہام ، ۴۱ .
خطاب نفسانی یا حاجس ، ۴۱ .
خطابیہ (فرقہ -) ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ ، ۱۴۶ ، ۲۵۵ ، ۵۲ .
خطرات ، ۴۱ .
خلا (اثبات -) ، ۱۷۲ .
خلایجیہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ ، ۲۵۲ .
خلقتیہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ .
خلقتیہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ .
خوارج ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۵ ، ۵۸ ، ۵۶ ، ۵۴ ، ۴۹ ، ۳۳ ، ۳۱ .
۲۴۶ ، ۱۲۹ .
خواطر ، ۱۲۲ .
دارالقیامہ ، ۲۱۶ .
در اہم القدرۃ ، ۱۱۶ .
دمریون یا طیمتیون ، ۱۷۶ ، ۱۲۹ ، ۸۰ .
دھقانان ، ۶۷ .
دلیصاتیہ ، ۷۳ ، ۶۹ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۲۶-۲۵ .
ذکریہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ .
ذماتیہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ .
ذمیہ (فرقہ -) ، ۲۵۵ .
رافضہ ، ۲۵۶ ، ۱۰۰ ، ۹۲ ، ۵۰ .
راوندیہ یا شیعیہ آل عباس یا عباسیہ ، ۶۵-۶۴ ، ۵۶ ، ۵۱ .
۲۶۳ ، ۲۵۹ ، ۲۵۶ ، ۲۵۲ ، ۹۲ ، ۸۴ ، ۶۶ .
ربوبیت یا الوہیت ، ۲۵۹ ، ۱۱۲ .
رجعت ، ۲۵۶ ، ۷۵ .
رجعیہ (فرقہ -) ، ۲۵۶ .
ردہ (اہل -) ، ۳۰ .
رزائیہ (فرقہ -) ، ۲۵۶ .
رسالت یاقوت ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۱۷۶ ، ۱۱۲ ، ۱۰۳ ، ۹۳ .
۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱ .
رؤیت ، ۲۵۱ ، ۱۷۵ ، ۱۳۱ ، ۷۵ ، ۶۴ .
رؤیت (اہل -) ، ۲۵۱ .

- ریاضت ، ۴۱ .
 زراریه (فرقه -) رجوع کنید بتبیته .
 زردشقیان (مجوس) ۱۷۶۰۱۳۹۰۷۳۰۳۳۰۲۶۰ .
 زنداقه (مانویه) ۷۰۰۶۹۰۴۰۰۳۹۰۳۸۰۳۷۰۲۵۰ .
 ۸۶۰۸۴۰۷۳ .
 زندقه ، ۱۲۸ .
 زیدیه (فرقه -) ۷۳۰۷۰۰۶۹۰۶۵۰۶۴۰۵۸۰۵۶۵۰۰ .
 ۲۴۹۰۳۴۶۰۱۱۷۰۱۱۰۰۱۰۹۰۹۴۰۹۲۰۸۵۰۷۴ .
 ۲۶۱۰۲۵۹۰۲۵۷۰۲۵۶۰۲۵۵۰۲۵۳ .
 سابه (فرقه -) ۲۵۷۰ .
 ساجیه ، ۲۰۷-۲۰۵ .
 ساجیه (فرقه -) ۲۶۰۰۲۵۷۰۱۴۷۰ .
 سبیه ، همان اسماعیلیه ، ۲۵۷۰۲۴۹ .
 سداد (کتب -) ۹۱۰ .
 سرحویه (فرقه -) ۲۵۷۰۲۵۳۰ . رجوع کنید بجاوردیه .
 سرخایه (فرقه -) رجوع کنید بخشیه .
 سگا کیه (فرقه -) ۲۵۷۰۸۲۰ .
 سلطان ، ۶۸ .
 سلمایه (فرقه -) ۲۵۷۰ .
 سلیمانیه (فرقه -) ۲۵۷۰۲۵۳۰ .
 سمیه ، ۲۶۰ .
 سمیطیه ، ۲۵۷۰۵۲۰ .
 سفیانیه (فرقه -) ۲۵۸۰ .
 سنت و حدیث (اصحاب -) یا اهل تسنن یا عامه ، ۲۰۰ .
 ۷۰۰۰۵۸۰۵۵۰۴۹۰۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۵۰۰۳۹۰۳۷۰۳۱ .
 ۱۱۷۰۱۰۹۰۱۰۳۰۹۸۰۹۷۰۸۹۰۸۶۰۷۵۰۷۲ .
 ۲۶۴۰۲۶۳۰۲۴۶۰۱۲۲۰۱۱۹۰۱۱۸ .
 سوفسطائیه ، ۱۲۹ .
 سیایه (فرقه -) ۲۵۸۰ .
 شاعیه ، ۲۵۸۰ .
 شافعیه (اصحاب امام شافعی) ، ۱۲۱۰ .
 شاگیه ، ۲۵۸۰ .
 شریعه ، ۲۵۸۰۲۳۵۰ .
 شریکیه ، ۲۵۸۰۲۴۹۰ .
- شلمناجه یا عزاقریه ۲۳۸-۲۳۲ .
 شهادت ، ۲۳۰ .
 شهر کبانان ، ۶۷۰ .
 شیخ التکلمین لقب ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۰۱ .
 شیطانیه یا نصایح ، ۲۵۸۰۷۸۰ .
 شیعه ۴۹۰۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۴۰۴۳۰۳۸۰۲۸۰۲۷۰۸۰ .
 ۱۲۳۰۱۱۲۰۱۱۱۰۱۰۷۰۱۰۲۰۱۰۹۸۰۹۷۰۹۶ .
 ۲۱۶۰۲۱۲۰۱۶۷۰۱۶۶۰۱۶۲۰۱۶۱۰۱۳۹۰۱۲۴ .
 ۲۶۸-۲۴۶۰۲۴۱۰۲۲۰۰۲۱۷ .
 شیعه عباسیه ، رجوع کنید پراوندیه .
 شیعه علویه ، ۲۵۸۰۶۵۰۵۶۰۵۱۰ .
 صائیه ، ۲۵۸۰ .
 صابین ، ۱۲۹۰ .
 صاحب الزمان ، ۱۱۴۰ .
 صالحیه ، ۲۵۱۰ .
 صانم (اثبات -) ۱۷۲۰ .
 صباغیه ، ۲۵۹۰ .
 صباغیه (از فرق زیدیه) ، ۲۵۹۰ .
 صفات خداوندی ، ۱۷۳۰ .
 صفات (اثبات -) ۱۶۸۰۱۱۹-۱۱۷۰۴۱۰ .
 صفاتیه یا اصحاب صفات ، ۱۱۹-۱۱۷۰ .
 صفات ازلیه ، ۱۶۸۰۱۱۸۰ .
 صفات خبریه ، ۱۱۸۰ .
 صفات ذات ، ۱۱۸۰ .
 صفات فعل ، ۱۱۸۰ .
 صفریه ، ۳۴۰ .
 صلاح ، ۱۱۸۰ .
 صلاح (کتب -) ۹۱۰ .
 ضد (عقیده به -) ۲۲۹-۲۲۸۰۲۲۵۰ .
 طبایع (افعال -) ۱۳۲۰ .
 طفره ، ۱۶۹۰ .
 طیاریه (فرقه -) ۲۵۹۰ .
 ظاهریه یا اهل ظاهر ، ۱۱۳۰ .
 عالم (حدیث و قدم -) ۱۰۲۰۹۳۰۹۲۰ .

۲۶۰۰۲۴۹۰۲۳۲	عالم (عدم ابتدیت -) ۱۷۲۰
قطبچہ خالص، ۲۶۰۰۱۶۴۰۱۰۵۴	ہجرت رجوع کنید براوندیتہ
فقہ، ۲۸۰	عناویہ، ۹۲۰۸۴
فقہ اکبر، ۲۸۰	عجلیہ (فرقہ -)، ۲۵۹۰
فلاسفہ، ۱۲۸۰۱۲۳۰۱۳۱-۱۲۰۰۱۲۸۰۱۲۲	عدل، ۱۷۵۰۱۷۴۰۱۰۲۰۳۶
۱۸۰۰۱۷۹۰۱۷۸۰۱۷۷۰۱۲۹	عزاقریہ، رجوع کنید یشلمتائہ
قائم، ۲۵۰۰۲۳۴۰۲۱۵۰۳۶۲۰۱۵۴-۱۴۸۰۵۲	عشریہ (فرقہ -)، ۲۵۹۰
۲۶۳۰۲۶۲۰۲۵۳	عصمت، ۲۳۰۰۱۷۳۰۵۸
قاسیہ، ۲۶۱۰	علم (حدوث و قدم -)، ۱۲۲۰۹۲۰۸۰۰
قدر، ۱۲۱۰۷۵۰۳۵۰۴۳	علم (حد و تقسیم و علم بدلیل و علم ببدلول) ۱۷۲۰
قدریہ، ۱۳۷۰۳۲۰	علویہ، ۲۶۰۰۲۵۹۰
قدیثین، ۱۱۷۰	علیویہ (علیائتہ)، ۲۶۰-۲۵۹۰۲۵۰۰۰۱۰۴۶
قرآن (بحث در باب -)، ۹۰۰۷۵۰۶۹۰۴۳۰۳۹۰	عماریہ، ۲۶۰۰
۲۳۱۰۱۳۰۰۹۳	عمانیہ، ۲۶۰۰
قرائتین، ۱۱۸۰	عمیریہ، ۲۶۰۰
قرامطہ، ۲۵۲۰۲۲۳۰۲۱۹۰۵۲	عیسیٰ، ۲۶۰۰
قطبچہ، ۲۶۱۰۹۵۱۰۱۱۷۰۱۰۶۰۱۰۲۰۱۰۱۰۷۹۰۵۳	غالیہ یا غلاہ، ۱۱۷۰۱۰۴۰۸۲۰۷۲۰۷۰۰۵۸۰۵۰
قولیہ، ۲۶۱۰	۱۱۸-۱۱۹-۱۳۵۰۱۳۴۰۱۳۶-۱۳۶-۱۷۶۰۱۴۰۰۹۳۶
قیاس، ۱۱۹-۱۱۷۰۷۰	۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷۰۲۵۴۰۲۵۳۰۲۵۲۰۲۵۰۰۲۴۹
قیاس جلی، ۷۰۰	۲۶۳۰۲۶۲۰۲۶۱۰۲۶۰
قیاس خفی، ۷۰۰	غرایہ، ۲۶۰۰
کافر، ۲۶۹۰۲۵۴۰۲۵۱۰۲۶۰۳۴۰	غلو، ۲۶۰۰۲۵۶۰۲۵۷۰۲۵۰۰۰۲۳۵۰۱۴۷۰
کاملہ، ۲۶۱۰	قامیہ، ۲۶۰۰
کتمان، ۶۶-۶۷	غیبت، ۲۳۱۰۲۱۲۰۱۱۱-۱۰۶۰۷۵۰
کرامات (جواز ظهور -)، ۱۷۶۰	غیبت صغریٰ، ۲۱۲۰۱۸۳۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۰۶۰۹۶۰
کرامتہ، ۱۱۸۰	۲۴۹۰۲۴۳۰۲۳۹
کریہ، ۲۶۱۰۲۵۸۰	غیبت کبریٰ، ۲۴۹۰۲۱۲۰
کسب، ۱۶۹۰	فاسق، ۳۶۰۳۴۰
کشف یا منصورہ، ۲۶۱۰	فاطیہ، ۲۶۰۰
کشف (اہل -) یا منصورہ، ۱۲۲۰۴۹۰۴۲۰۴۱	فترت (اہل -)، ۲۵۰۰
۲۴۶	فروع، ۵۶۰۳۸۰
کلام (علم -)، ۷۲-۴۹۰۴۸-۲۷	فروعی، ۲۸۰
کلام نقسانی، ۱۷۴۰۱۶۹۰	فسق، ۱۷۵۰۳۴۰
کورکتہ، ۲۶۲۰	قطبچہ یا فطیحہ، ۱۵۴۰۱۴۵۰۱۰۹۰۷۲۰۷۱۰۵۲

سرایا ، ۱۳۲ .	کیالہ ، ۲۶۲ .
سزجہ ، ۱۳۷۰۷۹۰۷۰۰۵۸۰۵۶۰۴۹۰۳۴۰۳۲۰۳۱ .	کیاتہ ، ۲۶۱۰۲۵۴۰۲۴۹۰۷۰۰۶۹۰۶۰۵۰۶۰۵۱ .
۲۶۳۰۲۴۶۰۱۳۸ .	۲۶۲ .
سزجہ ، ۲۶۳ .	کیساتہ خلمن ، رجوع کنید بختارہ .
سزبانان ، ۶۷۰۶۲ .	لاعتیہ ، ۲۶۲ .
سزقیوتہ ، ۶۹۰۳۹۰۳۸۰۲۵ .	لذت و الم ، ۱۷۷۰۱۷۴۰۱۷۰ - ۱۸۰ .
سزواتہ ، ۹۲۰۸۵ .	لطف ، ۱۷۵۰۵۵ .
سزدرکتہ ، ۲۶۳ .	لطف عام ، ۵۵ .
سزستہ ، ۲۶۳ .	لطف خاص ، ۵۵ .
مسلمین ، ۱۳۱۰۹۳۰۸۹۰۵۴۰۳۰۰۲۹۰۲۷۰۲۶ .	مبارکتہ ، ۲۲۶۰۵۲ .
۲۵۷۰۲۵۰۰۱۸۳۰۱۳۶ .	میضہ ، ۲۶۲۰۲۵۶ .
مسودہ ، ۲۶۳۰۲۶۲۰۶۵ .	مترجمہ ، ۲۶۲ .
مشبہ ، ۲۶۲۰۲۵۴۰۲۵۳۰۲۵۰۰۱۱۹۰۸۲۰۴۰ .	مشیمہ معتزلہ ، ۲۶۴۰۲۴۱ .
۲۶۲ .	متصوفہ ، رجوع کنید باہل کشف .
مشرك ، ۳۴ .	متکلم ، ۳۹ .
مشیت ، ۲۳۱ .	مجاہدہ ، ۴۱ .
مصنفات (در مقابل اصول) ، ۷۱ .	جسہ ، ۲۶۳۰۱۴۶۰۴۰ .
معتزلہ اول ، ۳۰ .	حدت ، ۳۶ .
معتزلہ یا اہل اعتزال یا اہل توحید و عدل ، ۲۸۰۲ .	حدتہ ، ۲۶۳ .
۴۸۰۴۷۰۴۶۰۴۵۰۴۴۰۴۳۰۴۲۰۴۰۰۳۹۰۳۷ - ۳۲ .	حکمی ، ۱۲۳ .
۷۷۰۷۵۰۷۴۰۷۲۰۷۰۰۶۹۰۵۸۰۵۶۰۵۵۰۵۴۰۴۹ .	حمدیہ ، رجوع کنید بمسلمین .
۹۲۰۹۱۰۹۰۰۸۹۰۸۸۰۸۵۰۸۴۰۸۱۰۸۰۰۷۹۰۷۸ .	حمدیہ (طرفداران امامت محمدین امام علی الہادی)
۱۲۸۰۱۲۳۰۱۰۹۰۱۰۳۰۱۰۲۰۱۰۱۰۹۴۰۹۳ .	۲۶۳۰۱۰۹ .
۲۴۱۰۱۸۰۰۱۷۹۰۱۷۸۰۱۶۹۰۱۳۷۰۱۳۴۰۱۳۳ .	حمدیہ ، معتقدین بالوہیت حضرت رسول ، ۲۵۹ .
۲۵۶۰۲۵۳ .	۲۶۳۰۲۶۰ .
معجزہ (شرایط -) ، ۱۷۶ .	حمدیہ (طرفداران امامت محمدین عبداللہ بن حسن بن
مفرقت ، ۲۳۱۰۱۷۲۰۱۲۲۰۸۲ .	امام حسن) ، ۲۶۳ .
مصیت ، ۷۸ .	حجرہ ، رجوع کنید بخرمہ .
مطلہ ، ۲۶۴۰۱۱۸ .	حجۃ ، ۴۶۰۴۵۰۴۳ .
معلم ، ۵۵ .	ختاریہ یا کیساتہ خلمن (اصحاب ختارین ابی عیید
معمریہ یا یسریہ ، ۲۶۷۰۲۶۴ .	تقی) ، ۲۶۳ .
مغیریہ ، ۲۶۴ .	مخطیہ ، ۲۶۳۰۲۶۲ .
منصایہ ، ۲۶۴ .	مخلوق ، ۱۱۹۰۱۰۲ .
منضیہ ، ۲۶۴ .	مخسہ ، ۲۶۴۰۲۵۹ .

نصی . ۱۷۶۰۸۲۰۷۵۰۵۸-۵۷	مقوضه . ۲۶۵-۲۶۴۰۲۵۲
نصی (اهل -) . ۵۷۰	مقنیه . ۲۶۵۰۲۶۲۰۲۵۶
نص جلی . ۱۰۲۰۸۶۰۷۶-۷۵۰۵۸	ملاحظه . رجوع کنید با ساهلیک
نص خفی . ۱۷۶۰۱۰۲	ملل و نعل یا مقالات (علم - کتب -) ۸۶۳۰۲
نصیریه . ۲۶۶	۱۴۲-۱۳۷۰۱۳۴۰۱۲۸
نظر (ماهیت -) . ۱۷۲۰	مطوره . رجوع کنید بواقفه .
نظر (اینکه - مفید علمت) . ۱۷۲	منجین یا اصحاب فلک و نجوم . ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۰
نعیم اهل جنت . ۱۳۲	۱۷۶۰۱۳۹
نحیه . ۲۶۶	المنزلة بین المنزلین ۱۳۱۰۳۶۰۳۵
نقی و اثبات . ۱۲۳	منصورته . رجوع کنید بکسفته .
نقیسه . ۲۶۶۰۱۶۴	منطق (اهل -) . ۱۳۴۰۱۲۸۰۱۰۵
نصیریه . ۲۶۶۰۲۳۵۰۱۴۷۰۱۴۴	منهاک . ۲۶۵
نورسایه . ۲۶۶	حوالی . ۷۵۰۶۳۰۶۰۰۲۳
نواب اربعه ۲۱۲-۲۱۳-۲۲۱۰۲۱۲	موسایه یا موسویه . ۲۶۵۰۲۶۴
واقفه . ۱۶۴۰۱۴۸۰۱۱۷۰۱۰۲۰۷۹۰۷۲۰۷۱۰۵۲	مؤلفه . ۲۶۵
۲۶۶۰۲۶۱۰۲۵۲	مهاجرین . ۵۶
وساوس . ۴۱	مهدی . ۲۶۴۰۲۶۳۰۲۰۵۲۰۲۴۹۰۵۲۰۵۱
وعدو و عهد . ۱۷۵۰۱۳۱۰۳۶	میسه . ۲۶۵۰۲۶۰
هاجس رجوع کنید بخطاب قسانی .	میوئی . ۲۶۵
هاشیه . ۲۶۶	موجود . ۱۷۲-۱۷۲۰۹۰
هریریه . ۲۶۷	مؤمن . ۲۵۰۰۱۷۵۰۵۶۰۳۵-۲۴۰۳۱۰۳۰
هشامیه . ۲۶۷۰۲۵۴۰۸۰	ناصریه . ۲۶۵
هلاک . ۲۶۷۰۲۳۵	ناروسیه . ۲۶۶۰۵۱
یریدیه . ۲۶۷	نبوت . رجوع کنید برسات .
یعفوریه . ۲۶۷	نخاریه . ۱۳۷۰
یعقوبیه . ۲۶۷	نجدات . ۵۴۰۳۴
یهود . ۲۵۹۰۱۷۶۰۱۱۹۰۹۳۰۹۰۰۸۹۰۷۳۰۲۶	نحیه . ۲۶۶
یونیه . ۲۶۷۰۸۲	نصاری یا عیسویان . ۲۵۹۰۱۸۳۰۱۷۶۰۷۳۰۲۶

فهرست اسامی کتب مذکور در متن (۱)

الابتداء والاعاده (ابن الرانندی) . ۹۰۰	الانار الباقیه (ابوریحان بیرونی) . ۲۲۵۰
الابتهاج (ابواسحاق نوبختی) . ۱۷۷۰-۱۸۰	الآراء والدیانات (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)
ابطال قیاس (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل	۱۴۰-۱۳۶۰۱۳۴۰۱۳۰۰۱۲۶۰۷۶۰۸۰۰۲۰۲

(۱) این فهرست فقط شامل اسامی کتبی است که در متن یا حواشی به مناسبتی ذکر شده از آنها به میان آمده .

- نوبختی ۱۱۸۰ .
اجتهاد رأی (کتابی در -) از ابن الرّاوندی ۹۴۰ .
احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹۰ .
احکام نجومی (نوبخت) ۹۰ .
« (ابوسعید دامغانی) ۲۱۰ .
اخبار و کلاه اربعه (ابوالعباس سیراق) ۲۲۱۰ .
اختلاف الشیعه (ابو عیسی وراق) ۱۴۰۰۸۶۰ .
ارجاء (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی
۱۲۳ .
ارجوزه در شرح یا قوت (شهاب الدین عاملی)
۱۷۷ .
الارزاق والآجال والاسعار (ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی) ۱۳۰۰ .
ارشاد الطالبین (فاضل مقداد) ۱۲۳۰ .
الارکان فی دعائم الدین (شیخ مفید) ۷۳۰ .
الاستغاثه (یا الاغاثه) از ابوالقاسم کوفی ۱۳۷۰ .
استطاعت (کتابی در -) از ابوجعفر سگاک ۹۲۰ .
« « از ابو محمد نوبختی ۸۲۰ .
الاستبفاء (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۶۰ .
الاسماء والاحکام (ابن الرّاوندی) ۹۰۰ .
الاعتبار والتیمیر والانتصار (ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی) ۱۳۰۰ .
الاعتبار (عز الدین بن ابی الحدید) ۱۲۰۰ .
الاجانی (ابوالفرج اصفهانی) ۱۹۶۰۹۰ .
الانصاح (شیخ مفید) ۸۶۰ .
الإمامة (ابن الرّاوندی) ۹۱۰ .
« (عیسی بن روضه) ۷۵۰ .
« (شلمغانی) ۲۲۱۰ .
« کویچک ۲۳۱۰ .
امامت (کتابی در -) از ابو عیسی وراق ۸۴۰-۸۵۰ .
« « از ناشی اصغر ۱۰۵۰ .
امل الآمل (حر عاملی) ۲۲۲۰۱۸۷۰ .
الاتصلو (ابوالحسین خباط) ۸۵۰ .
- الانساب (سماعی) ۲۴۸۰۲۴۱۰۸۳۰ .
الانصاف (ابن قبه) ۹۴۰ .
الاتقاد (سوسنجر دی) ۱۰۶۰ .
انکار رؤیت باری تعالی (کتابی در -) از ابو محمد
حسن بن موسی نوبختی ۱۳۱۰ .
الانوار (حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت) ۲۰۰ .
الانوار (ابوعلی اسکافی) ۲۵۱۰ .
« (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۲۱۵۰۷۱ .
« (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
انوار الملکوت (علامة حلّی) ۱۶۷۰۱۶۶۰۱۲۲۰۲ .
۱۷۰-۱۷۷۰۱۷۲۰ .
الاولایل (ابو عبیدالله مرزبانی) ۴۸۰ .
اوائل المقالات (شیخ مفید) ۱۶۸۰ .
الاوراق (کتاب -) از ابوبکر ضولی ۱۹۴۰ .
الایضاح (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
بهار الانوار (علامة مجلسی) ۱۶۷۰۱۴۱۰۱۹۰ .
البداء والمشیئة (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
البدایة والتهایة (ابن کثیر شافعی) ۲۴۱۰۱۲۵۰ .
بصائر الدّرجات (سعد بن عبدالله اشعری) ۱۴۱۰ .
البقاء والفتاء (ابن الرّاوندی) ۹۰۰ .
البهجة (ابوالمظفر محمد نمینی) ۱۴۱۰ .
بیان الادیان (ابوالعالی محمد بن عبیدالله) ۲۴۸۰ .
التاج (ابن الرّاوندی) ۱۲۰۰۹۲۰۹۲۰ .
تاریخ ابن الاثیر ۲۲۵۰ .
تاریخ الاسلام (شمس الدین ذهبی) ۱۳۰۰ .
تاریخ بغداد (احمد بن ابی طاهر) ۱۸۰۰ .
« « (خطیب بغدادی) ۲۴۰۰۱۳۵۰۱۱۰۷۰ .
تاریخ طبری ۸۰ .
تاریخ حلب (ابن شحنة) ۲۲۲۰ .
تاریخ یحیی بن ابی طی ۲۲۱۰۲۱۴۰ .
تبصرة العوام (سید مرتضی بن داعی) ۲۲۹۰۸۰۰ .
۲۴۸ .
تبیات الرسالة (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۹۰ .
تجارب الامم (ابوعلی مسکویه) ۲۴۴۰۲۲۵۰ .

- تجارب السلف (هندو شاه خجوانی) ۱۶۶۰ .
تحقیق ما آلفه لكسى في المقالات (ابوالقاسم علی كوفي) .
۱۳۷ .
التدبیر (علی بن منصور) ۸۳۰ .
التسلیم (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
التشبیہ والتثیل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
تلیس ابلیس (ابن الجوزی) ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۹ .
التكلیف (شلمغانی) ۲۲۹-۲۳۰ .
تكملة تاریخ الطبری (محمد بن عبدالملك همدانی) .
۲۴۴ .
التنبیه (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶ .
تنزیه و ذکر متشابه قرآن (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۳۰۰ .
توحید (کتابی در -) ، کوچک ، از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰۰ .
توحید (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰۰ .
توحید (کتابی در -) ، از ابوجعفر سگاک ، ۱۳۰۰ .
« از ابن الراوندی ، ۹۳۰ .
« از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۴ .
الجامع (کتاب) از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۲۹ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰۰ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در -) ، مختصر ، از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۱۰ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳۰ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳۰ .
الجمال (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷۰ .
الحاسة السادسة (شلمغانی) ۲۲۸۰، ۲۲۹۰ .
الحجج (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۹۰ .
حدث العالم (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۳۰۰ .
« (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۲۰ .
الحکایة والحکمی (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۳۰ .
« (جعفر بن بصر) ۱۲۲۰ .
« (ابن جنی) ۱۲۳۰ .
« (ابن قتیبه) ۱۲۲۰ .
الحوادث الجامعة (ابن الفوطی) ۱۶۶۰ .
الحکم علی سورة لم یکن (ابوعیسی وراق) ۸۶۰ .
خبر واحد (کتابی در -) از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳۰ .
خصوص و عموم (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۳۰ .
خصوص و عموم (کتابی در -) از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۱۰ .
خلق القرآن (ابن الراوندی) ۹۰۰ .
الخواطر (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۲ .
الذامع (ابن الراوندی) ۹۴۰ .
التدریج الی اصول الشریعة (سیدمرغزی) ۱۷۰۰ .
الرافضة (کتاب -) از جاحظ ، ۸۵۰ .
ربیع الابرار (زنجشیری) ۲۰۰ .
رد بر ابن الراوندی در باب انسان از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰۰ .
رد بر ابوالعتابه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰۰ .
رد بر ابوعلی حیاتی از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳۰ .
رد بر ابوعیسی وراق از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۲۲۰ .
رد بر ابوالهدیل علاف در باب نیم اهل جنت از محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۲۰ .
رد بر ابوالهدیل علاف در باب معرفت از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۲۲۰ .
رد بر اصحاب تناسخ از ابومحمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۴۰ .

- رد بر واقفه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۱۷۰
 رد بر هشام بن سالم جوانیقی از هشام بن الحکم ۷۸۰
 رد بر یحیی بن اصفح از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی
 ۱۱۹
 رد بر یهود (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۹۰
 رجال صکتی ۱۴۰-۱۴۳-۱۴۸-۱۵۵-۱۶۵
 ۲۴۷-۲۱۴
 رجال نجاشی ۱۴-۱۱۶-۱۲۹-۲۵۵-۲۲۹
 رساله ابن القارح ۲۲۵
 « (امام شافعی) ۱۲۰
 رساله ای از شلمغانی خطاب با بوعلی اسکافی ۲۲۰
 « از قطب الدین راوندی ۷۷
 « در باب لذت (ابن ابی الحدید) ۱۷۸
 « روضات الجنات (خوناری) ۲۲۲
 « ریاض العلماء (عبدالله افندی) ۱۶۷
 « زاد المسافرین (ناصر خسرو) ۱۷۹
 « الزاهر بالمحجج العقلیه (شلمغانی) ۲۳۰
 « الزمرد (ابن الراوندی) ۹۳
 « الزهاد والتوحد (شلمغانی) ۲۳۱
 « زهر الآداب (قیروانی) ۱۶۴-۱۶۷
 « الزیئیه (کتاب -) از جاحظ ۸۵
 « السبک (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۹۳-۱۲۰
 « سر الحیاه (ابوالحسن مسمودی) ۱۶۱
 « السقیفه (کتاب -) از ابو عیسی وراق ۸۶
 « سیاست نامه (خواجہ نظام الملک) ۱۵۶
 « شافی (سید مرتضی) ۸۰-۸۵-۹۴
 « شافنامه فردوسی ۶
 « شرح انوار المکتوت (سید عمید الدین حلّی) ۲
 ۱۷۷
 « شرح حال حسین بن منصور حلاج (لونی ماسین پون)
 ۱۲۲
 « شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۲۰-۴۸-۹۴
 ۱۳۹
 « شرح نهج البلاغه (قطب الدین راوندی) ۷۷
 رد بر اصحاب صفات از ابو سهل اسماعیل نوبختی
 ۱۱۸
 رد بر اصحاب المنزلة بین المنزلین از ابو محمد حسن بن
 موسی ۱۴۱
 رد بر اهل تعجیز از ابو محمد حسن بن موسی ۸۷
 ۱۳۲
 رد بر اهل منطلق از ابو محمد حسن بن موسی ۱۳۴
 رد بر ثابت بن قره « « « ۱۳۴
 رد بر جبریه از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹
 رد بر جعفر بن حرب از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی ۱۲۹
 رد بر الحکایة والحکی ابن جتی از سید مرتضی
 ۱۲۳
 رد بر الحکایة والحکی ابن قتیبه از شیخ مفید
 ۱۷۲
 رد بر طااطری از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۷
 رد بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابو سهل اسماعیل
 نوبختی ۱۱۷
 رد بر عیسی بن ابان در باب اجتهاد از ابو سهل اسماعیل
 نوبختی ۱۱۸
 رد بر غلاة (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷
 « (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۳۴-
 ۱۳۶
 الرد علی الفرق الثلاث من التصاری (ابو عیسی
 وراق) ۸۷
 رد بر فرق شیعیه بجز امامیه از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی ۱۳۴
 رد بر محمد بن الازهر (ابو سهل اسماعیل نوبختی)
 ۱۱۷
 رد بر مجسمه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۵
 رد بر منجین « « « ۱۳۲
 رد بر منکرین وجوب امامت بنص (ابو جعفر سنکاک)
 ۸۲-۷۶
 رد بر واقفه (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷

- شرح یاقوت (ابن ابی الحدید) ۱۶۶۰۲۰ .
 « (علامة حلی) رجوع کفید بانوار-
 المنکوت .
 الشیخ و فزین الاسلام (سید حسن صدر) ۱۶۷۰ .
 الصراط (کتاب -) از ابویعقوب اسحاق الاخر .
 ۱۲۵ .
 الصفات (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی .
 ۱۱۹ .
 الطبائع (ابن الراوندی) ۹۰۰ .
 طبقات المفسرین (سیوطی) ۲۲۲۰ .
 التبیان (کتاب -) از جاحظ ۹۲۰۸۵ : ۸۴ .
 عیث الحکمة (ابن الراوندی) ۱۲۰۰۹۳ .
 العروس (ابن الراوندی) ۹۱۰ .
 عقود الجواهر (یحیی بن ابی طی) ۲۲۲۰ .
 العیون والمحاسن (شیخ مفید) ۱۵۴ - ۱۴۸۰ - ۱۴۳۰ .
 غریب المشرقی (ابو عیسی و راق) ۸۷۰ .
 الغیة (شیخ طوسی) ۱۵۰۰۱۴۴ - ۱۴۳۰ - ۱۱۶۰ .
 ۲۴۸۰۲۴۵۰۲۴۴۰۲۳۹۰۲۲۹۰۲۲۵۰۱۶۵ .
 الغیة (شلمغانی) ۲۳۵۰۲۳۱۰ .
 الفأل التجمومی (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
 الفقیان (کتاب -) از جاحظ ۹۳۰۸۵ .
 فرج الهموم (سیدین طاوس) ۱۹۰۷۰ .
 الفرق بین الفرق (ابومنصور بغدادی) ۲۲۵۰ .
 ۲۴۷ .
 فرق الشیخ (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۲۰ .
 ۲۴۸۰۱۶۵ - ۱۴۰۰۱۳۴۰۱۲۶ (۴) .
 « (نصرین صیاح) ۱۴۰۰ .
 « (ابوطالب عبدالله انباری) ۱۴۰۰ .
 « (سعد بن عبدالله اشعری) ۱۶۱ - ۱۴۱۰ .
 الفصل فی الملل والاهواء والتحل (ابن حزم ظاهری) .
 ۲۴۷۰۲۲۵ .
 الفصول (سید مرضی) ۱۴۳۰ .
 فضائل العمرةین (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
 فضل التطلق علی الصمت (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
- فضیحة المعتزله (ابن الراوندی) ۹۰۰ - ۹۱ .
 فضیلة المعتزله (جاحظ) ۹۱۰ .
 الفهرست (ابن التمیم) ۱۳۰۰۱۲۸۰۱۲۴۰۱۳۰ .
 فهرست کتب الشیخه (شیخ طوسی) ۱۲۹۰۷۱۰ .
 ۱۳۰ .
 فوات الوفيات (ابن شاکر کتبی) ۱۶۶ .
 کانی در احداث ازمنه (ابن کبریاه نوبختی) ۲۳۹۰ .
 الکامل فی علوم الدین (شیخ مفید) ۷۳۰ .
 کمال در امامت (ابوالحسن یشی) ۸۱۰ .
 کتابی در ذکر اصول (ابوالحسن غضائری) ۷۱۰ .
 کتابی در ذکر مصنفات « ۷۱ .
 کتابی در سرفات شریعة ابونواس (مهلهل بن بوی) .
 ۲۳ .
 کتابی از یحیی بن عدی برد ابو عیسی و راق ۷۸۰ .
 کتب بنی قسطل ۲۳۲۰ .
 کتب مانی و مرقیون و ابن دیسان ۳۷۰۲۶۰ .
 کشف الحجب والاسرار (اعجاز حسین کتوری) .
 ۱۷۷ .
 کشف الظنون (حاجی خلیفه) ۹۰ .
 کلام در باب انسان (ابوسهل اسماعیل نوبختی) .
 ۱۲۲ .
 کمال الدین و تمام التعمه (شیخ صدوق) ۹۴۰۲۸۰ .
 ۲۴۸۰۱۶۱۰۱۱۶۰۱۱۱ .
 الکون والفساد (ارسطو) ۱۲۹۰ .
 « (اختصار -) از ابو محمد حسن بن
 موسی نوبختی ۱۲۹ .
 لاشیء الا موجود (ابن الراوندی) ۹۰ .
 لذت (مقاله ای در -) از ابو محمد زکریای رازی .
 ۱۸۰ .
 اللؤلؤة (ابن الراوندی) ۹۰ .
 ماهیة العصمة (شلمغانی) ۲۳۰ .
 الماهلة (شلمغانی) ۲۳۱ .
 مجالس ابوسهل نوبختی با ثابت بن قره ۱۱۹ .
 « « با ابوعلی جیانی ۱۲۰ .

- مجالس ابو عیسی و راق ۸۶ .
 مجال بودن رؤیت حق تعالی (ابوسهل نوبختی)
 . ۱۲۲
 المدخل (ابوسهل بن نوبخت) . ۱۲۳
 مزایا (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی . ۱۲۲
 المرجان (ابن الرانندی) . ۹۴
 المرواجیه (کتاب -) از جاحظ . ۹۳
 مروج الذهب (مسعودی) . ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۳۹
 مسائل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی با ابو علی جتائی
 . ۱۲۳
 المسائل الثمانیه (جاحظ) . ۸۵
 المستثبت (ابن قبه) . ۹۵
 مستدرك الوسائل (میرزا حسین نوری) . ۱۴۳
 المسترشد (ابوالقاسم کعبی) . ۹۴
 المشرقی (ابو عیسی و راق) . ۸۷
 المعارف (کتاب -) از شلغانی . ۲۳۱
 معجم الادباء (یاقوت حموی) . ۱۹۶ ، ۱۹۶ ، ۲۲۵
 المعرفة (کتاب -) از ابویوسف سگاک . ۸۲
 « « از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 . ۱۲۲
 المغنی (قاضی عبدالجبار همدانی) . ۸۵
 مقالات الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) . ۱۳۸ ، ۸۶
 . ۲۴۷
 مقالات (ابو عیسی و راق) . ۱۳۸ ، ۸۶
 « (ابوالقاسم کعبی) . ۱۳۸ ، ۱۳۷ ، ۸۶
 « (احمد بن حسن مصممی) . ۱۳۸
 « (ابو محمد عبدالله خالدی) . ۱۳۸
 « (زرقان) . ۱۳۷ ، ۸۶
 « (عبّاد بن سلیمان صیمری) . ۱۳۷
 مقالات غیر الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) . ۱۳۸
 مقالات (محمد بن شیب) . ۱۳۷
 « (محمد بن عیسی برغوث) . ۱۳۷
 « (محمد بن الهیصم) . ۸۶
- مقالات (الناشی الاکبر) . ۱۳۸
 المقالات فی اصول الدیانات (ابوالحسن مسعودی)
 . ۱۳۸ ، ۱۳۸ ، ۱۱۱
 الملل والنحل (شهرستانی) . ۱۴۴ ، ۱۴۸ ، ۱۵۴
 . ۲۴۸
 مناقب الطالیین (ابن شهر آشوب) . ۲۱۴
 مذتجات کتاب یاقوت (یکی از علمای امامیه) . ۱۷۷
 المنتخل (ابوسهل بن نوبخت) . ۱۳
 المنتظم (ابن الجوزی) . ۲۴۱
 منهاج السنه النبویه (ابن تیمیّه) . ۱۳۴ ، ۱۴۳ ، ۲۴۸
 المواعظ والاعتبار (مقریزی) . ۲۴۸
 الموالید (ابوسهل بن نوبخت) . ۱۳
 الموضح (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) . ۱۲۹
 نصرت مذهب معمر بن عبّاد (ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی) . ۱۲۳
 نظم القرآن (شلغانی) . ۲۳۱
 نعمت الحکمه یا عبث الحکمه (ابن الرانندی) . ۹۳
 نفس الرحمن (میرزا حسین نوری) . ۱۴۲
 نفی و اثبات (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل
 نوبختی . ۱۲۲
 نقض رساله امام شافعی از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 . ۱۲۰
 نقض عبث الحکمه از ابوسهل اسماعیل نوبختی . ۱۲۰
 نقض مسئله و راق در باب قدمت اجسام از ابوسهل
 اسماعیل نوبختی . ۱۲۰
 نقض المستثبت (ابوالقاسم کعبی) . ۹۵
 نقض مقاله محمد زکریا در باب الذات از شهید بلخی . ۱۸۰
 نقض منطق (ناشی اکبر) . ۱۰۵۰
 نقض نقض شهید از محمد زکریا . ۱۸۰
 الروح علی البهائم (ابو عیسی و راق) . ۸۷
 الواقی بالوقیات (صلاح الدین صفدی) . ۲۲۲
 و قیات الایمان (ابن خلیکان) . ۲۲۵
 یاقوت (ابواسحاق ابراهیم نوبختی) . ۲۸ ، ۲۸ ، ۱۶۶ ، ۱۸۰
 الیهیطان (ابوسهل بن نوبخت) . ۱۳

فہرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

- آبہ . ۲۱۴ .
آدم . ۲۲۸ .
آذربایجان . ۲۶۱ .
ابان بن تلب . ۵۲ .
ابراہیم یغبر . ۲۴۸، ۹۳ .
ابراہیم نوبختی . ۲۴۴-۲۴۳، ۱۷۰ .
ابراہیم بن عبد اللہ المحض . ۹۰۸ .
« مالک الاشر . ۶۲ .
« مہدی خلیفہ (ابواسحاق) . ۱۷۰ .
« نوبخت (ابو اسحاق) . ۱۶۶، ۱۳۳، ۲۰۲ .
۱۸۱ .
ابن ابی اصیبعہ (احمد بن قاسم) . ۱۴۰ .
ابن ابی الحدید (ابو حامد عز الدین عبدالحمید) . ۲۰ .
۱۲۷، ۱۲۸، ۹۴، ۹۳، ۸۶، ۸۰، ۴۸، ۲۸ .
۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۳۹ .
« قاضی موقق الدین قاسم) . ۱۶۶ .
ابن ابی دواد (احمد) . ۴۲۰-۴۲۰، ۴۰۴، ۴۰۴ .
ابن ابی الشوارب (قاضی علی بن محمد) . ۱۰۸ .
ابن ابی طی (ابو زکریا یحیی) . ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۴ .
بنی ابی طی . ۲۲۲ .
ابن ابی عقیل عثماني (حسن -) . ۱۱۷ .
ابن ابی العوجاء (عبدالکریم) . ۳۷ .
ابن ابی عون (ابواسحاق ابراہیم بن محمد بن ابی عون) .
۲۳۶-۲۳۶، ۲۳۷ .
ابن الاثیر (عز الدین) . ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۲، ۱۸ .
ابن اشید (ابوبکر احمد بن علی بن اشید) . ۴۷ .
ابن بابویہ (ابوالحسن علی بن حسین بن بابویہ) . ۱۴۱ .
« (ابو عبد اللہ حسین بن علی بن حسین بن
موسی بن بابویہ) . ۲۳۰ .
« (شیخ صدوق ، ابو جعفر محمد بن علی بن
حسن بن بابویہ) . ۱۶۱، ۱۱۶، ۱۱۱، ۹۴، ۲۸ .
ایفورس . ۱۴۰ .
- احمد بن ابراہیم نوبختی . ۲۴۳، ۱۷۰ .
« احسن بن اسحاق کتاب نوبختی . ۲۴۴، ۱۸۳ .
« سهل مصمعی . ۱۸۳ .
« حنبل (امام -) . ۱۱۹، ۴۶-۴۳، ۴۰ .
« عبد اللہ بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبد اللہ) .
۲۴۳ .
« کمال . ۲۶۲ .
« محمد بن جدوس . ۲۴۷-۲۳۶، ۲۲۴ .
« بشر بن زید . ۱۴۵ .
« امام موسی کاظم . ۲۴۹ .
« یحیی طخت (ابو الفرج) . ۱۸۷، ۱۸۶ .
« اخفش (ابوالحسن علی بن سلیمان) . ۱۹۹ .
ادرس یغبر . ۲۲۸ .
ارسطو . ۱۲۹، ۱۲۸ .
ازہری (ابوالقاسم عبد اللہ بن احمد صیرفی) . ۲۴۰-
۲۴۱ .
اسامہ بن زید بن حارث . ۳۰ .
اسپانیا . ۳۳ .
استانبول . ۱۴۱ .
اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت . ۱۹۳، ۹۸ .
« ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن
ابی سهل بن نوبخت (ابو یعقوب) . ۱۳۲ .
۱۲۰، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۱، ۱۸۱، ۷ .
۲۴۵، ۲۱۹ .
« اسماعیل بن ابی سهل بن
نوبخت . ۲۴۴، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۱ .
« حنین (ابو یعقوب) . ۱۲۹، ۱۲۷ .
« زید بن حارث انصاری . ۲۵۴، ۲۴۹ .
« محمد بن احمد بن ابان نخعی کوفی (ابو یعقوب) .
۲۵۰، ۱۳۶، ۱۳۵ .
« عمرو . ۲۴۹ .
ابواسحاق نوبختی ، رجوع کفید ابراہیم بن نوبخت .
الازدري (علی) . ۲۴۹ .

- انطاکیه . ۱۸۳۰
 امواز . ۱۹۰۰ . ۱۸۹۰ . ۱۲۰۰ . ۱۱۶۰ . ۱۱۴۰ . ۱۰۸۰ . ۱۰۴۰
 . ۲۰۸۰۲۰۷۰۲۰۵۰۲۰۲
 ایتالیا . ۲۵۰
 ایران . ۲۵۰
 بایک خرمی . ۲۵۴
 باقطنی (ابو عبدالله) . ۲۱۵
 بجکم امیر الامراء . ۲۴۴۰۲۰۸۰۲۰۷۰۲۰۴۰۴
 بختری (ابو عبادة ولید بن عبید) . ۱۰۴۰۹۶۰۴۰۱۰
 . ۱۹۸-۱۹۶۰۱۹۴۰۱۹۲۰۱۸۴-۱۸۳
 . ۲۱۱
 ابی بحر (جد حسین بن روح نوبختی) . ۲۱۴
 بخارا . ۲۶۲۰۲۲۵
 برامکه . ۶۷
 برغوث (محمد بن عیسی) . ۱۳۷
 برقانی (ابوبکر احمد بن محمد) . ۲۴۱-۲۴۰
 بریدی (ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 . ۲۰۹۰۲۰۷۰۲۰۵۰۲۰۳۰۲۰۱۰۱۸۹۰۱۸۸
 « (ابو الحسن علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 . ۲۰۷۰۱۸۹
 « (ابو یوسف یعقوب بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)
 . ۲۰۰۰۱۸۹
 بزینغ (موسی الخائک) . ۲۵۱
 بزوفری (ابو الملا محمد بن علی) . ۱۰۰۰-۹۹۰
 بسطام (یسران -) . ۲۸۲۰۲۳۴-۲۲۲۰۲۲۴
 ابن بسطام (ابو العباس احمد بن محمد) . ۲۴۲
 « (ابو جعفر -) . ۲۲۴
 « (جعفر -) . ۲۲۴
 « (ابو علی -) . ۲۲۴
 « (ابو القاسم علی بن احمد بن محمد) . ۲۳۲
 « (ابو الحسن محمد بن علی بن احمد بن محمد) . ۲۳۲
 بشر بن معتمر (ابو سهل) . ۳۶
 بصره . ۱۹۰۰ . ۱۸۹۰ . ۶۴۰ . ۶۱۰ . ۶۰۰ . ۵۹۰ . ۵۸۰ . ۴۴۰
 . ۲۱۰-۲۰۷۰۲۰۵۰۲۰۱
- اسدی (محمد بن بشیر کوفی) . ۱۵۰۰۱۴۶-۱۴۵۰
 . ۲۵۲۰۱۵۸۰۱۵۷
 اسکافی (ابو جعفر محمد بن عبدالله معتزلی) . ۸۱۰
 . ۲۴۱۰۱۳۷۰۸۵
 « (ابو علی محمد بن احمد بن جنید) . ۱۱۷
 « (ابو علی محمد بن امام بخاری) . ۲۱۵
 . ۲۳۴۰۲۳۰۲۲۷
 اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت . ۱۲۵۰۱۸-۱۵۰۱۲
 . ۱۹۲۰۱۸۲
 « (امام جعفر صادق) . ۲۵۰-۴۸۰
 « شرف الدین عودی عاملی (شیخ شهاب -
 « الدین) . ۱۷۷
 « عباده (صاحب ابوالقاسم) . ۴۸۰۱۷
 « علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت
 (ابوسهل) . ۸۹۰۷۷۰۷۶۰۲۴۰۱۸۰۶۰۲۰۲
 . ۱۶۲۰۱۳۳۰۱۲۸۰۱۲۵۰۱۲۴۰۹۶۹۴۰۹۳
 . ۱۹۴۰۱۹۲۰۱۸۳۱۸۱۰۱۶۹۰۱۶۸۰۱۶۵
 . ۲۱۴۰۲۱۷۰۲۱۵۰۲۱۳۰۲۱۲۰۱۹۹۰۱۹۸
 اسواری (علی) . ۸۱۰
 « (یونس) . ۳۳
 اشعری (ابو القاسم سعد بن عبدالله قتی) . ۱۴۱
 . ۱۶۰-۱۴۲
 « (ابو الحسن علی بن اسماعیل) . ۵۰۰۴۷
 . ۱۷۰-۱۶۷۰۱۴۱۰۱۳۸۰۱۲۸۰۱۱۹۰۸۶
 . ۲۴۷
 اصفهان . ۲۶۶۰۵۸
 افریقیه . ۲۶۶۰۵۸
 افشین سردار معتصم . ۲۵۴
 افطح (عبدالله بن امام جعفر صادق) . ۲۶۰۰۱۴۵۰۵۲۰
 ائیس (معتز) . ۱۴۲۰۱۴۱۰
 امین (محمد بن هارون الرشید) . ۱۹۰
 بنی امیه . ۸۵۰۶۵-۶۴۰۶۰۵۹۰۳۴-۳۲
 انبار . ۱۰۵۰
 انباری (ابو طالب عبدالله بن محمد) . ۱۴۰۰

۲۶۶، ۱۶۹، ۱۳۴
 جیانی (ابوماشم عبدالسلام بن محمد) ۸۹۰۸۸، ۴۷
 ۲۶۶، ۱۶۹، ۹۳
 آل جراح، ۹۸۱
 جرانة (آل -) ۲۲۲
 جرجان، ۶۱۰۶۰
 جزیرین حازم ازدی، ۲۶
 الجزیره، ۶۱۰۶۰، ۵۹، ۵۸
 جعد بن درهم، ۴۴، ۳۳
 جعفر بن احمد بن ابراهیم نوختی (ابو ابراهیم) ۲۴۴
 ۲۴۵
 « حرب معتزلی (ابو الفضل) ۸۱، ۴۵، ۳۷
 ۲۳۵، ۱۲۹
 « امام علی الهادی ملقب بکذاب، ۱۰۹-۱۰۸
 ۲۵۳، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۴-۱۴۹
 « میسر معتزلی (ابو محمد) ۱۳۷، ۱۲۳، ۲۷
 ۲۵۳
 « محمد الصادق (امام ابو عبدالله) ۵۲، ۵۱
 ۶۵-۶۶، ۶۹، ۷۰-۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 ۲۴۹، ۱۵۹-۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸
 ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۹
 ابن جتی (ابو القتیح عثمان) ۱۲۳
 جوالبقی (هشام بن سالم) ۲۵۱، ۸۱، ۸۰، ۷۸، ۵۲
 ۲۶۷، ۲۵۴
 جوهر (نهر -) ۹۰
 جوذر رجوع کنید بگودرز
 جوز جانان، ۷۸
 ابن الجوزی (جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن)
 ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۳۰، ۸۹
 جهنم بن صفوان، ۱۲۹، ۷۹
 حامد بن العباس وزیر، ۹۹-۱۰۱-۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۲۲۳
 ۲۳۲
 حجاج بن یوسف ثقفی، ۶۴، ۶۳، ۳۴
 حجاز، ۲۱۹، ۶۱، ۵۹، ۵۸
 حداد (ابو حفص عمرو نیشابوری) ۹۰، ۸۳

بصری، ۲۳۷
 بطایح، ۲۶
 بطاینی (ابو الحسن علی بن حمزة) ۷۲
 بغداد، ۹۹، ۹۷، ۸۰، ۶۸، ۴۲، ۴۱، ۲۳، ۱۹، ۹، ۸
 ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۴۱، ۱۳۰، ۹۱، ۸
 ۲۱، ۲۰، ۹، ۲، ۷، ۲، ۶، ۲، ۳، ۲، ۱، ۲، ۰، ۰
 ۲۳۲، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱-۲۱۹، ۲۱۷
 ۲۳۷
 ابوبکر صدیق (خلیفة اول) ۵۷، ۵۰، ۴۹، ۳۰
 ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۲۸
 ابوبکر اصم معتزلی، ۵۴
 بلالی (ابوطاهر محمد بن علی بن بلال) ۲۳۵، ۱۶۲
 بلخ، ۹۴
 بیان بن سیمان تسمی مهدی، ۲۵۸، ۲۵۲
 بیب رجوع کنید بگبو
 بیت الحکمه یا خزانه الحکمه، ۱۲
 بشر میمون، ۱۲
 بیرونی (ابوریحان احمد بن محمد -) ۲۶۲، ۲۲۵، ۸۶
 تنوخی (قاضی ابو القاسم علی بن محسن -) ۲۴۰
 ۲۴۱
 توحیدی (ابوحیان علی بن محمد) ۸۹، ۱۶
 توزون، ۲۴۵
 ابن تیمیه (احمد بن عبد الحلبم) ۲۴۸، ۱۴۳
 ثابت بن قره حرانی (ابو الحسن) ۱۱۹، ۱۰۴
 ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۲۰
 ثعلب نحوی (ابو العباس احمد بن یحیی) ۱۰۵
 ثقفی (ابوعبید) ۶۱
 ثمامه بن اشرس، ۴۲، ۳۷
 جابر بن یزید جمفی، ۶۸
 جاحظ (ابوعثمان عمرو بن بحر) ۸۰، ۵۵، ۳۷، ۲۳
 ۱۳۷، ۱۲۹، ۱۲۳، ۹۲، ۹۱، ۸۵-۸۴، ۸۱
 ۱۹۷
 جالوت، ۲۲۸
 جیانی (ابو علی محمد بن عبد الوهاب) ۸۹، ۸۸، ۴۷
 ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۰۴، ۹۳

- حصری قیروانی (ابو اسحاق) ۱۹۶-۱۹۴ .
 حصرمی (ابو مالک ضحاک) ۸۱۰ .
 حلاج (ابو منیث حسین بن منصور بیهقی) ۹۹۰
 ۱۱۱۰۰-۱۱۰۰۱-۱۱۶-۱۲۲-۱۲۲
 ۲۵۴-۲۲۶-۲۲۴-۱۶۵-۱۶۴ .
 حلب ۲۲۲-۱۸۴-۱۸۳ .
 حلی (علامه حسن بن یوسف) ۲۲۳-۱۲۳-۲۸۰۲ .
 ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۷-۲۳۰ .
 « (سید عبدالذین عبدالملک) ۱۷۷-۲۰۰ .
 حماد عجرد ۴۸۰ .
 حمزه بن حسن اصفهانی (ابو عبدالله) ۲۰۰-۱۸۰-۶۷ .
 ۲۴۵-۲۲۰-۲۲۲ .
 حمیه ۶۵۰ .
 ابو حنیفه نعمان بن ثابت (امام) ۶۹۰-۲۲۰-۷۷۰۷۰ .
 ۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷ .
 حنین بن اسحاق ۱۲۹۰ .
 حیر ۱۲۰۰ .
 خالد بن عبدالله قسری ۲۶۴-۳۲۰ .
 خالدی (ابو محمد عبدالله بن محمد) ۱۳۸۰ .
 خاقانی (ابو القاسم عبدالله بن محمد بن یحیی بن سعید الله بن یحیی) ۲۲۴-۱۸۴۰ .
 « (ابو علی محمد بن یحیی) ۹۹۰-۹۸۰ .
 خراسان ۲۶۵-۲۵۲-۶۵۰-۶۴۰-۶۰۰-۵۸۰ .
 خرشادنامه ۱۱۰- رجوع کفید بابو سهل بن نوبخت .
 خزاز (علی بن طاحن) ۱۴۹۰ .
 خصیبی (ابو العباس احمد بن عبدالله) ۱۹۰۰-۱۸۵۰-۱۸۴۰ .
 ابو الخطاب محمد بن ابی زینب کوفی ۲۵۱۰-۷۲۰-۵۲۰ .
 ۲۵۹-۲۵۵ .
 خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) ۱۰۵۰-۷۰۰ .
 ۲۴۰۰-۲۱۵۰-۱۹۸۰-۱۳۶۰-۱۳۵۰-۱۲۸۰ .
 ۲۴۱ .
 خلّال (ابو سلمه حفص بن سلیمان) ۲۵۲-۶۵۰ .
 ابن خلّال (ابو القاسم) ۲۴۰۰ .
 خلف بن عبدالصمد ۲۵۵۰ .
- حدیث ما در امام یازدهم شیعیان امامی ۱۰۸۰ .
 ابن حزم ظاهری (ابو محمد علی بن احمد) ۲۲۵۰۰ .
 ۲۴۷ .
 حسن بن اسحاق کتاب نوبختی ۲۴۴-۱۹۳-۱۸۳ .
 « اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۴۳۰ .
 « جعفر نوبختی ۴۴۵-۱۰۸۰ .
 « حسین بن علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (ابو محمد) ۱۰۵۰-۲۴۴۰-۳۰ .
 ۲۴۲-۲۴۰-۲۱۱ .
 « سهل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۰۰ .
 « سهل سرخسی ۲۰۰-۱۸۰-۱۷۰ .
 « صالح بن حمی ۲۵۱۰ .
 « علی بن ابی طالب (امام دوم شیعیان امامی) ۲۶۶-۲۵۹-۲۴۹-۲۲۶-۱۳۵-۶۸۰-۵۷۰ .
 « علی المکبری (امام یازدهم شیعیان امامی) ۱۶۱-۱۵۹-۱۵۴-۱۴۸-۱۱۰-۱۰۶-۵۳ .
 ۲۴۹-۲۳۵-۲۳۲-۲۲۷-۲۱۴-۲۱۳-۱۶۵ .
 « علی الوجیه نصیبی (ابو عبدالله) ۲۱۷-۲۱۵۰ .
 « موسی نوبختی (ابو محمد) ۵۰۰-۴۴۰-۳۰۲ .
 ۱۰۳۰-۱۰۲۰-۸۹۰-۸۷۰-۸۶۰-۸۵۰-۸۳۰-۸۰۰-۷۶ .
 ۲۱۴-۱۹۳-۱۸۲-۱۶۹-۱۶۵-۱۲۵-۱۲۰ .
 « یسار بصری ۳۴۰-۳۳۰ .
 حسین بن ابی منصور عجلی ۲۵۴۰ .
 « روح نوبختی (ابو القاسم) ۹۹۰-۹۷۰-۳۰۰ .
 ۲۰۰-۱۷۰۰-۱۲۶۰-۱۱۲۰-۱۱۰۰-۱۰۶ .
 ۲۴۳-۲۳۹-۲۳۸-۲۱۲ .
 « علی بن ابی طالب (امام ابو عبدالله السّید) ۲۵۴۰-۲۴۹۰-۲۲۶۰-۱۳۵۰-۶۰۰-۵۹۰-۵۰ .
 ۲۶۷-۲۵۹ .
 « دای بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبدالله) ۱۹۸۰-۱۹۶۰-۱۹۳۰-۳۰۳ .
 ۲۴۲-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۳-۲۱۱-۲۰۰ .
 « قاسم بن عبدالله وزیر مقتدر خلیفه ۲۲۴۰ .
 ۲۳۷-۲۳۶ .
 ابوالحسن بصری (محمد بن علی) ۱۷۰۰-۵۵۰-۴۸۰ .

- ابن خلکان (شمس الدین احمد) ۲۵۴۰۲۲۵
 خلیج فارس ۲۱۹۰
 حاجی خلیفه کتاب چلبی ۹
 خوزستان ۲۱۰۰۲۰۵
 خویلدین مرآة الہندی (ابوخراس) ۱۹۷-۱۹۸
 خیاط (ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد معتزلی) ۲۷۰
 ۹۳۰۹۱۰۹۰۰۸۹۰۸۸۰۸۵۰۸۰۰۴۴
 داود یغمبر ۲۲۸
 داود بن ابی سهل بن نوبخت ۱۸
 استبصری (ابوالاجوب) ۱۰۳۸۳۰۷۶
 ۱۲۷۰۱۰۳
 داود اصفہانی ۱۱۹
 دجلہ (شط) ۲۳۷۰۱۸۵۰۹
 دمشق ۱۷
 ابن دیسان ۳۹۰۳۷۰۲۵
 دیسان (نہر) ۲۵
 دیسانی (ابوشاکر) ۹۰۰۴۶
 ابوذر غفاری ۲۶۳۰۴۹
 ذکاء ۲۱۶
 ذکیر بن صفوان ۲۵۵
 ذوالجناحین (عبداللہ بن معاویہ بن جعفر) ۲۵۳
 ذوالکفایتین (علی بن محمد بن العمید) ۱۶
 ذہبی (شمس الدین) ۱۹۶۰۱۹۴۰۱۳۶۰۱۲۸
 ۲۰۴۱۰۲۲۷۰۲۲۷۰۲۱۹۰۲۱۴
 ذیقراطیس ۱۴۰
 رائق غلام معتضد خلیفہ ۲۰۱
 ابن رائق (ابوبکر محمد) ۲۱۳۰۲۱۰-۲۰۰
 ۲۲۰
 (ابواسحاق ابراہیم) ۲۰۱
 رازی (ابوبکر محمد بن زکریا) ۱۷۰۰۱۶۷۰۱۳۸
 ۱۸۰۰-۱۷۹
 راضی خلیفہ ۲۲۰۰۲۰۵۰۲۰۲۰۲۰۱۹۹۰۱۶۸
 ۲۳۷-۲۳۶۰۲۲۵
 راحب اصفہانی ۱۷۱
- راوندی (ابوہریرہ) ۲۶۷
 (عیداش) ۲۵۶
 (قطب الدین ابوالحسن سعید) ۷۷
 ابن الراوندی (احمد بن یحیی) ۸۴۰۸۳۰۷۷-۷۵
 ۱۲۳۰۱۲۰۰۱۹۳۰۱۰۲۰۹۲-۸۷۰۸۵
 ۲۵۶۱۳۲۰۱۲۷
 رتبہ ۱۹۱
 رجبہ ۲۴۴
 رزام ۲۵۶
 رسی (قاسم بن ابراہیم بن طباطبائی) ۲۶۱
 رقبہ ۲۳۷
 امام رضا رجوع کنید بعلی بن موسی
 رضوی (جیل -) ۲۶۱
 روح بن ابی بصر (یدر حسین بن روح نوبختی) ۲۱۴
 روم ۱۸۵
 ابن الرومی (ابوالحسن علی بن عباس) ۱۰۴۰۴۰۱
 ۱۹۹-۱۹۸۰۱۹۶۰۱۹۵۰۱۹۴۰۱۲۴
 ری ۲۶۳۰۶۴۰۵۸
 ریشہ (ہلبوت) ۱۴۱
 ریحانہ ۱۰۸
 زاب ۶۵۰۱۸
 زبیر بن عوام ۳۱۰۳
 زجاجی نحوی (ابوالعباس) ۱۹۹
 زرارہ بن اعین ۲۵۳
 زرقان معتزلی ۱۳۸۰۱۳۷۰۸۶
 زرین زن نوبخت ۲۱
 زنجیری (ابوالقاسم محمود بن عمر) ۴۸۰۲۰
 زبور کتاب ۲۲
 زہرہ ۲۲۲
 الزیات (ابن شیبہ) ۲۳۶۰۲۲۴
 ابن زیاد (عیداللہ) ۶۱
 زید بن امام علی بن حسین ۱۶۵۰۱۱۰۰۶۴۰۵۱۰۵
 ۲۵۶۰۲۵۴۰۲۵۳
 ابو زید مروزی ۱۶

ابن سینا (ابوعلی حسین) ۱۲۱۰ .
سینوطی (جلال الدین) ۲۲۲۰ .
شام ، ۲۰۶۱۸۵۳۱۰۲۵۰ .
شافعی (ابو الحسن محمد بن ابراهیم) ۸۵۰ .
» (امام محمد بن ادریس) ۱۲۱۰۱۲۰۰۴۰۰ .
ابن شحنة (ابو الفضل محمد حلبی) ۲۲۲۰ .
شریعی (ابو محمد حسن) ۲۵۸۰۲۳۵۰ .
ابوشیبہ فخرلی ۱۷۸۰ .
شعیری (بشر) ۲۵۹۰ .
شلنگان ۲۲۲۰ .
شلنگانی (ابو جعفر محمد بن علی بن العزافر) ۱۶۲
۲۵۸۰۲۴۰-۲۲۲۰۲۱۸۰۲۱۶ .
شوشتر ۱۱۴۰ .
ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروری) ۲۱۵۰ .
شهرستانی (ابو الفتح محمد بن عبدالکریم) ۸۶۰
۲۵۴۰۲۴۸۰۱۶۱۰۱۴۷۰۱۴۴۰ .
» (سید مہد الدین) ۱۴۲۰۱۴۱۰۱۲۶۰ .
شہید بن حسین بلخی (ابو الحسن) ۱۸۰۰ .
شیانی (ابوعلی عبداللہ بن بکر) ۷۲۰ .
شیطان الطاق رجوع کندیہ مؤمن الطاق محمد بن نعمان .
ضائد نہدی ۲۵۸۰ .
صابی (ثابت بن ابراهیم) ۱۲۷۰ .
» (ابو الحسن ہلال بن محسن) ۲۴۰۰ .
صاحب الزنج ۱۰۸۰ .
صالح یغیبر ۲۲۸۰ .
صباح (حسن) ۲۵۹۰ .
صدوق ، رجوع کندیہ بابن بابویہ محمد بن علی .
صفدی ، صلاح الدین خلیل بن آبیہ ۲۲۲۰ .
صفین ۳۱۰ .
صیقل ۲۴۵۰۱۰۸۰ .
صولی (ابو بکر محمد بن یحیی) ۱۹۴۰۱۰۶۰۲۳۰
۲۲۰۰۱۹۷۰۱۹۶۰ .
صیبری (عمر بن امیہ) ۲۶۳۰ .
ضنی (شرار بن عمرو) ۷۵۰ .

سایاط (بلاش آباد) ۱۹۷۰ .
سایاطی (غازی بن موسی) ۲۶۰۰ .
سرحوب (ابو الجارود زید بن المنذر العبیدی) ۲۵۳۰
۲۵۷ .
سرخاب طبری ۲۵۵۰ .
سر من رأی ۱۰۷۰ .
سعد بن ابی وقاص ۳۰۰ .
سعید بن یعقوب دمشقی (ابو عثمان) ۱۲۹۰۱۲۷۰ .
ابو سعید بن منصور بن علی دامغانی ۲۱۰ .
سقاح (ابو العباس) ۶۶۰ .
سفیان ۱۱۹۰ .
سکاک (ابو جعفر محمد بن خلیل) ۸۳۰۸۱۰۷۶۰ .
سلیمان فارسی ۲۶۳۰۲۵۹۰۸۲۰۴۹۰ .
سلمی (ابو عمرو معمر بن عباد) ۲۵۷۰۱۳۳۰۱۳۲۰ .
سلم بن قیس ہلالی ۱۱۰۰ .
سلمیان بن ابی سہل بن نوبخت (ابو ایوب) ۱۸۰-۲۱۰ .
» حسن (ابو القاسم) ۲۰۵۰ .
» جریر ۲۵۷۰ .
سیماع بن مهران ۷۲۰ .
سمری (ابو الحسن علی بن محمد) ۲۱۳۰ .
سعدانی (عبدالکریم بن محمد) ۲۴۸۰۲۴۱۰۸۲۰ .
ابن ابی السیظ (یحیی) ۲۵۷۰۵۲ .
سمیع بن محمد بن بشیر کوفی ۲۵۲۰۱۴۶۰ .
سنیاد مجوسی ۲۵۸۰ .
سنویہ اسواری ۳۲۰ .
سواد ۱۸۵۰ .
ابو السواد ۲۵۷۰ .
سوسن ۱۰۸۰ .
سوسنجدی (ابو الحسن محمد بن بشر) ۱۰۶۰۹۴۰۲۸۰ .
سوق العطارین ۲۲۱۰ .
آل سہل ۶۷۰ .
ابو سہل بن نوبخت ۲۴۳۰۱۹۳۰۲۵۰-۱۱۰۳۰۲۰۱۰ .
سہل بن ابی سہل بن نوبخت ۲۰۰ .
سینہ مادر مقتدر ۲۲۱۰۱۹۵۰ .
سیرانی (ابو العباس احمد بن علی بن نوح) ۲۲۱۰ .

طابق (محلة نهر) . ۹۰
 طاظري (ابو الحسن علي بن حسين بن محمد طائي)
 . ۱۱۷۰۸۱۰۷۲
 طاق محامل . ۷۷۰
 ابن طاوس (سيد رضی الدين علي) . ۱۳۳۰۲۰۰۱۹۰
 ابو طالب نوبختي . ۲۴۵۰۱۸۷۰۲۴۰۳۰۲
 آل ابي طالب . ۲۲۸۰۹۷۰
 طبرستان . ۲۶۵۰
 طبري (ابو جعفر محمد بن جرير) . ۱۸۰۱۷۰
 طلحه . ۳۱۰۲۰
 طناجيري (ابو القريج حسن بن علي) . ۲۴۰
 طوس . ۹۴۰
 شيخ طوسي (ابو جعفر محمد بن حسن) . ۷۱۰۲۸۰
 . ۱۴۴۰۱۴۳۰۱۳۶۰۱۱۶۰۱۱۴۰۱۰۶
 . ۱۷۱۰۱۷۰۰۱۵۹۰۱۵۸۰۱۵۵۰۱۴۷
 . ۳۴۷۰۲۴۱۰۲۳۰۰۲۲۵۰۲۲۱
 طيارث . ۱۴۰
 عايشه (ام المؤمنين) . ۳۱۰۳۰۰۹۰
 عباد بن سليمان بن صيرى . ۱۳۷۰
 بني عباس . ۳۲۸۰۹۷۰۸۴۰۶۵۰۵۷۰
 عباس بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت . ۱۹۴۰
 « عبدالمطلب . ۲۶۷۰۲۶۶۰۸۴۰۵۷۰۵۶۰
 عبدالجبار بن احمد مدائني اسدآبادي (فاضل ابو الحسن)
 . ۹۱۰۸۵۰۴۸
 عبدالرحمن بن سيبان . ۲۵۸۰
 « عيسى بن جراح . ۲۰۵۰
 « محمد جعفري . ۲۵۳۰
 عبدالقاهر اشعري بغدادی (ابو منصور) . ۲۲۵۰۸۶۰
 . ۲۴۷
 عبدالله بن ابراهيم نوبختي (ابو جعفر) . ۲۴۴۰۱۷۰
 « ابي سهل بن نوبخت . ۱۸۰۱۳۸۰۲۰۰۱۰۹۰۴۰
 « حارث مدائني . ۲۵۴۰
 « حمدان (ابو الهيجا) . ۲۲۴۰۲۱۸۰
 « زبير . ۶۱۰

عبدالله بن سيبان . ۲۵۷۰۱۵۷۰۱۵۵۰۱۴۷۰
 « عمر . ۴۰۰
 « عمرو بن حرب كندی . ۲۵۴۰
 « خطيع كوفي . ۱۴۵۰
 عبدالله المعص . ۶۶-۶۵۰
 عبدالله بن محمد بن الحنفية (ابو هاشم) . ۲۵۲۰۶۴۰۵۱۰
 . ۲۶۶۰۲۵۴
 « معاوية بن عبدالله بن جعفر . ۲۵۴۰۲۴۹
 عبدالله افندي . ۱۶۷۰
 ابو عبدالله محمد كاتب . ۲۱۵۰
 حاج ميرزا ابو عبدالله زينجاني . ۱۴۲۰۱۳۰
 عبدالملك بن سروان . ۶۳۰۶۲۰۴۲۰
 عبدالواحد بن موقق . ۱۹۹۰
 ابن العبري (ابو القريج ملطني) . ۲۰۰۱۸۰۱۴۰
 هيدالله بن زياد . ۸۱۰
 « يحيى بن خاقان . ۱۰۸۰
 ابو العتاهيه (اسماعيل بن قاسم) . ۱۲۲-۱۲۰۰
 عتيبي . ۱۲۳۰
 عتيقي (ابو الحسن احمد بن محمد) . ۲۴۱-۲۴۰۰
 عثمان (خليفة سوم) . ۲۶۶۰۸۵۰۳۰۰
 عثمان بن عيسى (ابو عمرو) . ۷۲۰
 ابو عثمان دمشقي رجوع كنيد به سفيد بن يعقوب
 عجلي (عمير بن بيان) . ۲۶۰۰
 « مغيرة بن سعيد . ۲۶۴۰۲۵۶۰۲۲۰
 « (ابو منصور) . ۲۶۴۰۲۶۱۰۲۵۴۰
 « (هارون بن سعيد) . ۲۵۹۰
 عدل (حاجب بجكم) . ۲۴۴۰
 عراق . ۱۴۲۰۱۴۱۰۸۱۰۶۵۰۶۱۰
 عربستان . ۳۰۰
 عروة بن مرة الهنلي . ۱۹۸۰
 علاف (محمد بن هذيل) . ۶۳۳۰۸۱۰۷۵۰۴۲۰۳۶۰
 عليا بن ذراع اسدي . ۲۵۹۰
 علي بن ابي سهل بن نوبخت (ابو الحسين) . ۲۲۰۱۹۰
 « ابي طالب (امير المؤمنين) . ۳۱۰۳۰۰۲۲۰۹۰

عمری (ابوجعفر محمد بن عثمان) ۲۱۲-۱۱۲-۲۱۲	۷۸-۷۳-۶۹-۶۸-۵۸-۵۷-۵۱-۵۰-۴۹
۲۲۲-۲۲۷-۲۲۲-۲۲۱-۲۱۷-۲۱۵	۱۴۷-۱۳۵-۱۲۹-۱۱۰-۱۰۲-۸۶-۸۵-۸۰
۲۴۴-۲۴۳-۲۳۵-۲۳۳	۲۶۷-۲۴۹-۲۳۸-۲۳۳-۲۲۸-۲۲۶-۱۷۶
عمرو بن عبید بن باب معتزل . ۳۶۰-۳۵۰-۲۶۰	علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت . ۱۸۳-۱۲۵
ابن الجید وزیر . ۸۹	۱۹۳
عواصم . ۱۸۴-۱۸۳	اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت
عیاشی (ابوالنضر محمد بن مسعود) . ۱۴۰	۱۹۳-۱۸۳-۲۴
عیسی یقین . ۲۲۸-۹۳	احمد بن علی نوبختی . ۲۲۱-۲۱۰-۲۰۹
عبسی بن ابان . ۱۱۸-۱۱۷	نوبخت (ابوالحسن) . ۲۴۵
روضه . ۷۵	ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (ابوالحسن)
زید بن امام زین العابدین . ۲۵۴	۱۸۱-۱۰۵
صیح المرदार (ابوموسی) . ۳۷	حسن . ۱۶۳-۱۶۰
ابوعیسی بن متوکل . ۱۰۷	(امام زین العابدین) . ۲۵۶-۲۴۹-۵۱۰-۵۰۰
ابوعیسی وراق . رجوع کنید بوراق .	۲۶۴
غزالی (امام محمد) . ۱۷۸	عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت
غضایری (ابوالحسن احمد بن حسین) . ۷۱	(ابوالحسن) . ۱۹۳-۱۸۷-۱۰۴-۹۷-۳۰۲
غیلان دمشقی . ۳۳	۲۴۰-۲۱۱-۱۹۰-۲۱۰
فاتک (ابوشجاع) . ۱۹۵	عیسی بن جراح (ابوالحسن) . ۱۱۴-۹۹-۹۸
فارابی (حکیم ابونصر) . ۱۲۱	۲۰۹-۲۰۰-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۶-۱۸۵
فارس بن حاتم بن ماهویه و خواهرش . ۱۴۹-۱۰۹	ابوعلی بن جعفر نوبختی (ابن زهومی) . ۲۴۴
فارس . ۲۰۸-۲۰۷-۲۰۵-۱۸۷	ابوعلی نوبختی . ۲۴۵-۲۴۴
فاطمه الزهراء . ۲۵۹-۲۵۰-۲۳۸-۲۳۳-۲۲۷-۵۰	علی بن محمد الهادی (امام) . ۱۸۲-۱۴۴-۱۰۶-۵۳
فاطمه دختر ابومسلم خراسانی . ۲۶۰	۲۴۹-۲۱۳-۱۸۳
عبداللہ بن یزید کوفی . ۷۹	موسی الرضا (امام) . ۸۲-۷۹-۷۳-۵۳-۲۰
امام فخر رازی . ۱۲۲-۱۲۱	۳۶۵-۲۶۳-۲۴۹-۱۴۶-۹۴
فرات (شط) . ۱۹۰-۱۸۹	عماد الدولہ دیلمی (ابوالحسن احمد) . ۲۰۸
آل فرات . ۲۲۲-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۱۹۸-۹۷	عقار یاسر . ۲۶۳-۴۹
ابن الفرات (احمد بن محمد بن موسی) . ۱۴۴	عمر بن الاشراف بن امام زین العابدین . ۶۶-۶۵
(محمد بن موسی بن حسن بن الفرات)	خطاب (خلیفہ دوم) . ۲۵۷-۲۵۱-۵۰
۱۴۸-۱۴۴	۲۶۷-۲۶۴
(ابوالحسن علی بن محمد) . ۱۰۰-۹۸	عبدالعزیز اموی (خلیفہ) . ۳۷
۲۲۴-۲۲۳-۲۱۹-۱۱۳	محمد (قاضی) . ۱۸۷
ابوالفرج اصفہانی (علی بن محمد اموی صاحب	جزیرہ ابن عمر . ۲۲۴
آغانی) . ۱۹۶-۹۰	عمری (ابوعمر و عثمان بن سعید) . ۲۱۳-۲۱۲

ابن کبریا، نوحختی، روح کفید بوسی بن حسن.
 ابن کثیر شامی، ۲۶۱۱۰۱۳۵.
 کثیر شاعر، ۲۶۳۲۵۱.
 ابو کرب ضریر، ۲۶۱۱.
 کرخی (ابو جعفر محمد بن قاسم)، ۲۰۵۰.
 کسی (ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز)، ۱۴۰۰.
 ۲۴۷۰۲۱۴۰۱۵۹۰۱۵۸۰۱۵۵.
 کعبی (ابو القاسم عبدالله بن احمد طغی)، ۵۵۰۴۷.
 ۱۲۸۰۱۲۷۰۹۵۰۹۴۰۹۳۰۸۸۰۸۶۰۸۵۰۸۰.
 ۱۳۷۰۱۳۴.
 کلابی (عبدالله بن سعید)، ۱۱۹.
 عثمان بن عیسیٰ، ۱۴۵.
 ام کلثوم، ۲۲۹۰۲۲۴-۲۲۳۰۲۲۷۰۲۲۱۰۲۱۵.
 ۲۴۳.
 کثر، ۱۸.
 کلواذنی (ابو القاسم عبدالله بن محمد)، ۱۸۷۰۱۸۵.
 کوفی (ابو عبدالله احمد بن علی)، ۲۰۴۰۲۰۲۰۱۹۰.
 ۲۱۰-۲۰۸.
 (ابو القاسم علی بن احمد)، ۱۳۷.
 (علی بن زید خارجی)، ۷۹.
 کوفه، ۸۱۰۷۹۰۷۸۰۷۷۰۶۴۰۶۱۰۶۰۵۹۰۵۸۰۱۲.
 ۲۵۶.
 کوکبی (ابو علی نصیر بن قاسم)، ۱۰۶۷.
 کيسان، ۲۶۲۰۵۱.
 کودرز (جوذرز)، ۷۶.
 کیو (یب)، ۷۹.
 ابن اللجلاج طیب، ۱۲.
 ماسین یون (استاد لوثی)، ۲۲۲۰۱۹۹۰۱۲۲.
 مأمون خلیفه، ۶۸۰۵۴۰۴۵-۴۲۰۳۹۰۳۷۰۲۰۰۱۷.
 ۲۵۴۰۹۷.
 مانی، ۲۹۰۳۷۰۲۵.
 ماوراءالنهر، ۲۶۵۰۶۴۰۶۰.
 مبارک، ۲۶۲۰۵۲.
 منشی (ابو طیب احمد بن حسین)، ۱۹۵.

بنی فصال، ۲۴۲۰۷۲.
 ابن فصال (احمد بن حسن بن علی)، ۲۴۲.
 (ابو محمد حسن بن علی)، ۲۴۲.
 (علی بن حسن بن علی)، ۲۴۲.
 (محمد بن حسن بن علی)، ۲۴۲.
 فضل بن ابی سهل بن نوبخت (ابو العباس)، ۲۰۰۱۰۴۰۴.
 سهل ذوالریاستین، ۲۰۰۱۰۸۰۱۲.
 میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی، ۱۴۴-۱۴۲.
 ۲۲۲۰۱۶۸۰۱۶۷۰۱۶۶-۱۵۷.
 فورون لثی، ۱۷۹.
 خوطی (هشام بن عمرو)، ۲۶۷۰۱۳۷۰۵۴۰۳۷.
 ابن الخوطی (کمال الدین عبدالرزاق)، ۱۶۶.
 قید، ۱۲.
 ابن القارح، ۲۲۵.
 قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب، ۱۹۹.
 قاهر خلیفه، ۲۳۲۰۲۰۲۰۲۰۱۹۵۰۱۹۱-۱۸۶.
 ۲۴۵.
 ابن قبه (ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن رازی)، ۹۶۰.
 ۱۲۳۰۱۲۸۰۹۵.
 ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم دینوری)، ۱۴۳.
 قتیبه بن مسلم باهلی، ۶۴۰۶۳.
 قجاج (عبدالله بن میمون)، ۲۶۵.
 قراریطی (ابو اسحاق محمد بن احمد اسکافی)، ۲۰۱۰.
 ۲۰۲.
 قرمطویه یا کرمطویه، ۲۶۱۰۵۲.
 قرية النعمان، ۱۲۴.
 قطری بن الفجاءه، ۳۳.
 قنطلی (علی بن یوسف)، ۲۰۰۱۳۰.
 قلابسی (ابو العباس)، ۱۱۹۰.
 قم، ۲۱۴۰۱۱۲۰۱۱۱.
 قسرین، ۱۸۴-۱۸۳.
 ابن قولویه (محمد بن جعفر)، ۱۴۵۰۱۴۱۰.
 کارون، ۲۴.
 ابی کامل، ۲۶۱.

- متوکل خلیفہ ۱۰۸۰۶۸۰۶۴۰۴۲۰
- مجلسی (علامہ محمد باقر) ۱۴۳۰۱۴۹۰۲۸۰۱۹۰
- ۱۶۷۰۱۵۵
- محاسبی (حارث بن اسد) ۱۱۹۰
- مخاملی (قاضی ابو عبد اللہ حسین بن اسماعیل) ۲۴۰۰
- محسن بن ابی الحسن بن الفرات ۲۱۹۰۱۰۰۰۹۹۰
- ۲۲۴-۲۲۳
- محمد بن ابراہیم صوفی (ابوحزہ) ۴۱۰
- « ابی سهل بن نوبخت ۱۹۰
- « الازھر ۱۱۷۰
- « اسماعیل بن امام جعفر صادق ۲۵۰۰۲۵۰
- ۲۶۲۰۲۶۱
- « بشر کوفی، رجوع کفید باسدي
- « امام جعفر صادق ۲۵۷۰
- « حسن ۱۶۲۰۱۶۰
- « الحسن المسکری (امام، قائم و مہدی)
- ۴۴۹۰۴۱۲
- « حسن بن اسحاق کتاب نوبختی ۴۴۴۰۱۸۳۰
- « الحنفیہ ۲۶۲۰۲۶۱۰۵۰۰
- « خلف نیرمانی (ابو عبد اللہ) ۱۸۸-۱۸۷۰
- « داود اصفہانی (ابوبکر) ۱۱۴۰۱۱۳۰
- « روح نوبختی ۲۴۵۰۲۴۰
- « شیرزاد (ابوجعفر) ۲۴۴۰۱۸۸-۱۸۷۰
- « عبد اللہ (حضرت رسول) ۴۹۰۲۱۰۲۹۰۸۰
- ۲۶۷-۲۴۹۰۲۲۷۰۲۲۶۰۹۳۰۸۲۰۵۸۰۵۰
- « عبد اللہ شیب (ابوبکر) ۱۳۸۰۱۲۷۰
- « المحض النفس الزکیہ ۲۵۳۰۸۰
- ۲۶۳۰۲۵۶۰۲۵۴
- « عبد اللہ بن مطلب (ابوالفضل) ۲۲۹۰۲۲۴
- « عبد اللہ (ابوالمعالی) ۲۴۸۰
- « علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابوجعفر)
- ۱۹۹-۱۹۸-۱۹۳-۱۲۵-۱۲۴-۱۰۴-۱۸
- « علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب ۶۴۰۵۱۰
- « علی باقر (امام ابوجعفر) ۲۴۹۰۶۷۰۵۱۰
- ۲۶۴۰۲۶۱۰۲۵۲۰۲۵۱
- محمد بن علی جواد (امام ابوجعفر) ۲۴۹۰۵۳۰
- « امام علی ہادی ۱۴۹۰۱۰۹۰
- ۲۶۲۰۲۴۹
- « عیسیٰ بن عیید ۱۴۵۰
- « فضل بن تمام ۲۲۵۰
- « فضل موصلی ۲۱۷۰
- « قاسم علوی ۲۵۳۰
- « قاسم بن عبد اللہ بن وہب (ابوالقاسم) ۱۸۸۰
- ۱۹۰
- « مسلمہ انصاری ۳۰۰
- « یاقوت (ابوبکر) ۲۰۵-۲۰۱۰
- « یعقوب ۲۶۷۰
- مختار بن ابو عیید تقی ۶۱۰۵۱-۶۱۰۶۳-۲۶۲-۲۶۲
- میداین ۱۹۷۰۶۴۰
- مدینہ ۸۰
- مرتضیٰ بن داعی حسنی ۲۴۸۰۸۰۰
- سید مرتضیٰ (سید اجل علم الہدی ابوالقاسم علی بن حسین شریف) ۸۹۰۸۷۰۸۶۰۸۵۰۷۷۰۲۸۰
- ۱۳۸۰۱۲۳۰۱۲۲۰۱۰۶۰۱۰۳۰۹۴۰۹۱
- ۱۷۱۰۱۷۰۰۱۴۲
- مرد و ایچ بن زیار دہلی ۲۰۴۰
- مرزبان (ابو عبد اللہ محمد بن عمران) ۱۸۲۰۴۸۰
- ۲۴۱
- مرقیون ۳۹۰۳۷۰۲۵۰
- مرکلیوت ۱۹۶۰۱۶۰
- مرو ۲۲۵۰
- آل مروان ۸۵۰
- سروالروذ ۸۷۰
- سروزی (ابوزید) ۱۷۰۰
- منکویہ (ابوعلی احمد بن یعقوب رازی) ۲۲۵۰
- مسلم بن عقیل بن ابی طالب ۶۱۰
- ابو مسلم خراسانی ۲۶۷۰۲۵۶۰۲۵۲۰۶۶-۶۵۰
- مسمی متکلم ۱۳۸۰
- مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین) ۹۰۰۸۶۰۷۹۰

ابن مقله (ابو علي محمد بن علي) ١٨٩-١٨٦
 . ٢٢٦'٢٢٠'٢٠٩'٢٠٦-٢٠٢'١٩٥
 • (ابو الحسين) ٢٢٠'٢٠٤-٢٠٣
 • مقتع (هاشم بن حكيم مروزي) ٢٦٢'٢٥٢
 • مكنتي خليفه ١٩٩
 • مگه ٦١'١٢
 ابن مالك (ابو عبدالله محمد بن عبدالله اصفهاني)
 • ١٢٤'١٢٨
 • منبج ١٨٤
 • منجيك شاعر ٩٣
 • منصور خليفه ٢٥٦'٧٥'٦٦'١٢-٧'٥
 ابن منظور مصري ١٨
 منهل بن مديون ٢٦٥
 موسي كلبيم الله ٢٢٦'١٤٧'٩٣
 موسي بن جعفر كاظم (امام) ١١٧'٨٣-٧٨'٥٢
 ٢٥٧'٢٥٢'٢٥٠'٢٤٩'١٤٦-١٤٥
 • ٢٦٥'٢٦٣'٢٦١
 « حسن بن كبرياء نوبختي (ابو الحسن) ٣
 • ٢٢٩'١٩٣'١٢٦-١٢٥
 • موصل ٢٢٤'٢٠٦'٢٠٣'٦٤
 مؤمن الطاق (ابو جعفر محمد بن نعمان = شيطان الطاق)
 • ٢٥٨'٨٨-٧٧'٧٦'٥٢
 • مونس المظفر ٢١٨'٢٠١'١٩١'١٨٨-١٨٥
 • مهدي خليفه ٣٩'٣٧
 • مهلب بن ابي صفره ٣٤
 • مهلبى (ابو محمد حسن بن محمد) ٢٢٨-٢٢٨
 • مهلب بن يونس بن مزروع ٢٣
 • ميشم (ابو سالم) ٨٠
 • ميشمي تبار (ابو الحسن علي بن اسماعيل) ٧٥
 • ٢٦٥'٨١-٨٠'٧٦
 ناشى اصغر (ابو الحسين علي بن عبدالله) ٢٨
 • ١١٣'١٠٥
 ناشى اكبر (ابو العباس عبدالله بن محمد بن شير)
 • ١٢٨'١٠٥

١٢١'١٢٩'١٢٨'١٢٥'١٢٩'١٢٨'١٠٤
 • ١٩٩'١٦٢
 • سليح ٢٢٥
 • مصر ٢٥
 • مصعب بن زبير ٦٢
 • مطيع بن اياس ٢٥٠
 • مظفر بن محمد باغي (ابو الجيش) ١٠٥'٢٨
 • « ياقوت ٢٠٥
 • معاوية بن ابي سفيان ٨٥'٦٩'٥٩'٣١
 • معبد جهني ٣٢-٣٢
 • معصم خليفه ٢٥٤'٤٥
 • معتضد خليفه ٢٤٥'٢٠١'١٠٩'٦٨
 • معتد خليفه ١٠٩'١٠٧
 • معري (ابو العلاء احمد بن سليمان) ٨٩
 • معز الدولة ديلمى (ابو الحسن علي بن بويه) ٢٠٢
 • ٢٢٨-٢٢٧'٢٠٨'٢٠٧'٢٠٥
 • معمر بن اوس البارقي ٩
 • معلنايا ٢٢٤
 • معمر بن خيثم ٢٦٤
 • مفصل بن صيرفي ٢٦٤
 • « عمر يعقبي ٢٦٤
 • شيخ مفيد (ابو جعفر محمد بن محمد بن نعمان) ٢٨
 • ١١٦'١٠٦'١٠٥'٨٦'٨٥'٧٧'٧٣'٧١
 • ١٥٣'١٤٧'١٤٤'١٤٣'١٣٦'١٢٢'١٢٢
 • ١٧٠'١٦٨'١٦٤'١٦٠'١٥٩'١٥٧'١٥٤
 • ٢٣٠
 • مقاتل بن سليمان ١٢٩
 • ابن مقاتل (ابو بكر) ٢١٠-٢٠٨
 • مقتدر خليفه ١٨٤'١١٣'١٠٩'١٠٠-٩٧'٦٨
 • ٢٠١'٢٠٠'٦٩٥'١٨٩'١٨٨'١٨٦
 • ٢٢٤'٢٢١'٢١٩-٢١٨
 • مقداد بن الاسود ٢٦٢'٤٩
 • مقداد (فاضل) ١٢٣
 • مقرزي (تقي الدين) ٢٤٨'٢٢٢
 • ابن المنعم (عبدالله) ٢٦

ناصر الدولة حسن خدائی ۲۴۴'۲۲۴ .
 ناصر خلیفہ ۶۸ .
 ناصر خسرو (حمید الدین) ۲۶۵'۱۷۹'۱۲۴ .
 ناقم بن ازرق ۳۳ .
 نجار (حسین بن محمد) ۱۳۷ .
 نجاشی (احمد بن علی) ۱۲۳'۱۱۶'۱۰۶'۱۰۴ .
 ۲۳۹'۲۲۴'۲۲۱'۲۱۵ ۱۲۶'۱۲۳ .
 نجف اشرف ۸۳ .
 نعلی (حسن بن علی) ۲۶۶ .
 ابن التمیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق وراق) ۸۴ .
 ۱۳۶'۱۲۸'۱۲۴'۱۱۱'۱۱۰'۱۸'۱۳ .
 ۱۹۶'۱۹۴ .
 نرجس ۱۰۸ .
 نصر بن احمد سامانی (ابوالحسن) ۲۲۵ .
 « حدان (ابوالسرایا) ۱۹۱ .
 « صباح (ابوالقاسم بلخی) ۱۴۰ .
 نصیر ۲۶۶ .
 خواجہ نصیر الدین طوسی ۱۷۱'۱۶۶'۱۲۳ .
 نظام (ابراہیم بن سیار) ۸۱'۷۵'۴۳'۳۸'۳۷ .
 ۱۶۹'۱۳۷'۱۲۱ .
 نیمان بن طالبوت ۹۰ .
 نعمانیہ ۹ .
 نعیم بن حناد ۱۳۹ .
 « بیان ۲۶۶ .
 نعیمی (ابوالظفر محمد بن احمد) ۱۲۱ .
 نقیس غلام امام علی ہادی ۱۶۴'۱۵۳ .
 نیری (محمد بن نصیر) ۱۵۶'۱۵۵'۱۴۷'۱۴۲ .
 ۲۶۶'۲۳۵'۱۵۷ .
 ابونواس (حسن بن ہانی) ۲۴-۱۵'۱۳'۴'۱ .
 ۲۴۳'۲۴۰'۱۹۷-۱۹۶'۱۸۳'۱۸۲'۱۰۴ .
 ۲۴۵ .
 نوبخت ۱۰-۵'۳'۱ .
 نوبختیہ ۲۲۱'۹ .
 نوح یغبر ۲۲۸ .

قاضی نور اللہ شوشتری ۲۴۱ .
 خوری (ساج میرزا حسین) ۱۴۲ .
 خروان ۳۱ .
 خروانات ۱۸۵ .
 واق خلیفہ ۴۶-۴۵'۴۳'۲۱'۱۷ .
 واسط ۱۹۰۰'۱۸۶'۱۸۵'۱۰۰'۹۹'۷۹'۶۴'۰۹ .
 ۲۴۵۰'۲۲۲'۲۰۹'۲۰۷-۲۰۰ .
 واسطی (ابوالحسن علی بن عبد اللہ) ۲۴۰۰ .
 واصل بن عطا (ابو حذیفہ) ۲۵۶'۵۰۰'۴۲'۳۷-۳۳ .
 وراق (ابو عیسیٰ محمد بن ہارون) ۸۳'۷۳'۷۵ .
 ۱۰۳'۰۱-۲۰۹'۴۰۹۰۰'۸۹'۸۸'۸۷-۸۴ .
 ۱۴۰۰'۹۳۸'۱۲۲'۱۲۹ .
 ابو الوقت بن عقبہ ۸۹ .
 ہارون برادر موسیٰ کلیم اللہ ۲۲۸ .
 ہارون بن ابی سهل بن نوبخت ۱۹۰ .
 ہارون الرشید ۴۴'۳۷'۲۰۰'۱۲ .
 ہارون بن شریب ۱۲۰'۱۲۰۰ .
 بنی ہاشم ۹۸ .
 ہبہ اللہ بن محمد کاتب (ابو نصر) ۱۱۴'۱۱۰ .
 « ۲۴۳'۲۳۹'۲۲۱'۱۶۵ .
 ہشام بن الحکم (ابو محمد) ۷۸'۷۶'۷۵'۵۲'۲۶ .
 ۲۶۷'۲۵۱'۱۰۱'۳۹'۸۳'۸۲'۸۱'۸۰-۷۹ .
 ہشام بن سالم ، رجوع کنید بحوالہ بنی .
 « عبد اللہ ۱۸۵ .
 « عبد الملک خلیفہ ۸۲'۵۰۰'۴۴'۳۳ .
 ہلالی (ابوجعفر محمد بن ہلال) ۲۶۷'۲۳۵'۱۶۲ .
 ہمدانی (محمد بن عبد الملک) ۲۴۴ .
 ہندو شاہ بن سنجر ننجوانی ۱۶۶ .
 ہولا کو ۱۶۶ .
 ابن الہیصم کرامی (محمد) ۸۶ .
 یاقوت بن عبد اللہ حموی ۲۳۷'۲۲۵'۱۹۶'۱۹۴ .
 یاقوت حاجب مقتدر خلیفہ ۲۰۹'۲۰۵'۲۰۱ .
 یحییٰ بن اسمعیل (ابوزکریا) ۱۲۹ .
 « خالد برمکی ۷۹ .

يعقوب بن ليث صقار، ١٠٨.	يحيى بن زيد بن امام زين العابدين، ٢٥٤.
« علي كوفي، ٢٦٧.	« عدى، ٨٧.
يمان بن رباب، ١٣٧.	« عمر صاحب كوفه، ٢٥٣.
يمن، ٦١، ٥٩، ٥٨.	يزيد بن عبد الملك خليفه، ٣٧.
يوسف بن ابراهيم كاتب (ابو الحسن)، ١٧.	« معاويه، ٦١، ٥٩.
« عمر، ٦٤.	يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت
يوشع بن نون، ١٤٧.	١٩٣، ١٨٣-١٨٢، ٢٤، ٣.
يونان، ٣٩.	« اسحق بن ابي سهل اسماعيل بن علي بن
يونس بن عبد الرحمن قمى، ٢٦٧، ٢٦٥، ٨٣، ٨٢، ٧٦.	اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت (ابو الفضل)،
يونس شمري، ٢٦٧.	١٩٨، ١٩٦، ١٩٢-١٩١، ١٨٢، ٦، ٣، ٢.